

با معامله‌گری و رهایی جنایتکاران طالبی هرگز نمی‌توان به صلح رسید



در این شماره:

- با معامله گری و رهایی جنایتکاران هرگز نمی توان به صلح رسید ۱
- سیاهروز ششم جدی آغاز بی پایان مداخله و تجاوز در افغانستان ۵
- تجمع جنایتکاران و خاینان در پاریس پیام مرگ آور به ملت ۸
- کشتار کودکان در امریکا نتیجه جنگ افروزی و بیرحمی سیستم حاکمه آنکشور .. ۱۱
- امریکایی یرغلگرو د خوگیانیو په ولسوالۍ کې پنځه تنه ووژل ۱۴
- موسیقی مبتذل و مافیایی شده یا موسیقی متعهد و مردمگرا؟ ۱۷
- جال «حکومت جاسوسی» امریکا پهن تر می شود ۲۵
- طالبانو د کنړ ولایت په ساو کلی کې شیر تنه پخپلو وینو ولمبول ۲۸
- یادی از مزدوری رهبران تنظیمی به پاکستان ۳۰
- دو نمونه از چپاول برادر و یازنه عطامحمد در بلخ ۳۳
- نسرین ستوده، آخندی وژنخای بی د مقاومت په مورچل بدل کړ ۳۵
- ویکتور خارا با مسلسل گیتار در برابر بی عدالتی ۳۹
- د کابل ښاروال ۴۸ میلیونه افغانی غلا کړي! ۴۷
- پل کریگ: در جهان غرب، حقیقت هیچ معنی ندارد ۴۹
- سربازان امریکایی، با افشای جنایات دولت شان علیه جنگ برمی خیزند ۵۲
- ویرانگر «شیرپور» مدافع آثار تاریخی کشور شده نمی تواند ۵۷
- صدایی برای صلح در افغانستان: «به این جنگ جنایتکارانه پایان دهید» ۵۹
- «گزارش بحران کابل بانک»، سند خیانت حکام فاسد ۶۳
- سرود: متحد خلک به هیڅکله ماته ونه خوري ۶۷
- بازهم چانه زنی برای ازدیاد معاشات دالری مقامات ۷۰
- پنج مشکل در راه نوشتن حقیقت ۷۳
- آقای خلیلی، یک «غده سرطانی» در کنار خود تان رشد کرده ۸۲
- افغانستان: بهشت مافیای مواد مخدر، جهنم جوانان معتاد ۸۵
- چوپه های حرام پاکستان در سوگ پدرخوانده شان ۹۵
- تظاهرات خشمگین مردم علیه جنگسالاران در ولسوالی ینگى قلعه تخار ۹۷
- د پاکستان توغندیز بریدونو تر شا ۹۹
- وای به حال ملتی که «الگوی شفافیت» آن عمر زاخیلوال باشد! ۱۰۳
- استاد شاه ولی ولی «ترانه ساز»، هنرمند آزادیخواهی که جایش خالیست ۱۰۵

دیدگاه حزب

با معامله گری و رهایی جنایتکاران هرگز نمی توان به صلح رسید



به گفته یکی از اندیشمندان، «صلح به معنی ختم جنگ نیست، بلکه موجودیت عدالت است.» در تاریخ کشورهای مختلف مثالهای بیشماری موجود اند که ملتها به خاطر نبود عدالت، صلح ظاهری را درهم شکسته با بدست گرفتن اسلحه به جنگ بیعدالتی ها رفته اند. اما در کشور ما سالهاست که زیر نام زیبای صلح، بر ارزشهای حیاتی و والایی چون عدالت، استقلال، حقوق بشر، غرور ملی، خواستههای مردم و غیره پا گذاشته می شود. به همین علت است که این تلاشهای عبث هرگز منتج به صلح برای ملت ما نشده اند.

درین روزها رهایی چند آدمکش پلید طالبی از زندانهای پاکستان باعث شده تا مقامات افغان و نمایندگان

این آدمکشان حرفوی و نوکران پاکستان را اگر برادران همفکر شان ببخشند، مردم ما هرگز نخواهند بخشید.

شورای ترشیده به اصطلاح صلح افغانستان به پایکوبی بپردازند و آنرا «گام مهمی در راه صلح در افغانستان» جار بزنند و پیاپی به حکام حیلہ گر پاکستان چاپلوسی کرده این عمل شانرا ستایش کنند. تعدادی از «کارشناسان» و «تحلیلگران» کرایبی نیز از طریق رسانه ها با طمطراق رهایی طالبان را نشانه «حسن نیت» پاکستان و قدم مثبت در راه صلح در افغانستان تبلیغ نمایند.

بعد از اینکه اکثر خونخواران طالبی از زندانهای افغانستان، گوانتانامو، بگرام و غیره رها شدند، نوبت به رهایی این ویرس های خطرناک از زندانهای پاکستان رسیده است تا به اشاره اربابان خود بعد

از توبه کشی های مکرر بار دیگر کله به کله شده گور آزادی و ملت را به گونه ای «مدرن» و دلخواه بکنند. دولت مافیایی کرزی، جنایتکاران جنگی نشسته در شورای صلح، احزاب مزدور و بیگانه پرست به اصطلاح اپوزیسیون و عناصر چتلی خوار امریکا و غرب، همه یکصدا در حالی می خواهند بازهم همانند پیشوای شان برهان الدین ربانی، طالبان را «فرشته های صلح» تمثیل کنند که هر روز خبر اعدام صحرایی، گلوبریدهای حیوانی و انواع جنایات و بربریت این گروه قرون وسطایی در برابر مردم بیچاره و تیره روز ما به گوش می رسند.

صلاح الدین ربانی چندی قبل گفت آنده از رهبران طالبان که حاضر به مذاکرات صلح با حکومت افغانستان اند، از تعقیب قانونی معاف می شوند و نام های شان از لیست تحریمات ملل متحد حذف خواهد شد. در مذاکرات میان طالبان جانی و جمعی از سران تبهکار ائتلاف شمال در پاریس نیز اعلام عفو عمومی به حیث یکی از پیش شرط ها برای مذاکرات صلح به بحث گرفته شده است. تاریخ کشورهای زیادی گواه آنست که فقط با بدست گرفتن عدالت و مجازات جنایتکاران توانسته



سید رحمت الله هاشمی یکی از چلی بچه هایی که در سالهای حاکمیت طالبان منحیث سخنگوی بین المللی این گروه آدمکش سروصدایش از مطبوعات غربی بلند بود. او در دفاع از سیاست های جاهلانه این گروه تیوری می تراشید و به خورد جهان می داد. با سرنگونی رژیم طالبان، امریکا سر و صورت او را تغییر داده در «پوهنتون یل»، یکی از معتبرترین مراکز تعلیمی امریکا، زمینه تحصیلات عالی وی را فراهم نمود. در آن سالها مطبوعات امریکا او را نمونه قرار داده طوری تبلیغ می کردند که گویا می شود طالبان را تغییر ماهیت داده از آنان انسان ساخت. اما همین آقا امروز بازهم در مذاکرات به اصطلاح صلح از طالبان نمایندگی نموده در قطر و سایر جاها منحیث نماینده ملاعمر فعال است.

اند به سوی آینده بهتر گام نهند. چند روز قبل شش تن از افسران بلندپایه سابق چلی که ۳۹ سال قبل در دوران حاکمیت فاشیستی پینوشه در قتل و یتور خارا آواز خوان ملی و آزادیخواه آنکشور دست داشتند، به محاکمه کشانیده شدند. اما در کشور ما قصابان هزاران هموطن معصوم ما به آسانی همدیگر را می‌بخشند و به قتل و قتال ادامه می‌دهند.

نه دولت پوشالی، نه پارلمان جنگسالار و نه اپوزیسیون مزدورپیشه هیچکدام حق ندارند خون مردم بیگناه را به قاتلان شان بیخشند. قانون همدیگریخشی پارلمان هنوز به مثابه یک لکه سیاه در تاریخچه این لانه ناقضان حقوق بشر نمایان است. بخشایش آدمکشانی که هنوز هر روز مرگ می‌آفرینند و توحش و اعمال ضدانسانی شان ادامه دارد، عمل فکاهی گونه‌ایست که هیچ فردی با حداقل شرف و وجدان انسانی نمی‌تواند آنرا بپذیرد. تنها آن جلادانی که از قضاوت بی‌رحم تاریخ و تیغ دادخواهی ملت هراس دارند، میخواهند با اینچنین قانون سازی های مسخره به خیال باطل شان از شر محاکمه و مجازات ملت خلاصی یابند.

سازمانهای جهانی حقوق بشر نیز بار بار معافیت و مصونیت ناقضان حقوق بشر توسط دولت کرزی را محکوم کرده اند. دیده بان حقوق بشر چندی قبل نوشت:

«اعلان عفو این افراد که در کشتارهای دسته جمعی، جنایات جنگی و جرایم بشری دست دارند، تخطی از قوانین بین‌المللی است. کنوانسیون ژنیو که افغانستان هم به آن متعهد است و دیگر سازمان های بین‌المللی نیز از جوانب درگیر در معضله افغانستان می‌خواهند، کسانی را که در این جرایم دخیل اند، به میز عدالت بکشانند.»

ایمیل فیضی سخنگوی رئیس جمهور گفت:

«دولت افغانستان بدین باور است که رهایی طالبان بلند رتبه افغان از زندان های پاکستان می‌تواند نقش مهم را در پروسه صلح افغانستان ایفاء نماید... افراد رها شده اگر خواسته باشند دولت افغانستان حاضر است برای آنان امکانات بود و باش در کابل را مهیا نماید.»

یکی از رهاسدگانی که دولت جنایت پرور کرزی برایش پول و امکانات پیشکش می‌کند و قرار است در کنار برادران همجنسش ملا عبدالسلام ضعیف، وکیل احمد متوکل، مولوی قلم‌الدین و دیگر رهبران ستم‌پیشه طالبی در کابل آسوده نشسته و از بودجه ملت با عیش و نوش زندگی طفیلی را سپری کند، ملا نورالدین ترابی وزیر عدلیه رژیم طالبان است. این سفاک بیمار که جایگاه واقعی‌اش کوته قلفی است نه آرامش و آسایش، زمانی با فرمان های فرعون‌ی اش دست و پا می‌برد و اعدامها، دره زدن‌ها و دیگر اعمال خاینانه در برابر مردم مظلوم و بخصوص زنان نگویند ما را سازمان می‌داد. حال کرزی و حواریونش قصد دارند با اتکا به این جلاد در افغانستان صلح بیاورند که پوزخند دردناکی بیش نیست. بخشایش یکچنین آدمکشان فقط از صلاحیت های قربانیان است که آنان هرگز به اینگونه آشتی مغایر با تمامی معیار های قبول شده حقوق بشری راضی نخواهند شد.

تا حال بارها ثابت شده که طالبان رهاسده از زندانها دوباره تفنگ گرفته علیه مردم ما به بربریت شان ادامه داده اند. عبدالقیوم ذاکر، زندانی پیشین گوانتانامو، وقتی از زندان رها شد، بلافاصله فرماندهی تفنگداران طالب را به دوش گرفت. رییس سابق امنیت ملی بارها فاش نموده که طالبان رهاسده دوباره به اعمال ترورپرستی بازگشته اند، منجمله او چندی قبل اعلام نمود که فردی که بر جان اسدالله خالد حمله انتحاری انجام داد از جمله عفو شدگان حکومت افغانستان بود.

اینکه دولت افغانستان در برابر رهایی چند طالب از زندانهای پاکستان چه معامله پس پرده را با مقامات آن کشور نموده هنوز معلوم نیست. از آنجاییکه تاریخچه مکدر سرسایي و عبودیت اداره

کرزی به دولتهای مستبد ایران و پاکستان بر همگان هویداست، بدون شک در آخرین مورد نیز معامله ننگین دیگری در کار بوده است، در غیر آنصورت چطور ممکن است که پاکستان از یکسو بنابر خواست کابل ظاهرا در تلاش به خاطر صلح در افغانستان رهبران طالبان را رها می کند اما از جانب دیگر حملات موشکی بر کنر را از سر می گیرد.

طالبان این لشکر جهل و جنایت ساخته و پرداخته سی.آی.ای. که حالا آی.اس.آی زنجیر شانرا بدست دارد، موجودات وحشی عصر حجر اند که با هیچ قول و قرار انسان شدنی نیستند که بتوان از آنان انتظار کوچکترین تغییر مثبت در جهت صلح و بهروزی مردم ما را داشت. همانگونه که آدمکشان ائتلاف شمال زیر سایه امریکا و ناتو و قلقله «دموکراسی»، «حقوق بشر» و پوشیدن دربشی های مد روز تغییر ماهوی نکرده و همچنان سرشت سابعانه شانرا حفظ کردند و تا هنوز منبع فساد، غارتگری و جنایات و پلیدی های بیشمار در گوشه و کنار کشور اند، در ذات طالبان نیز ممکن نیست شمه ای از حقوق بشر و صلح را جستجو کرد.

رهاییی طاعونیان طالبی از زندانها هیچ ارتباطی به مصایب و دردهای ملت ما ندارد و فقط در خدمت اهداف استعماری و خاینانه امریکا و غرب می تواند باشد و بس.



مردم ما این جنایات و وحشیگری های طالبان جاهل و مزدور را هرگز فراموش نخواهند کرد.

اعلامیه «حزب همبستگی افغانستان» به مناسبت سیاهروز ششم جدی

سیاهروز ششم جدی آغاز بی پایان مداخله و تجاوز در افغانستان



ششم جدی ۱۳۵۸ آغاز تاریکیست که با خونریزی و تجاوز عجیب شده است. در این روز شوم سوسیال امپریالیزم شوروی که به تعقیب کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ نوکران خلقی و پرچمی اش را در حفظ حاکمیت شان ناکام می دید، سرزمین ما را مورد یورش نظامی قرار داد و ملت را در یک جنگ نابرابر و ویرانگر کشاند.

این روز نقطه برجسته سیاهی است در تاریخ کشور ما که دوره مکدر خفقان و فاشیزم خلقی

- پرچمی را به دنبال داشت. یک و نیم میلیون شهید و میلیونها معیوب حاصل این فاجعه بود. این خائن ملی کشور ما را به زندان ملل مبدل کردند و کوچکترین صدای اعتراض را با زندان و اعدام پاسخ دادند. هزاران انسان پاکباز و انقلابی و یا مخالف رژیم توسط این جلادان در پولیگون های پلچرخی و دیگر ولایات سر به نیست شدند و دسته دسته عناصر وطنپرست توسط سگان شکاری خاد به شکل وحشیانه به زیر شکنجه برده شدند و تا امروز از سرنوشت دهها هزار تن اسیر دست اینان خبری نیست.

تجاوز روسی شانس طلایی به امریکا و دیگر قدرت های غربی بود که برای ضربه زدن نهایی به رقیب روسی شان، افغانستان و مردمش را قربانی و گوشت دم توپ سازند. آنان با ایده «کمربند سبز» در منطقه و بخصوص افغانستان و آسیای میانه، روی جنایتکارترین، تاریک اندیش ترین و مزدورترین گروه های تروریست بنیادگرا سرمایه گذاری نموده، صدها هزار تروریست اخوانی را از کشورهای مختلف اسلامی به افغانستان گسیل داشته وطن ما را به مرکز جهالت و توحش اینان تبدیل کردند. آنان در

ضمن نسل اندر نسل کودکان و جوانان ما را با ایده های خشونت و ضدیت با تمدن و انسانیت تربیت کردند که از آن نیروهای قرون وسطایی جهادی، طالبی، القاعده، شبکه حقانی و غیره سر درآوردند که تا امروز همچون لشکر ذخیره امپریالیست های غربی وطن ما را بسوی پرتگاه کشانیده اند. تمامی اقوام ملت ما که با وحدت و همدلی، شانه به شانه مقابل تجاوزگران روسی و برای کسب استقلال کشور با نثار جان و مال خود حماسه های ماندگار را در دل تاریخ آزادخواهی کشور از خود به یادگار گذاشتند و با ازخودگذری شان بار دگر به اثبات رسانیدند که افغانستان سرزمین استعمار و بردگی نیست بلکه گورکن اجنبیان، مداخله گران و ایدای ناپاک شان هست.



با تائر و تاسف که این افتخارات توسط مشتی از اراذل احزاب مزدور هفتگانه ساخت پاکستان و هشتگانه ساخت ایران، به نام جهاد و مقاومت و القاب رنگین دگر به یغما رفت. شکست و روسیاهی روسها و سقوط دولت پوشالی شان که باید جشن آزادی ملت می بود، با یلغار گرگان تنظیمی و سگ جنگی هایشان در کابل و سایر ولایات به همراه بود و عملاً هشتم ثور منحوس را در کنار هفتم ثور خونین در تاریخ ما ثبت کردند. اینان رهبران خاین خلقی و پرجمی را بخشیدند و همدست با آنان فصل جدیدی از فاشیزم و غارتگری را در کشور ما آغاز کردند.

ما در شرایطی از تجاوز و وحشت دیروز سخن می رانیم که هنوز هم سایه سیاه تجاوز به گونه "مدرن" با القاب زیبای "دموکراسی"، "بازسازی"، "حقوق بشر" و... در سراسر کشور مستولی است و هست و بود توده های ما را در تمام عرصه ها غارتگرانه به جیب می زنند، جنایتکاران دیروزی حاکم تمام عیار سرنوشت ما اند و یک حاکمیت به مراتب ننگین تر، فاسدتر و بوناک تر از استعمار روسی را در کشور ما برپا نموده اند. ما در اوضاع و شرایط سخت تر از دیروز قرار داریم، تجاوز به مراتب بیشمارانه تر امریکا و ناتو و فعالیت جاسوسخانه های همسایگان افغانستان را به زندان بزرگ برای زندگان این مرز و بوم مبدل کرده است. از جهت دیگر تیکه داران ۷ و ۸ ثور و طالبان درنده هر آنچه خواستند در طول این مدت بر حق ملت کردند و اینک طرح توطئه و تباهی افغانستان بعد از ۲۰۱۴ را به یاری استخبارات جهانی فرسنگها دور از چشم ملت (فرانسه، ترکیه و قطر) می ریزند تا بار دیگر بلایای مافیا کشنده جهان استعمار و برپادی را بر مردم برپادرفته ما تحمیل نمایند.

رهبران خودساخته ای که دیروز داعیه «جهاد علیه کفار» را به سینه می کوبیدند، امروز در زیر پرچم و ارتش غارتگر بیش از چهل کشور «کافر» با بی ننگی تمام آرام گرفته اند. اینان برای امضای قرارداد به خاطر پایگاه های دایمی آدمکشان امریکایی گلو پاره کرده نماز نقل ادا می کنند که سایه ارباب امریکایی از سر شان کوتاه نشود. اکثر مزدوران روس نیز در دور دوم غداری به ملت مشغول اند و فقط قبله شانرا از جانب مسکو به واشنگتن تغییر داده اند.

تقویم خونین

در پاره پاره گوشه ی تقدیر ملت
از شش تا به هشت
خون است و
جنگ و جرم و جنایت
برخیز ای عزیز
تا بشکنیم دهان ستم آفرین را
ورنه
کلاف جنگ و اسارت هزار سال
می پیچد
در سراسر تقویم عمر مان.

۶ جدی ۱۳۹۱ - کابل

رهبران خودساخته ای که دیروز داعیه «جهاد علیه کفار» را به سینه می کوبیدند، امروز در زیر پرچم و ارتش غارتگر بیش از چهل کشور «کافر» با بی ننگی تمام آرام گرفته اند. اینان برای امضای قرارداد به خاطر پایگاه های دایمی آدمکشان امریکایی گلو پاره کرده نماز نقل ادا می کنند که سایه ارباب امریکایی از سر شان کوتاه نشود. اکثر مزدوران روس نیز در دور دوم غداری به ملت مشغول اند و فقط قبله شانرا از جانب مسکو به واشنگتن تغییر داده اند.

جنايات جهاديان امروز که وطن ما از استقلالش محروم است، وظيفه تمامي نيروهاي عدالتخواه و مردمی است که برای اين ارزش از دست رفته پيکار نمايند و تا خروج کامل اشغالگران از کشور و خلع قدرت جواسيس شان دمی آرام نشينند. «حزب همبستگی افغانستان» افتخار دارد که در کنار مردمش پرچم مبارزه برای کسب استقلال، دموکراسی و عدالت را برافراشته نگهداشته است و در افشای خيانت ها و جنايات خاينان بنيادگرا و ديگر چاکران بيگانه با قبول هر قربانی به پيش می تازد. هيچ دسيسه، تجاوز و زورگویی درهم نخواهد شکست مگر اين که بسيج همگانی و وحدت سرتاسری مردم ستمکش تمامي اقوام برادر در اين وطن صورت گيرد. بنا «حزب همبستگی افغانستان» بار ديگر دست دوستی و همنوایی را بسوی همه نيروهاي ضد اشغال و بنيادگريان هار، شخصيت های نجيب ملی و نهادهای وطن دوست دراز می کند که جبهه واحد و یک پارچه ای را در برابر ارتجاع رنگين و پايدوانان منطقوی شان ايجاد نماييم تا جلو انهدام کامل وطن را بگيريم.

**کوتاه باد دست تمامی اشغالگران و مداخله گران از سرزمين ما!
نيرومند باد جنبش استقلال خواهی افغانستان!**

حزب همبستگی افغانستان

۶ جدی ۱۳۹۱ - کابل

رهبران خودساخته ای که ديروز داعيه «جهاد عليه کفار» را به سینه می کوبيدند، امروز زیر پرچم و ارتش غارتگر بيش از چهل کشور «کافر» با بی ننگی تمام آرام گرفته اند. اينان برای امضای قرارداد به خاطر پایگاه های دایمی آدمکشان امريکايی گلو پاره کرده نماز نفل ادا می کنند که سایه ارباب امريکايی از سر شان کوتاه نشود. اکثر مزدوران روس نیز در دور دوم غداری به ملت مشغول اند و فقط قبله شانرا از جانب مسکو به واشنگتن تغيير داده اند.

دیدگاه حزب در مورد «کنفرانس پاریس»

تجمع جنایتکاران و خاینان در پاریس پیام مرگ آور به ملت

دربین روزها سروصدای زیادی در مورد نشست ددمنشان طالبی و آدمکشان «ائتلاف شمال» در پاریس از طریق مطبوعات افغانستان بلند است. به اصطلاح «کارشناسان» و «تحلیلگران» خودفروخته این گفتگوها میان دو جناح جنایتکار را جدی قلمداد کرده آنرا برای حل فاجعه افغانستان بعد از سال ۲۰۱۴ مهم و ارزشمند ارزیابی می کنند. بخصوص سر و کله وحید مژده، از مقامات سابق رژیم قرون وسطایی طالبان و از مبلغین سوپرمرتجع آدمکشان طالبی، در تمامی رسانه ها پیداست که بطور منجرکننده و عق آور درباره «اهمیت» این تجمع لاشخواران سخنپرازی می کند.

اما اکثریت مردم ما که تجارب تلخی از تجمع های گذشته این اراذل در اسلام آباد و پشاور و مکه و غیره دارند، هیچ علاقه ای به آن نداشته و به تجربه درباخته اند که همسویی گرگان پیام مرگ برای وطن ما داشته است.

در گردهمایی کنونی که ظاهرا به ابتکار یک بنیاد تحقیقاتی فرانسه دعوت شده است، مرتجع ترین و بدنامترین ها و فروخته شده ترین های افغانستان چون طالبان، حزب اسلامی، جبهه ملی، شورای عالی صلح، ائتلاف ملی، حزب حق و عدالت و حتی عبدالله انس از رهبران القاعده شرکت نموده اند. به نظر می رسد که فرانسه با توجه به اینکه لگام ائتلاف شمال و بخصوص شرارت پیشه های شورای نظار را از چندین دهه منحصرت مزدورانش در دست دارد، آنان را با طالبان دور یک میز نشانده تا این برادران همفکر و هم کیش را آشتی داده برای دور جدیدی از شرافکنی بالای مردم ما تحمیل نماید.

دولت افغانستان و نمایندگان احزاب اشتراک کننده، این کله به کله شدن را «تلاش های بین الافغانی صلح» نام گذاشته اند. اما همه می دانند باداران خارجی شان از گوش شان گرفته اینان را وادار ساخت تا لکه های خون را از سر و روی همدیگر لیسیده به اتحادی دست یابند که مشترکا بعد از ۲۰۱۴ کرسی های دولتی را بین هم تقسیم کرده بر لاشه نیمه جان افغانستان موازی با سیاست صاحبان خارجی شان حکمروایی نمایند.

حل قضیه افغانستان با اتحاد جناحهایی که بیشترین توحش و خیانت را در حق مردم و خاک ما نموده و زنجیر غلامی بیگانگان را به گردن دارند هرگز ممکن نیست. طالبان، حزب گلبدین و ائتلاف شمال که گویا برای آینده افغانستان در پاریس گفتگو می کنند، نیروهای فاشیستی و ضدملی اند که طی تاریخ مملو از پستی و خیانت شان ثابت کرده اند که از اینان جز پلشتی، غارتگری، کشتار و فساد چیزی ساخته نیست. اینرا هم ثابت ساخته اند که به هیچ قول و حرف خود پابند نیستند و حتی قرآن و قسم خوردن هایشان در مکه و مدینه را یکشبه شکسته اند.

این پیام آوران جنگ که صلح در قاموس شان جایی ندارد، همگام با شرکای جرم پرچمی و خلقی شان افغانستان را به ماتم نشانده به این حالت اسفناک رسانیدند. اینان عامل بربادی افغانستان اند و



اشغالگران غربی روی مرتجع ترین و ضدملی ترین احزاب افغانستان کار می کنند تا آنان را منحیث نوکران شان تقویت نموده همیشه در قدرت داشته باشند. وزارت خارجه انگلستان در مارچ ۲۰۱۱ نمایندگان شش حزب بدنام افغانستان را جهت یک دوره آموزشی کمپاین انتخاباتی، تنظیم امور تشکیلاتی، ارتباطات و غیره به لندن دعوت نموده بود. کسانی که درین کورس آموزشی شرکت داشتند: ستار مراد از جمعیت اسلامی، محمد خان از حزب اسلامی، فیض الله ذکی از جنبش اسلامی، نور محمد حیدری از نهضت همیستنگی، محمد ناطقی از حزب وحدت اسلامی، حسین سانچارکی از جبهه ملی.

فجایع و بدبختی های دیگری را به بار خواهد آورد برایش بی ارزش است. کاخ سفید برای تضمین پایگاه ها و حضور دایمی و بی دردسرش در مهمترین منطقه ژئوپولیتیک آسیا نیاز به یک ثبات نسبی در کشور ما دارد تا موقع بیاید که به راحتی قدرت های رقیبش را تهدید کرده هژمونی اش را حفظ کند. این «ثبات» ولو با نصب خونخوارترین و ضدملی ترین و ارتجاعی ترین گروهها میسر گردد برایش گوارا و خواستنی خواهد بود.

سیاست امریکا در کشورهای گوناگونی که قصد مداخله در آنها را داشته این است که بر منفورترین افراد تکیه کند. طی یازده سال گذشته در کشور ما دیدیم که اینچنین نیروها را به دورش جمع نمود و آنان را در پست های مهم دولت پوشالیش نگهداشت. همین اکنون در سوریه شاهدیم که برای نابودی بشاراسد بر القاعده و دیگر احزاب بنیادگرا سرمایه گذاری کرده آنان را تسلیح و تمویل می کند. دولت قذافی در لیبی را نیز به کمک القاعده و تاریک اندیشان اخوانی نابود کرده به جایش دولتی به مراتب بدنامتر از قذافی را نشانده.

لاشخواران غربی به خاطر منافع اقتصادی، نظامی و سیاسی شان به تجربه دریافته اند که میهنفروشان بهترین جاده صاف کنان در پیشبرد سیاست های زورگویانه و چپاولگرانه شان در کشور ما بوده می توانند. امریکا و غرب ممکن نیست بتوانند نهادهای مردمی و شرافتمند را به خاطر اهداف شیطانی شان مورد استفاده قرار دهند بنا آخرین تلاش شانرا برای سرکوبی و محدود ساختن فعالیت

در یک کشور با حداقل ارزشهای دموکراتیک رهبران اینان باید به پای میز محاکمه کشانیده شده به جزای اعمال شان می رسیدند.

آیا ممکن است دسته های گرگ صفت به یکبارگی سرشت بلید شانرا تغییر داده جهت منافع ملی افغانستان و بهروزی مردم ما دست به اقداماتی زنند؟ آیا ممکن است که اتحاد گرگان و شغالان باعث شود که مردم ما نفس راحت بکشند و درهای صلح و آبادی برایشان باز شود؟ تاریخ اینچنین مثالی به خاطر ندارد.

امریکا عمدتاً برای حل مسایل خود طالبان جهالت پیشه و جهادبان غارتگر را آشتی می دهد. اینکه اتحاد آیندو برای ملت ما چه

های آزادیخواهان و عناصر مترقی و دموکرات به کار می‌بندند. بنابر همین سیاست است که در نشست پاریس جز کثیف ترین افراد، از هیچ گروه و فرد بیطرف و ملی دعوتی به عمل نیامده است. چنانچه که جریان این گفتگوهای محرم برمی آید اولین خواست تمامی جلادان شامل آن این بوده که «عفو عمومی» اعلان گردد. اینان که دستان خونین در قضایا دارند، از روز دادخواهی ملت در هراس اند و می‌کوشند به هرصورتی شده مصونیت قضایی خود را تضمین نمایند، اما همانگونه که قانون همدیگربخشی مصوب پارلمان جانیان با تمسخر و دست رد مردم مواجه شد، هرگونه «عفو عمومی» به وساطت باداران خارجی شان مورد قبول قربانیان وحشیگرهای اینان نخواهد بود. عفوعمومی در شرایطی که اینان هر روز و هر لحظه جنایت می‌آفرینند و توده‌های معصوم ما را به ماتم می‌نشانند، جز توهین به خون شهیدان ملت معنی دیگری ندارد.

نشست های نوع پاریس، جز برای یک مشت بلندگوهای تبلیغاتی غرب و باندهای ضدملی، هیچ پیام مثبت و نیک برای ما به دنبال نخواهد داشت. فاجعه جاری در افغانستان نه با اتحاد بلکه با نابودی این گروه‌های چاکر بیگانه میسر است و بس. تا وقتی عدالت قربانی گردد و به جهالت پیشگان های جهادی، طالبی، گلبدینی و موقع داده شود که با خاطر آرام و با مصونیت کامل علیه مردم ما ترکتازی کنند، هیچ گرهی از دردهای وطن ما گشوده نخواهد شد.

از تعاملات سیاسی جاری در کشور طوری بر می آید که امریکا در نظر دارد بعد از ۲۰۱۴، دولتی به مراتب مزدور تر، جنایتکار تر، ارتجاعی تر و ضدمردمی تر متشکل از تمامی باندهای خونخوار را بر ملت ما تحمیل نماید. این زنگ خطری برای مردم و شخصیت ها و نیروهای مترقی و آزادیخواه افغانستان است که دست به کار شده نقش شانرا در خنثی ساختن این شیدای جدید اشغالگران غربی ادا نمایند.

«حزب همبستگی افغانستان» امسال با راه اندازی تظاهرات وسیع در کابل هفتم و هشتم ثور را به مثابه روزهای سیاه تاریخ ما تقبیح نموده تصاویر عاملان این فجایع را به آتش کشید. این تظاهرات آتش به جان جنایتکاران سه دهه گذشته انداخت و در پی تعلیق حزب ما گردیدند.

کمیتة فرهنگی حزب فلم و دیگر اسناد این تظاهرات را بصورت دی.وی.دی انتشار داده است.

آثرا می‌توانید در بدل ۵۰ افغانی از طریق ایمیل و یا

تماس تلفنی از ما تقاضا کنید.

ایمیل: info@hambastagi.org | مایل: ۰۷۰۰۲۳۱۵۹۰



نویسنده: واحد منصوری

کشتار کودکان در امریکا نتیجه جنگ افروزی و بیرحمی سیستم حاکمه آنکشور



به تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۱۲، یک جوان بیست ساله در ایالت کانیتکت در شمال شرقی امریکا بعد از کشتن مادرش، اسلحه او را بدست گرفته وارد مکتب ابتدایی ای که مادرش در آنجا معلم بود شده، با تیراندازی پیاپی بیست کودک و شش بزرگسال را به قتل می‌رساند و بعد با آخرین گلوله به حیات خود نیز پایان می‌دهد.

چنین حادثات المناک که باربار در امریکا اتفاق افتاده خانواده ها و بازماندگان قربانیان را متاثر و در غم عمیقی فرو برد و روزهاست که

به سرخط اخبار جهان مبدل شده است. رهبران جهان یکی پی دیگری در مورد ابراز نظر کرده با امریکاییان اظهار همدردی می‌کنند.

بان کی مون، منشی عمومی سازمان ملل متحد، جولیا گیلارد، صدراعظم استرالیا، فرانسوا اولاند، رئیس جمهور فرانسه، دیوید کامرون، صدراعظم انگلستان، کاترین اشتون، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا از جمله رهبران و سران کشور های غربی اند که حمله بر کودکان امریکایی را محکوم کرده.

این حادثه با آنکه تراژیک و قابل انزجار است، اما آنچه دیدن عکس العمل ها بر آن مرا واداشت تا این سطور را بنویسم اینست که کودکان کشورم هر روز چه در بمباردمانهای کور اشغالگران امریکایی و ناتو و چه در حملات تروریست های طالبی، گلبدینی، تنظیمی و غیره دسته دسته کشته می‌شوند اما معمولاً خبر آن جایی انتشار نمی‌یابد و از همدردی و سوگواری رهبران جهان در مورد شان خبر نیست.

آیا خون امریکاییان سرخ تر از خون افغانهاست؟ آیا ارزش انسانهای امریکایی بالاتر از سایر کشورهاست؟

دیدن تصاویر قربانیان حادثه اخیر در امریکا یاد آور صدها حادثه مشابه و خونین تر از آن در عراق و افغانستان است که در اثر حملات هوایی و زمینی سربازان امریکایی صورت می گیرد. اما وقتی کودکان وطنم توسط طیارات امریکایی و ناتو توتۀ توتۀ می شوند، اولاً پنتاگون فوری آنرا تکذیب می کند و با چشم پارگی غیرقابل وصف این بیگناهان را «تروریست» نامیده و بدینصورت کشتن شانرا موجه و ضروری نمایان می سازد. و زمانی که در موارد استثنایی تصاویر دلخراش و گزارشهای مستند جنایت امریکا انتشار یافت و دیگر راهی برای کتمان وجود نداشت، کاخ سفید نشینان با یک «ساری» گفتن



و پرداخت دوهزار دالر در بدل هر قربانی دین شانرا در برابر جنایتی که مرتکب شده اند خاتمه یافته می پندارند. برای امریکا حیات هر افغان فقط دوهزار دالر ارزش دارد. و دولت پوشالی کیزی هم با ساختن یک کمسیون و وعده رسیدگی به قضیه، بالای جنایات امریکاییان سرپوش می گذارد. امریکا یازده سال است که

با بیش از صد هزار سرباز مسلح

با مدرن ترین سلاح های جهان افغانستان را به لابراتوار و آزمایشگاه سلاح های گوناگونش تبدیل کرده است. این سلاح ها تا کنون جان دهها هزار کودک و بزرگ سال افغان را گرفته است. و افغانستان تنها کشوری نیست که ارتش جنایتکار امریکا به کشتار بیگناهان پرداخته، ما تازه ترین نمونه اش را در عراق نیز شاهد بودیم که حدود یک میلیون انسان در جنگ غارتگرانه آنکشور به خاک و خون کشیده شدند.

باراک اوباما زمانی که بمبیه تلویزیونی خود را به تعقیب کشتار اخیر در برابر کمره خبرنگاران می خواند، بارها سکوت کرد تا اشک از چشم هایش پاک کند. اشکی که هرگز برای کشته شدن هزاران کودک افغان و عراقی بدست ارتش کشورش نریخت. تو گویی این تنها خون کودکان امریکایی است که ارزش دارد و در رگ های دیگر کودکان جهان به ویژه افغانستان، عراق، سودان، ویتنام، فلسطین، مصر، سوریه و سایر کشورهای فقیر و تحت استعمار امریکا و غرب آب جاریست.

امریکا بزرگترین تولید کننده و صادرکننده سلاحهای موحش به سراسر جهان است. در اکثر نقاط جهان و منجمله در خاک امریکا با سلاحهای ساخت شرکتهای امریکایی مردم به خاک و خون کشیده می شوند و از این طریق هزاران میلیارد دالر به جیب چند سرمایه دار بزرگ آنکشور می ریزد.

امریکا بزرگترین تولید کننده و صادر کننده سلاح سبک در جهان است و بخش عظیمی از این بازار پر سود هشت و نیم میلیارد دالری را در دست دارد. سازمان ملل متحد در سال جاری تلاش داشت برای جلوگیری از تجارت سلاحهای سبک به کشورهای جنگزده پیمان کنترول تجارت بین المللی اسلحه را نافذ نماید اما لابی های اسلحه امریکایی که سود سرشار شانرا در خطر می دیدند دست به کار شده این مذاکرات را به شکست کشانیدند و دولت امریکا از امضای متن پیش نویس این پیمان کنترول تجارت بین المللی سلاح خودداری نموده باعث شکست آن گردید.

درآمد امریکا از صدور اسلحه در سال ۲۰۱۱ بالغ بر ۶۶ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دالر بود که بدینصورت حدود ۷۸ درصد از بازار درآمد جهانی ۸۵ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلاری فروش سلاح را بدست داشت.

بنابر آمار بودجه نظامی سالانه جهان به یکنونیم تریلیون دالر میرسد که بخش عمده آن به امریکا تعلق دارد.

امریکا نه تنها به سراسر جهان سلاح صادر می کند بلکه داخل امریکا نیز یک بازار پرسود برای تاجران اسلحه است. حدود ۲۷۰ میلیون سلاح سبک شخصی در اختیار شهروندان امریکایی قرار دارند و قوانین نیمی از ایالت ها به مالکان سلاح های گرم اجازه می دهد که آنها در اماکن عمومی حمل کنند. بر اساس آمار موسسه گالوپ، ۴۷

بازی های کمپیوتری و فلم های سینمایی ای که در امریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری تولید می شوند همه مملو از صحنه های جنگ و خشونت اند و بدینصورت می کوشند در ذهن کودکان و جوانان طوری تداعی نمایند که گویا زندگی یعنی جنگ و کشتار و بیرحمی.

درصد از مردم امریکا در منزل یا محل کار خود سلاح نگهداری می کنند. از آنجاییکه خرید اسلحه یک تجارت پول آور به شرکت های غول پیکر امریکاییست، کشته شدن پیاپی و دستجمعی مردم توسط تفنگ بدستان جوان و خواست مردم برای تغییر قوانین حمل سلاح باعث نگردیده که دولت درین مورد بازنگری نماید.

دستیابی یک جوان به سلاح آنهم در کشوری که به شدت تحت تدابیر امنیتی قرار دارد و ۱۶ دستگاه استخباراتی اش

فعالتر از هر کشور دیگری اند نشان دهنده این است که امریکا حتی به مردم خودش هم رحم ندارد. اواما در سخنرانی اش همچنان گفت "باید کنار هم قرار بگیریم و فارغ از سیاست، اقدامی معنی دار انجام دهیم تا از فجایی بیشتر شبیه این (حمله) جلوگیری کنیم." اما فجایی بد تر از این رویداد که هر روز افغانها شاهد آن اند چه؟ آیا عساکر امریکایی که حتی اجساد افغانها را شاش باران کرد اقدامی صورت گرفت؟ آیا عاملان بمباردمان و قتل دسته جمعی افغانهای بیگناه در قندوز و هلمند و ارزگان و قندهار و دیگر مناطق افغانستان بدست سربازان امریکایی محاکمه شدند؟ چرا اواما و دیگر رهبران کشور های امپریالیستی و متجاوز در برابر قتل کودکان ما خاموش اند و آنرا فاجعه نمی پندارند؟ از خون و عرق رنجبران در کشورهای فقیر است که ماشین جنگی و اقتصادی امپریالیست ها به حرکت می افتند و با قطع جنگ و خونریزی و اشغالگری عمر قلدرمنشی آنان نیز به پایان می رسد. به همین دلیل اینان پیایی شعله های جنگ را در نقاط مختلف جهان شعله ور می سازند و هر انسان آگاه می داند تا وقتی این سیستم استعماری و چپاولگر در جهان وجود دارد، جنگ و خونریزی را پایانی نخواهد بود. بازی های کمپیوتری و فلم های سینمایی ای که در امریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری تولید می شوند همه مملو از صحنه های جنگ و خشونت اند و بدینصورت می کوشند در ذهن کودکان و جوانان طوری تداعی نمایند که گویا زندگی یعنی جنگ و کشتار و بیرحمی. با این فلم ها و بازیها، سیستم حاکمه می خواهد جنگ و کشتار را عمدا تبلیغ نماید و افکار مردم را به سمتی هدایت کند که وقتی خبر کشتار و قتل عامها بدست ارتش امریکا در این و کشور را می شنوند و می بینند شوک نبینند و این وحشیگری ها در نظر شان طبیعی جلوه نماید.

حادثه دلخراش حمله بر کودکان در امریکا باید برای فرد فرد امریکا و عضو هر خانواده امریکایی این درس را در بر داشته باشد که سیستم حاکم یک فیصدی ها در آنکشور، نه بر افغانها و عراقی ها که بر امریکایی ها نیز رحم ندارد و برای پر کردن دخلی که هرگز پر نخواهد شد فروش و قاچاق اسلحه را حتی در جاده های امریکا هم ادامه خواهد داد. امریکایی ها زمانی خواب آرام خواهند داشت که ۹۹ فیصدی ها در برابر یک فیصدی ها برخیزند و خود با منکوب کردن دولت چپاولگر و خونخوار کنونی زمان امور را بدست گیرند.

گزارشونه

امریکايي يرغلګرو د خوګياڼيو په ولسوالۍ کې پنځه تنه ووژل



د ۱۳۹۱ کال د ليندۍ مياشت په ۱۶ نيټه د جمعې ورځې په پنځو بجو د خوګياڼيو ولسوالۍ په ترمي کلي کې د امريکايي څارگرې تيارې د سورلو پر يو موټر بم ورواچو، چې له امله يې يو تن شهيد او د موټر نورې ټولې سپرلۍ ټپي شوې. د دې زړه بوړونکې پيښې ترڅنګ چې ټپيان په وينو کې لت پت د سپک پر سر پراته وو او دغه مهال سيمه ييزو خلکو هڅه کوله چې ټپيان روغتون ته ورسوي، ناڅاپي د خلکو غبر شو، چې دلته امريکايان د واده

په کور ننوتې او یو شمیر خلک یې وژلي دي.

نیردې ماښام و، چې امریکایان د واده کور ته ورننه وتل او د واده د کورنۍ پر غړو یې ډزې وکړې، چې له امله یې څلور تنه (ناظر، محمد الله، مایو او جنت گل) شهیدان شول. خلک لا په ژړا او ویره کې وو، چې آواز شو، هغه دی امریکایانو زما پلار، زما ورو او زما تره یې له ځان سره ویول، خلک چې د ویرې امله ورنیردې کیدلې نه شو، خو نارې یې وهلې چې دا خلک چیرته وړي؟ دوی څه ګناه کړې؟ دوی خوشې کړي؟ خو څه ګټه یې ونه درلوده.

سره له دې چې د واده خوشحالي یې ورته په ویر بدله کړه، له کور څخه یې ورته درې تنه (زاهد، حلیم او نواب) چې په دوی کې زوم (د ناوې میړه) هم ګډون لري، ژوندي له ځان سره ویول، خو تراوسه یې څه پته نه لګیري، چې مړه به وي او که ژوندي.

له کله چې امریکایي یرغلګر افغانستان ته راغلي، دغه ډول زړه بوړونکې پیښې د تل لپاره تکرارېږي او تل زموږ بې وزله او دردیدونکي ملت ته سپکاوی کیږي، لکه ویلو شو، چې د ۲۰۱۲ زیږدیز کال د جنوري په میاشت کې د یوتیوب په څېر ویبپاڼو کې یوه ویډیو خپره شوه، چې څلور امریکایي سرتیري په کې د څلور افغانانو پر مړو د متيازو کولو په حال کې ښودل کېدل. له دې درې اوونۍ وروسته امریکایي نظامي رابرت بېلز په یوه خپلسرې برید کې اوولس افغان ملکي وګړي ووژل چې اکثریت یې ماشومان وو. د اپریل پر اتلسمه، لاس انجلس ټایمز ورځپاڼې داسې عکسونه خپاره کړل چې په کې امریکایي عسکر پر افغان مړو لوبې کوي او خاندې، خو د دې کړنو پروړاندې د کرزي فاسد دولت زموږ بې وزله او دردیدونکی ملت د تل لپاره په تګۍ غولولی دی. کله نا کله کرزی د دې لپاره چې د خلکو باور تر ځانه کړي، بې ځایه او هغه خبرې چې د دې د خولې له لارې هیڅ کله ځای نه شي نیولې، پریمانه له خپلې خولې راوباسي، لکه موږ خپلواک یو؛ خو چې د شپې عملیات او د افغانانو د کورونو پلټنې ونه درول شي، له امریکا سره به د ستراتیژیکو همکاريو سند لاسلیک نه شي؛ موږ تل خپلې ګټې په پام کې نیسو. داسې برېښي چې کرزی په خپله هم دا تحلیل نه شي کولای، چې په خپله د چا پرمټ دې خاورې ته راغلی، آیا پر یو هیواد د امپریالستي دولت (چې د خپلو موخو ته د رسیدنې لپاره اصول یې ویجاړتوب، وژنه، بې وزلي، زبېښاک...وي) برید او اشغال، خپلواکي بلل کیږي؟ آیا خپلواکي داسې وي، چې خوله یې خپله او خبرې یې د بادار وي؟ آیا خپلواکي داسې وي، چې په فساد کې لومړی مقام خپل کړي؟ دا هغه څه دي، چې تفصیل ته اړتیا نه لري او زموږ بې وزله ملت پرې هم پوهیږي، خو بدمرغي دا ده، چې زموږ د ملت ترمنځ یې داسې ناروغي لکه ژبنیز، مذهبي او قومي توپیر، بې وزلي، ناپوهي، د ناوړو فرهنگونو ساتل او نور یې رامنځته کړي، چې دې توپیرونو د منځه وړلو لپاره باید په جدي توګه مبارزه وشي، خو وکولای شو د دوی د ناوړو موخو پروړاندې مبارزه وکړو.

د امریکا د اوسنیو ظلمونو یو بل اساسي سبب د افغانانو انسان نه ګڼل دي. افغانانو ته

د ناوړه نژاد په سترګه کتل کيږي. دا یو تصادف هم نه دی. په تاریخي ډول، "دبسمنان" د تل لپاره ناانسانان ګڼل شوي. د ویتنام په جګړه کې، ویتنامیان "چارلیان" یا هم "احمقان" بلل کیدل. په دویمه نړیواله جګړه کې، جاپانیان "جیس" بلل کیدل او د فرعي انسان په سترګه ورته کتل کېدل. د ناانسانه فکر کولو دغه نظریه نه تر متحده ایالتونو او نه هم تر معاصر تاریخه محدوده ده. تر هغو چې نژاد پرستي د نړۍ په ټولنو کې رایجه وي دغه ظلمونه به نه یوازې محتمل نه وي، بلکې مخنیوی به یې هم ناممکن وي.

د افغانستان جګړه د ۲۰۰۰ کال د سپټمبر له یوولسمې وروسته د القاعده د ترهګرۍ د له منځه وړلو په شعار پیل شوه. لس کاله وروسته، دا ښکاره ده چې د جګړې د دوام تر شا د امریکا رېښتیني هدف له انرژۍ او طبیعي زیرمو یوې شتمنې سیمې او ستراتیژیک موقعیت ته د متحده ایالتونو د امپراتورۍ غځول دي. د امریکا متحده ایالتونه په دې تمه دي چې افغانستان به تر هغو نه پرېږدي، خو د باور وړ یو امریکایي پلوه حکومت، پولیس او اردو په افغانستان کې جوړه نه کړي. چې تراوسه په دې موخه کې پوره ناکامه شوي دي.

د امریکا لاسپوڅی حامد کرزی او د هغه مرکزي حکومت خورا فاسد دی چې د ګڼو ظالمو جنګسالارانو او د مخدره توکو قاچاقبرو په واسطه پلوي کيږي. دا هغه خلک دي چې پرون د جهاد، خلق او پرچم او د طالبانو په نومونو جنګیدل او خپلو ګوندونو نومونو ته به یې اسلامي مختاړي (پیشوند) ورکول، خو د دې له لارې زموږ بې وزله اولس وغولوي او د هغوی له جذباتو او باورونو د خپلو موخو ترلاسه کولو لپاره ترې ګټه پورته کړه، یعنی د دغو ډلو ټپولو د ناوړو موخو ښکار وګرځیدل، خو نن یو ځل بیا زموږ ملت د دغو ډلو ټپلو ښکار ګرځیدلی دی.

امریکا اشغالګر است!

اشغالګر غارتګر است!

بنیادګر نوکر اشغالګر است!

هر دو دشمن این میهن است!

نویسنده: همرزم

موسیقی مبتذل و مافیایی شده یا موسیقی متعهد و مردمگرا؟



همین که انسان، انسان نامیده شد و با گذشته حیوانی‌اش وداع گفت هنر نیز زاده شد و هر گاه حرف هنر و ادبیات به میان می‌آید لاجرم صدای پای بی‌عدالتی و کشمکش طبقاتی به گوش می‌رسد که در مسیر تاریخ تضاد های حاد طبقاتی شکاف عمیق را بین دیدگاه های مختلف هنری ایجاد نموده است.

هنر و ادبیات پویا و مردمگرا همیشه در برابر هنر و ادب درباری و ارجاعی ایستاده و تقابل آشتی ناپذیر را متقبل شده که در پی خود خونریزی ها و فراز و نشیب های بزرگ اجتماعی را نیز پدید آورده است.

به تعبیر دقیقتر هنر بخش جدایی ناپذیر از فعالیت های بشر است که از آزمونگاه مبارزه انسان برای پیشرفت سر بدر آورده به عالی ترین صورت، زندگی و کشمکش انسان را منعکس و بازگو می کند و یا «هنر یکی از اشکال آگاهی اجتماعی و جزیی از روینای سیاسی است، از هستی اجتماعی نشئت گرفته نقش موثر و فعال در روند تکاملی جامعه و تغییر آن دارد». هنر متعهد در سیر تکاملی خود با همه کم و کاستی های زندگی و موانع بازدارنده حکمفرمایان در جدل بوده و به سوی فردای بهتر در حرکت است.

سعید سلطانپور، شاعر، نویسنده، هنرمند جانبایخته و آزادیخواه در اثر جاودانه اش «نوعی از هنر، نوعی از اندیشه» وظیفه و رسالت هنر را موضع قاطع طبقاتی گرفتن، در میان مردم رفتن، از فضای روشنفکری و مرفه بریدن به آنچه می گویی عمل کردن، تضاد عمده و جهت عمده تضاد را نشان دادن، هنر را به عینیت های اجتماعی توجه دادن و فرهنگ مبتذل حاکم و امپریالیستی را افشا کردن

می داند.

هنر رهنما و رهگشای بشر است که می تواند همگام با فعالیت های بشری راه را برای پیشبرد مبارزه و آزادی انسان از قید و بندها هموار سازد. هنر ناب و غیر طبقه‌ای و تئوری «هنر برای هنر» مردود و مطرود است و آنانی که با این تئوری دلخوش نموده اند هم خود را فریب می دهند و هم ملل محروم را از تحرک باز می دارند. هنر همیشه یا در خدمت ستمگران بوده و یا هم در خدمت محرومان جامعه. هنر بی طرف و بی غرض وجود ندارد. احمد شاملو در گفتگویی با ناصر حریری می گوید:

«بر این عقیده نیستم که هر چیز زیبا، مفید و ارزشمند است بل معتقدم هنر که می تواند چیز مفیدی را زیباتر عرضه کند و به آن قدرت نفاذ بیشتری بدهد باید از خنثی بودن شرم کند. قصدم مطلقا این نیست که خواست خود را با باید و نبایدها به دیگران تحمیل کنم اما فضیلت هنرمند است که در این جهان بیمار به دنبال درمان باشد نه تسکین، به دنبال تفهیم باشد نه تزئین، طبیب غمخوار باشد نه دلقک بیعار.»

هنر سیاست نیست ولی روح و روان هنر سیاسی است پس به هر شکلی که هنر را پنهان سازی همین که به صحنه برآمد باید چیزی بگوید و با گشودن زبان و ژست های هنری، هنر عیان می گردد که در خدمت کدام سیاست است.

هنر اقسام مختلف دارد و دارای اجزا و سبک های گوناگون می باشد که پرداختن به انواع هنر وقت زیاد و تحقیق همه جانبه می طلبد. در اینجا به گوشه هایی از هنر و رسالت آن (موسیقی) در سرزمینی اشغال شده ای بنام افغانستان خواهیم پرداخت که سالهاست جواسیس چندگانه خلقی و پرچمی و بنیادگرایان هار به یاری اشغالگران زندگی را به جهنم بی روح مبدل ساخته و هنر را به سوی خاموشی و دربوزگی سوق داده اند.

درین می بحث می خواهم ابتدا اشاره ای به هنر موسیقی داشته و بعد عرصه مافیایی شده موسیقی افغانستان را مرور نمایم.

موسیقی تراوش عاطفه، احساسات و اندیشه های آدمی است که از محیط اجتماعی نشئت می گیرد و روان و روح انسان را تسکین می بخشد، به قول بتهوون «موسیقی مظهری است عالی تر از هر علم و فلسفه ای». یا به تعبیر دیگر «موسیقی صنعت ترکیب اصوات و صداهاست به طوری که خوشایند باشد و سبب لذت سامعه و انبساط و انقلاب روح گردد.» موسیقی در جوامع گوناگون و دوره های مختلف، سبک و سیال خود را داشته و دارای فرم های منحصر به خود می باشد که با لایه های مادرانه از همان آوان پیدایش مرهم تسکین و آرامش خاطر گردیده و همسو با عمر بشر مسیر خود را می پیماید. اما در این مطلب بحث روی تصنیف بندی، سبک ها و قالب های رنگارنگ هنر موسیقی که امروز بدیختانه هر بی هنر ادعای سبک نو در هنر موسیقی را می کند، نیست، سخن بر سر محتوا و پیام موسیقی است که با نوازش اش در اذهان مخاطب چه پیام را تداعی می کند.

هنر موسیقی، مثل هر هنر دیگر رسالت تاریخی و اجتماعی در قبال جامعه و انسان دارد بنا هنرمند متعهد نه تنها گزارشگر دقیق از محیط است بلکه جبرا مکلف است تا شناخت و معرفت توده ها را بالا برده، آگاهی دهی سالم را جهت دگرگون ساختن نابسامانی ها در شرایط پیچیده هموار نماید چنانچه واکنر موسیقیدان آلمانی اعلام داشته «آنجا که سخن باز می ماند موسیقی آغاز می گردد.»

هرگاه یک اثر هنری دردهای مظلوم ترین طبقات را انعکاس دهد و در کنار آنان «ایستاده» برزمد، طبعاً به دل مردم راه یافته و آفریننده آن در قلب و روح توده ها ریشه می دواند. وقتی از داریوش اقبالی آوازخوان بزرگ و مبارز ایران در برنامه «به عبارت دیگر» (بی.بی.سی. فارسی، ۲۲ دسامبر ۲۰۱۱) پرسیدند که محبوبیتش را مدیون چه می داند، گفت:

«فکر می کنم تلاوم خط و مشی که در انتخاب اشعار داشتم و شناختی که طرفداران من از من پیدا کردند و این که من همیشه سعی کرده‌ام درد مشترک جامعه را در اشعاری که در اختیارم گذاشته شده است بیان کنم. فکر می‌کنم یکی از موثرترین موردها همین باشد که مردم دردها و ناراحتی‌ها و خوشی‌ها و مسائل زندگی‌شان را در اشعاری که ارائه می‌شود گوش کردند.»

دردمندان باید گفت که در جامعه ما با فروپاشی شیرازه زندگی و جنگهای ویرانگر پی در پی سه و نیم دهه معیار هنر و هنرمند هم در پهلوی مسایل دیگر درهم ریخت و آنانیکه به هنر و ملت می‌اندیشیدند یا به گورهای گمنامی خفتند و یا متواری گشتند و میدان به ناکسانی سپرده شد که جز گورکنان واقعی هنر و آزادخواهی طرح دیگری در کله نداشتند.

هنگامیکه سلطه‌ی پوشالیان خلقی و پرچمی به یاری شوری وقت بر ملت تحمیل می‌شد هنر، ادبیات و هنرمندان همپای سیاستهای ویرانگریانه‌ی «همه چیز در خدمت انقلاب ثور» به باد نیستی سپرده شد و هر آواز اعتراضی و تسلیم ناپدیز باید با گلوله‌های خونین پاسخ دریافت می‌کرد بنا زندان، شکنجه و اعدام روشنفکران، شاعران و نویسندگان شهر برنامه‌ی روزمره این وطنفروشان خاین بود و حتی به اسطوره‌های بی‌نظیر موسیقی افغانستان که نقش و جایگاه ماندگارشان در دل تاریخ هنر افغانی حک گشته و هیچ کسی نمی‌تواند انکارشان نماید همانند استاد فضل احمد ذکریا (نینواز) و زنده یاد احمد ظاهر رحمی نکردند و با تیغ جلادان پرپر شدند.

رادیو و تلویزیون دولتی که یگانه کانون تجمع هنرمندان و روزنه صدای رسای موسیقی افغانستان در آن زمان محسوب می‌شد به اشغال آدمخواران باند خلق و پرچم در آمد، هنر و آفرینندگان آزادمنش هنر یا می‌باید تن به تسلیم و سازش می‌دادند و به ثناگویان تجاوز و آدمکشی مبدل می‌شدند و یا با اذیت و توهین، خاموشانه به حاشیه رانده می‌شدند که از آن جمله می‌توان از ساریان، ترانه ساز، سرآهنگ، آرمان و سایر هنر جویان نام برد.

هنرمندان نوکرمش و آنانیکه بر جنازه خون آلود افغانستان سرود «شکوه‌مند انقلاب ثور» را سر می‌دادند و سبکسرانه در سایه «دوستی افغان شوروی» نوحه سرایی داشتند همانند، «گروه باران» به سرکردگی فرهاد دریا و یارانش، «دسته گل سرخ» امیر جان صیوری و رستگاریها، مسحور جمال، ناشناس، مددی، نغمه و ده‌ها «شاعر» و هنرفروش دیگر جایگاه هنر عامه پسند و شعر و ادب راستین را به زور دار و تفنگ گرفتند و هرچه خواستند بنام موسیقی، شعر، تیاتر، سینما به خورد ملت اسیر دادند تا گویا فضا را «انقلابی» سازند.

سالها گذشت و جنایات نابخشودنی باندهای تبهکار «حزب دموکراتیک خلق» اظهار من الشمس گردید که سران و پایدوان آنان سرآغاز فاجعه و نابودی افغانستانی اند که تا اینک ادامه دارد ولی اینان کلمه‌ای هم از گذشته ننگین و همنشینی‌شان با «خادیسست»‌های جلاد به زبان نیاوردند و هنوز هم بازار هنر هرزه‌ی شان گرم است اما اینبار زیر پرچم امریکا و متحدان غربیش. فقط در این معامله جای جنایتکاران روسی را متجاوزین پنتاگون و سایر جواسیس کارکشته بیگانگان گرفته است و همانگونه که اقتصاد و زیربنای جامعه ما فاسد و مافیایی شده، هنر و ادبیات و بخصوص موسیقی ما نیز مافیایی و ملوث گردیده است.

دسته‌ای از هنرمندان که خود را سابقه داران هنر افغانی معرفی می‌کنند و در خرید و فروش هنر دست بالا دارند، تعدادشان محدود است اما چنان کم مایه و ضعیف النفس در اجتماع تبارز کرده‌اند که با دیدن نبش سبز دالر رضامندان حاضرند به هر رذالت و پستی جهت ارضای دشمنان کثیف وطن بپردازند و به تبلیغ و ترویج هنر عقیم و بیگانه با دردهای ملت لحظه‌ای تغافل نمایند.

دسته دیگر به اصطلاح هنرمندان و آواز خوانان جوان و نو ظهور اند که ذوق آواز خوانی و بازار گرم تبلیغات هنر تباه کن همانند رقص با دخترکان تاجیکی، زرق و برق میان تهی دنیای سرمایه،

آب روان و دار و درخت فراوان کلب های ساخت تاجیکستان و پشاور و... منقلب شان ساخته بدبختانه کلیت و اهمیت هنر را چندان ندانسته و از وضعیت خود و جامعه شناخت موثق نیز ندارند. این دسته با آهنگهای یکبارمصرف شان جز تباهی شخصیتی و ارائه هنر هرزه و بیکاره دست آورد بهتری را نثار اجتماع نمی کنند. اینان که تعداد شان زیاد است و هر روز بر لشکر شان افزود می گردد بجای اینکه نابسامانی های ویرانگر اجتماع را منعکس سازند و به خورد مخاطبان تشنه کام و غمزده امید رهایی بریزند طبق معمول به توصیف اندام های زنانه دلخوش کنان دمیوره و گیتار می نوازند. اکثر اینان موسیقی را تنها به خاطر بدست آوردن لقمه نانی پیشه کرده اند و کارهایشان را نمی شود «هنر» نام گذاشت چون گذشته از اینکه مضمون اکثر اینگونه آهنگها بازاری آلوده با ابتذال است، با هیچ معیار هنری نیز همخوانی ندارند. اینان اگر رسالتمندانه و با مسئولیت گام بر ندارند به پرتگاه نیستی سوق خواهند شد.

هنر سیاست نیست ولی روح و روان
هنر سیاسی است پس به هر شکلی که
هنر را پنهان سازی همین که به صحنه
برآمد باید چیزی بگوید و با گشودن زبان
و ژست های هنری، هنر عیان می گردد
که در خدمت کدام سیاست است.

دسته سوم کسانی اند که شوری بر سر دارند ولی هنوز آنطوریکه شایسته است تبارز ننموده تا جایگاه واقعی خویش را اشغال نمایند و به صدای حزین اما شورشگر ملت مبدل گردند که از این دسته می توان به مسعود حسن زاده و شکیب مصدق اشاره کرد.

فرهاد دریا که خود را شهنشاه هنر موسیقی افغانستان قلمداد می کند با اکت و ادا های فلیسوفانه و تهوع آور از این دسته محسوب می شود که از سوی قاتلان ملت «سفیر صلح» معرفی شده و حالا همچون بلندگوی متجاوزان امریکا و ناتو در برابر چشم پر اشک ملت «آبادی»، «آزادی»، «دموکراسی» و «رفاه افغانستان» را ارمغان خدایی از سوی امریکا قلمداد نموده در گوشهای مردم بی نان و بی پناه و قیحانه پیام «صلح و آشتی» طبع دل جانیان حاکم را پف می کند.

این آدم که به زور بازوی «برادران» جنگسالار و «دوستان بین المللی» از امکانات وافر مالی برخوردار است هر از گاهی با چسناله هایی از متون گذشته و شاعران خنثا و فرصت طلب فعلی با کلمات زیبا و فریبنده «دوستی»، «آشتی»، «عشق»، «صلح»، «یاران»، «وطنداران»، «اتن» و... را سر داده و «الاهو» و «باهو» کنان «خدا یکیکست...» را بهر دل «برادران» بنیادگرایش بر زخمهای دیرینه کابلیان و سایر دردمندان تزریق می کند تا گذشته ی خونبار سردمداران جنایت و تباهی به طاق فراموشی سپرده شود. تلاش های هنری او حربه ایست بدست اشغالگران و ایادی شان تا موقف و جایگاه شان را برای چند فردای دیگر مستحکم نمایند. از همینرو از سوی تمامی سران جنایت مورد قبول و ستاره بی نظیر موسیقی افغانستان نامیده می شود.

دریا که هنوز حساسیت با مردم پاک نیست و رهنمی هایش به نام کودکان یتیم نهاد «کوچه» و حسابهای بانکی خانواده های بی بضاعت در کابل بانک به غارت رفته، شگوفه کرده است در مصاحبه ای با بی.بی.سی می گوید «احساس می کنم روزی فرا رسیده که زنانها را عوض کنیم، صداها را عوض کنیم، ارزش ها را عوض کنیم و بالاخره زندگی و افغانستان را عوض کنیم.»

راستی آقای دریا درست می گوید!! بدین معنی که دیروز زنانها به سود شوری و سگان زنجیری اش می چرخید ولی امروز عوض شده و به سود متجاوزان امریکایی و دولت ملا- مافیایی کابل می لولد. صداها نیز اگر دیروز چکمه داران روسی و غلامانش را «قهرمانان ثور»، «برادر بزرگ» و «کشور دوست» فریاد زنان توصیف می نمود امروز با بی شرمی تمام تروریستان و قاچاقبران متجاوز بین المللی را فرشته های «صلح» و «آزادی»، «بازسازی»، «دموکراسی»، «حقوق زن» خوانده برای خوش و نوش بودن شان کنسرت «زندگی زیباست» را برپا می کند.

چهره دردمند افغانستان وقتی عوض خواهد شد که تمام سردمداران جنایت از هفت تا هشت ثور خون آشام با جمیع از جنایتگران مافیایی دربار کُرزی به میز محاکم سپرده شوند و تمام ثروت‌های باد آورده و چپاول شده به سود خلق مصادره گردند، دست بیگانگان از مداخله و تجاوز قطع و دولت دموکراتیک مبتنی بر ارزشهای والای انسانی سرنوشت ملت را بدست گیرد، افغانهای ملی و باوجدان امور را بدست گیرند و تساوی حقوق زن و مرد لازمه زندگی اجتماعی گردد و... لااقل کار اینکه آقای فرهاد؛ دست تمام هنرفروشان متملق از دربار جنایت و بیگانه پرستی کوتاه گردد. آنگاه می‌توان به ادعا خودت مبنی بر «زندگی و افغانستان را عوض کنیم» باور کرد و نه با این عینک رنگه‌ای که سالهاست به چشم انداخته‌ای و همانند دیپلماتهای غربی خونها و ویرانه‌ها را آبادی و آزادی در اذهان جار می‌زنید.

”برادرم شفای باغچه را
در انهدام باغچه می‌داند“

گفته‌ای فروغ فرخزاد بیش از پیش به وضعیت اسفبار ملک ما همخوانی دارد تا تغییر و تعویضی را که آقای فرهاد تحت عنوان نوآوری از آن یادآور می‌شود. نجات هنر مردمگرا را در انهدام هنر مبتذل و ضد مردمی می‌توان یافت و بس.

این روزها فرهاد دریا جبهه جدیدی علیه «اعتیاد به مواد مخدر» باز نموده است. اما او نمی‌داند و یا خود را به نادانی زده به اعتیاد که معلول است نه علت می‌پردازد، مبارزه با معلول بدون پرداختن به عوامل و علل این مصیبت کشنده که روابط تنگاتنگ با فجایع جاری دارد، خودفربسی، عوام‌فریبی و در خدمت مافیای قدرت چیزی دیگری نمی‌تواند باشد. هنرمندان کاذب و دشمن پرست همواره به مصایب و دردهای مردم پشت کرده، وجدان و شهامت پرداختن به عوامل اصلی نگویند و نایب‌سامانی‌های اجتماعی را ناداشته به مسایل غیرجدی و درجه چن‌د می‌پردازند. چه بسا این «مبارزه» جدید فرهاد چندچهره ادامه همان پروژه‌های فندگیری و «نان آور» او باشد و نه بیشتر. چون منطقاً اینگونه تلاشها جز آب در هاونگ کوبیدن اثری ندارد.

فرهاد در باره اعتیاد می‌گوید:

«با تاسف که امروز شماری از فرصت‌طلبان ... زمینه را برای لاابالی‌گری و آلودگی به مواد مخدر در میان جوانان شکسته از جنگ افغانستان فراهم می‌کند.»

او جنایتکارانی را که افغانستان را بسوی برپادی سوق می‌دهند با «فرصت طلب» نامیدن ناز می‌دهد. فرهاد هرگز به مسایل ریشه‌ای و عوامل اعتیاد حرفی نزده و نخواهد زد و نمی‌گوید که چگونه امریکا و نوکرانش افغانستان را به پایتخت مواد مخدر مبدل کرده‌اند و یا اینکه اشغالگران و مقامات مهم دولت کُرزی خود بزرگترین گردانندگان مافیای مواد مخدر‌اند و صدها میلیون دالر از این درک به جیب می‌زنند. او مثل هر هنرمند ضد مردمی شهامت ندارد که بگوید بیشتر از یک میلیون معتاد افغانستان که با زندگی مرگزا در جدل‌اند، قربانیان صرفاً «فرصت طلبان» نه بلکه خیانت امریکا و متحدان، همسایگان مغرض و دست‌نشانندگان داخلی‌شان‌اند که طی سسی و پنج سال گذشته و بخصوص در یازده سال اخیر تولید و قاچاق هیروئین را در افغانستان برنامه شده رونق دادند.

زمانی فرهاد اعلام نمود که «قرار است با آقای داریوش کارهای مشترک فرهنگی داشته باشیم، تا کنون انجام نشده در صدد آن هستیم» من هرگز بخود اجازه نمی‌دهم که پای مقایسه فرهاد دریا و داریوش این طنین صدای دردمند ملت ایران بنشینم زیرا هیچگونه وجه مشترک در کار هنری این دو نمی‌بینم. خوشبختانه که داریوش احتمالاً با دیدن آهنگ‌های خنثی و جنایتکارپسند فرهاد دریا،

به خود ننگ دانسته که با او کار مشترک داشته باشد. آهنگ های داریوش خشم خفته ی مردم ایران علیه جمهوری اسلامی جنایت و بربریت است و آخندهای رژیمی از پژواک هنر او به خود پیچیده سایه اش را به گلوله می بندند، اما آهنگ های فرهاد دریا باب دل میهن فروشان و پوشالیان است به همین سبب کُرزی و حواریونش نوازش کنان به او مدال می دهند و سبکسرانه او را «هنرمند ملی» افغانستان نام می گذارند، «رادیو آزادی» مربوط به سی.آی.ای او را «شخصیت سال» می سازد و یونس قانونی جنایتکار در داخل پارلمان به او تقدیرنامه می دهد.

شکی نیست که از نظر هنری کارهای فرهاد دریا هنرمندانه اند، اما از آنجاییکه مضمون کارهایش نه در خدمت مردم و وطن برپادرفته ما، بلکه در خدمت ویرانگران و خاینان اند، در شرایط کنونی اینچنین هنری جز گرم کردن بزم خاینان و ارتجاع به درد مردم ما نمی خورد.

وحید قاسمی هنرمند دیگرست که با سرودن به قهرمان جنایتکاران بین مردمی که داغ جنایت و ستم این قهرمان مقوایی و رهروانش را چشیده اند به گفته مردم خود را دوپیسه کرد. آهنگ او در وصف احمدشاه مسعود به سرود ملی چینل های تلویزیونی جنایتکاران و جنگسالاران مبدل شده است. او نیز همانند فرهاد دریا با آهنگهای فرمایشی دولت پوشالی لبیک گفته و ندا به «برادران» تروریست و انتحار پرور کُرزی سرداد «آشتی کن که وطن در خطر است» و به آله دست خاینان و نوکران امریکا مبدل شد.

یکی دیگر از سرکردگان هنر ضد مردمی که امروز در جامعه ما آوازه هنرش بالاست و نسل جوان هنرجو را به گرد خود جمع کرده است امیر جان صبوری است. او نیز از همپیکان دولت جلاد باند «خلق» شمرده می شود که در کنار گروهش «دسته گلسترخ» و سایر هنرفروشان، سالها حنجره و استعدادش را به دربار جانیان تجاوز بخشید و اینک از رهگذر تصنیف، کمپوز و آواز خوانی به نان و نوا رسیده است.

امیر جان که زمانی عضویت حزب مزدور دموکراتیک خلق افغانستان را داشته و به گفته ای الفاظ عامیانه، متلهای وطنی و عشقی را در تصنیف های زیبا بخورد ملت می دهد همانند صدها شاعر، نویسنده و هنرمند بی غرض و همقطارش نان به نرخ روز خورده با آنکه بدبختی ها و عوامل ویرانی افغانستان را به خوبی می شناسد، بنا گریه و شکوه را از ناملایمات روزگار در آهنگهایش سرمی دهد که جنبه ی عامه پسند ولی کاذب هنری را در خود دارد. او با تمام توانمندی که در این زمینه دارد هرگز عوامل این همه نگویندبختی را به زبان نراند، همیشه از روزگار گنگ گلایه کرد و بر گذشته دور افسوس فرستاد ولی نگفت که کیهان؟ و در کدام دوره ها چیها برحق مردم کردند؟ زیرا اولاً او از این شهادت هنرمندانه مبرا است چون به مردم متعهد نیست و ثانیاً دستی در خون نیز در قضایای هولناک افغانستان داشته است. چنانچه در سروده هایش از «شهر خالی»، «جدایی»، «کی به تو وفا نموده... کی غم ترا سروده» و ده ها ترانه دیگر افسوس کنان فریاد می زد و اما هرگز چاره و راه بدر رفت از این مصیبت را بر کلام جاری نمی سازد به همین سبب می توان گفت که امیر جان نیز گام های هنر عقیم، بیعار و فرومایه را در سرزمین اشغال شده و عقب نگه داشته شده ما تعقیب می کند که در نهایت امر از عدم آگاهی ملت سود جسته، متجاوزین و دولت فاسد فعلی سود بزرگ تبلیغاتی را از این دریچه می برند.

بلی در شرایطی که گرسنگی و فساد، انتحار و تجاوز بیداد می کند نامردمی ترین ترانه ها- ترانه هایست که همسان کودک یتیم گریه کند ولی رهگشا و پیام آور آزادی و سعادت مردم نباشد. و پست ترین ترانه ها - ترانه هایی بوده و خواهد بود که دست استبداد را بوسه زند، از کنار خونهای ریخته ملتش بی تفاوت بگذرد و به دامن معشوقه های کاذب و مبتذل هوس های کوچک روزمردگی را «عاشقانه» به نام «غذای روح» قلمداد کند.

ما اینگونه هنر «مومیایی» شده و بر روال روزگار روان را سالها تجربه کرده ایم که جز پنهان کردن حقایق و دردها و رونما نمودن هوس و آرمانهای بچگانه درد را دوا نکرده و نمی کند بنا هنرمند محبوب

ملت کسی یا کسانى خواهند بود که در برابر فجاج و جنایات ستمگران همچو ویکتور خارا، احمد کایا، داریوش، جان لنون، لیوز لیک، تیمکن جاکلی، باب مارلی، ویولتاپارا و... بایستند، قهرمانانه در سنگر توده های محروم زانو زنند و دسایس ستمگران را که همانا تجاوز، فقر، بی امنی، فساد، قتل، فحشا، خرافات، بی پناهی، بی سوادى و... است را در میان مردم فریادگرانه افشا نماید و گوشه‌ای از تاریخ مبارزاتی خلق های در بند برای رهایی گردد.

نه فرهاد دریا، نه امیر جان صیوری و نه وحید قاسمی فکرا و عملا هنرمندان مردم ما بوده نمی‌توانند ولی اینان با درک جایگاه هنرمندان مردمی و هنر ماندگار و پویا زیرکانه کوشیده‌اند تا ماسک هنرمندانه بر رخسار کشند و سالهاست که در اثر قلت آثار موثر فرهنگی، هنر بازاری و سرکاری در جامعه چشم و دهان بسته ما از چلش و رونق گرم برخوردار است و دلالت هنر پوچ، روح و روان توده‌ی رنجور مردم را سخت می‌آزارند.

در سرزمین مافیایی ما، مثل هر کشور استبدادزده دیگر هنرمندانی که قصد تابوشکنی دارند می‌باید کفن پوش در برابر نابرابری‌ها بایستند و عاملان تیره‌بختی‌های را مورد آماج قرار دهند. به گفته ویکتور خارا در یکچنین کشورها موسیقی برای بیان "حرف‌های ممنوع" باید بکار رود. و طبیعی است که تابوشکنان باشاهمت با ضدیت و تلوارکشی جنایتکاران و خائن‌ان مواجه می‌شوند، بر سر راه شان سنگ اندازی صورت می‌گیرد و برایشان محدودیتهای شکننده می‌آفرینند. ولی هنرمند آگاه وقتی در یکچنین وضعیتی قرار گرفت می‌بایست آنرا نشانه پیرویش بداند زیرا هنرش توانسته همچو شمشیری بُرا جنایتکاران و مافیازادگان را نشانه گیرد و دشمن را به اینچنین عکس‌العمل وادار سازد که منجر به سعادت و خوشبختی ملت گردد.

چند آهنگ شکیب مصدق به نظم کارهای هنری دلپسند و متعهد به مردم به شمار می‌روند که جرقه‌امیدی برای هندوستان حساب می‌گردد. اما شاهدیم وقتی مصدق آهنگ‌های ستم‌ستیزانه و مردمگیر را ارائه کرد فوری با تهدیدهای خائن‌ان مواجه گردیده مجبور به ترک کشور گردید. به نظرم او هنوز زمینه داشت که ایستادگی کند و به این آسانی عرصه را برای دشمنان هنر و انسانیت رها نکند. ویکتور خارا در شبلی تا آخرین دقایق، وقتی انگلستان دستش را هم بردند، همچنان سرود آزادی و عدالت سر داد و از فاشیزم پیموشه نه‌راسیده جانش را بر سر آرمانهایش گذاشت. خوشحالم که مصدق در خارج از کشور نیز تا کنون آثار ارزشمند و روشنگرانه را تقدیم نموده، امیدوارم به این تلاشهایش ادامه دهد و افتخار نمایندگی از هنر آزادیخواهانه و پیشرو کشور را در دست داشته باشد. می‌توان با درد و اندوه گفت که سرزمین ما با تمام آلام تکاندهنده و فجاج بی‌مانندی که بخود دیده تا اکنون صدا و سیمای هنرمندان واقعی خویش را که پژواک ناله‌های جانکاه دهه‌های ویرانی را به نیروی لازوال مبدل سازد، نیافته است و آنانیکه کم بیش برای رشد و ارتقای هنر معترض گام بر می‌داشتند با خشونت از سر راه برداشته شدند. پس وضعیت هنری ما به مراتب بدتر از تصویریست که مهدی اخوان ثالث شاعر و نویسنده از جامعه‌اش داده است:

«ده سال می‌گذرد و شما هیچ اثر تازه‌ای را که دارای ارزشی باشد در شعر و ادب و هنر نمی‌بینید. چون که مردان و زنان حقیقی هرگز کسانى نیستند که بتوانند فساد را تحمل کنند، فساد بزرگترین دشمن هنر است. به محض اینکه هنرمندی به فساد تن داد. راه داد، امکان ظهور در کار خود داد، باید در انتظار ضایع شدن کار خود هم بماند. چرا که دیگر آن هنر از جان و جمال معنوی خالی می‌شود.»

ما در شرایط سخت اشغال، فساد و فقر کشنده‌ای دست و پنجه نرم می‌کنیم که هر روز از مردم بی‌دفاع ما قربانی می‌گیرد بنا چگونه ممکن است هنرمند متعهد در برابر این همه جنایت عاصی نگردد و اعتراض رسای موسیقی‌اش در همه سو اوج نگیرد و مانند «ستارگان موسیقی آسمان کشور» سرخم

کنان « شتر دیدی بگو نی» نغمه « یک قدم پیش یک قدم پس، نازنین میده بکن رقص» را همچو دریوزگان بیعار بر زبان جاری سازند.
حرف پایانی اینکه هنرمندانی که رسالتمندانه به مردم می اندیشند باید سخن زیبا و قوی زنده یاد سعید سلطانپور را سرمشق زندگی هنری خود بسازند که بیان داشته است:

ترس را خنجر کن که هراس آغاز عادت بر پستی هاست



هنرمندانی که نشستن با جنایتکاران و منفورترین عناصر را افتخار بدانند، خواهی نخواهی در جبهه ضد مردم جا می گیرند.

ترجمه از منابع بیرونی

جال «حکومت جاسوسی» امریکا پهن تر می شود

نویسنده: دیوید روسین | مترجم: فرزاد
منبع: آلترنت، ۲۴ دسامبر ۲۰۱۲



دولت امریکا با داشتن ۱۶ سازمان جاسوسی، شبکه های وسیع کمپیوتری را چه در داخل و چه در خارج از کشور راه اندازی کرده تا تمامی مکالمات و مکاتبات خصوصی را کنترل نموده بر اعمال مردم نظارت داشته باشد. یازدهم سپتامبر و «جنگ علیه تروریسم» بهانه ای برای سیستم حاکمه امریکا و اداره بوش بود که به این جاسوسی جنبه قانونی دهد.

اما درین اواخر «خطر حملات سایبری» دستاویزی برای دولت اوباما شده که قوانین جدیدی را وضع کند و به سازمانهای

جاسوسی دست بازتری دهد تا به حریم خصوصی امریکاییان و مجموع جهان مداخله نموده همه داده های الکترونیک شانرا تحت نظر گیرد.

نشریه «آلترنت» به تاریخ ۲۴ دسامبر ۲۰۱۲ در مقاله ای به قلم دیوید روسین تحت عنوان «حکومت جاسوسی چنگالش را محکم تر می کند» به گوشه هایی از این موج جدید جاسوسی دولت امریکا پرداخته است که به بخش هایی از آن توجه شما را جلب می کنم:

دولت اوباما فرمان جدیدی صادر نموده که بر اساس آن به ارتش امریکا اجازه داده شده که به دست بازتری اینترنت و شبکه های کمپیوتری خصوصی را تحت نظارت قرار دهند. تعدادی کمی از

امریکاییان در باره این فرمان جدید چیزی می‌دانند و برای اولین بار «واشنگتن پست» به گوشه‌هایی از آن اشاره نمود.

این قضیه زمانی فاش شد که خبر تجسس ایمیل‌های خصوصی دو مقام بلندپایه امنیتی کشور، رئیس سی.آی.ای دیوید پترسوس و جنرال جان آلن سرقومندان جنگ افغانستان توسط اف.بی.آی در مطبوعات انتشار یافت.

«برای دولت جاسوسی قرن بیست و یکم هر فردی در هرکجایی که باشد مظنون به شمار می‌رود و مورد شنود قرار می‌گیرد»

دردناکتر اما نکته قابل پیشبینی آن بود که ستره محکمه امریکا اعتراض یک سازمان مدافع حریم خصوصی امریکا علیه شنود بدون مجوز مکالمات بوسیله سازمان جاسوسی NSA را رد نمود.

ادارات فدرال امریکا و ستره محکمه و کانگرس تلاش دارند تا قدرت جاسوسی دولت امریکا علیه شهروندانش وسعت یابد. این تلاش‌ها باعث شده که سه سازمان عمده جاسوسی داخلی هریک اداره امنیت

ملی (NSA)، وزارت امنیت داخلی (DHS) و بازوی تحقیقاتی وزارت دفاع به نام اداره پروژه‌های تحقیق پیشرفته دفاعی (DARPA) به شکل پنج‌الهای محکم تر حکومت جاسوسی عمل کنند. این پیشرفت‌ها نمایانگر به خطر افتیدن هرچه بیشتر تحفظ اطلاعات الکترونیک خصوصی می‌باشد. از آنجاییکه این سازمانهای جاسوسی، هیچ معلوماتی در مورد چگونگی جمع‌آوری و تبادل اطلاعات به یکدیگر را ارائه نمی‌کنند، بنا بر مردم عام امریکا نمی‌دانند که با اطلاعات شخصی‌شان چه می‌گذرد و اینکه نهاد‌های تجارتی چون گوگل، فیسبوک و غیره تا چه حد اطلاعات شخصی افراد را در اختیار این سازمانهای جاسوسی قرار می‌دهند.

در ماه اکتوبر امسال، اوباما «دستورعمل پالیسی ریاست جمهوری» یا PPD۲۰ را امضا نموده. این رهنمودها که در امریکا PPD نامیده می‌شوند از جمله رازهای دولتی شمرده می‌شوند و معمولاً برنامه‌هایی را قانونی می‌سازند که قانون اساسی امریکا آنها را ممنوع نموده است. دستورعمل جدید اوباما به ادارات نظامی و جاسوسی امریکا جواز می‌دهد که علیه «دشمنان سایبری» در هر نقطه جهان دست به کار شوند و به ادارات فدرال اجازه داده می‌شود که شبکه‌های کمپیوتری خصوصی مانند گوگل و فیسبوک را تحت نظر گیرند.

NSA هیچگونه اطلاعاتی را در مورد این دستورعمل به بهانه «در خطر افتیدن امنیت ملی» فاش نمی‌کند. به همین خاطر برای تعداد زیادی از امریکاییان NSA مفهوم «هیچگاه چیزی نگو» (Never Say Anything) را می‌دهد. تلاش‌های سازمانهای مدافع آزادی‌های مدنی که بر اساس قانون آزادی اطلاعات خواستار بی‌پرده شدن این فرمان جدید اوباما بودند، به جایی نرسید.

مطبوعات امریکا به یک مرکز بزرگ بانک داده‌های الکترونیک NSA اشاره می‌کنند که در حال ساخت است. این مرکز عظیم جدید که در ساحه ۲۴۰ هکتار زمین در یوتا ساخته می‌شود دارای سیستم‌های پیشرفته کمپیوتری می‌باشد. بودجه این مرکز جدید حدود دو میلیارد دالر تخمین زده می‌شود اما ارقام واقعی آن «اشد محرم» قرار داده شده است.

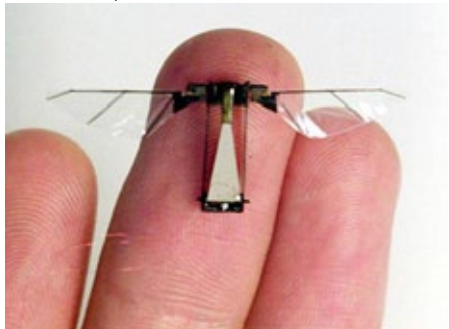
یک فاش‌کننده جدید NSA به نام ویلیام بینی که ۳۲ سال با این اداره کار نموده است و در اعتراض به ناکامی NSA در جلوگیری از حادثه یازدهم سپتامبر استعفا داد، هشدار می‌دهد: «فقط یک هفته بعد از یازدهم سپتامبر بود که این اداره تصمیم گرفت جاسوسی در مورد هر شهروند امریکا را آغاز نماید.» او تاکید می‌کند که این مرکز جدید قادر خواهد بود که همه چیز را زیر نظر گیرد و تمامی ارتباطات جهان را شنود کند.

بعد از یازدهم سپتامبر کانگرس امریکا قوانینی را وضع کرد که به NSA دست باز می‌داد که بدون هیچ مجوزی در مورد هر شهروند امریکا دست به جاسوسی زند. حال به نظر می‌رسد که رهنمود جدید

اوباما، یک مرحله پیشرفته تر تجسس را به CIA و NSA می‌دهد که حتی در خارج از مرزهای امریکا دست به حملات اینترنتی علیه افراد، سازمانها و دولتها زنند. یک نمونه اینگونه حملات تلاش مشترک امریکا و اسرائیل در سال ۲۰۱۰ بود که با حمله ویروسی به نام ستاکس نت برای غیرفعال ساختن مراکز اتمی ایران کوشش داشتند.

برای دولت جاسوسی قرن بیست و یکم هر فردی در هرکجایی که باشد مظنون به شمار می‌رود و مورد شنود قرار می‌گیرد، این فرد می‌تواند یک جنرال ارتش در حال ارسال ایمیل باشد یا یک شهروند عادی در حال گفتگو با تلفن موبایل، هرکسی تحت نظر است.

تمامی عملیات های ادارات فدرال که کار جاسوسی را انجام می‌دهند محرمانه اند و ملزم به هیچگونه پاسخگویی و شفافیت نیستند. در دنیای مرموز واشنگتن، هوشیار های دروغین، جنرال هایی که جنگها را می‌بازند ترفیع داده می‌شوند و احمق هایی که نتوانستند جلو حادثه یازدهم سپتامبر را بگیرند «مدال آزادی» دریافت می‌کنند.



با اینحال، کارکرد واقعی حکومت جاسوسی بعضا از زیر ابر سانسور دولتی رسانه ها فاش می‌شود. از چشم انداز «امنیتی»، به نظر می‌رسد که امریکا در وضعیت بدی قرار دارد، ملتی است که بوسیله بی‌کفایت های جنون زده که فقط به خود توجه دارند رهبری می‌شود.

تحقیقات سنای امریکا نشان می‌دهد که اداره های جاسوسی و نگهداری اطلاعات خود دچار مشکلات زیادی هستند. از جمله DHS که مراکز وسیع داده های کمپیوتری را اداره می‌کند تا اطلاعات تمامی سازمانهای جاسوسی را ادغام نماید. اما گزارش تحقیقات یک کمیته سنا نشان می‌دهد که تمامی

۷۲ مرکز ادغام معلومات که با مصرف یکهزار و چهارصد میلیون دالر راه اندازی شده اند درهم برهم اند و معلومات «بی‌فایده» را بیرون می‌دهند درحالیکه میزان بیکران اطلاعات در مورد امریکاییان بیگانه را جمعآوری کرده اند.

سناتور تام کوبرن که این تحقیقات را انجام می‌دارد هشدار داد:

«دردآور است که این مراکز ادغام داده ها که دیزائن شده بودند تا بعد از یازدهم سپتامبر در اشتراک گذاری اطلاعات کمک کنند، خود به بخشی از مشکل مبدل شده اند. به جای تحکیم تلاشهای ضد تروریستی ما، اینان معمولا پول را به هدر دادند و بر آزادی های مدنی امریکاییان پا گذاشتند.»

در ضمن این اداره های جاسوسی به کارمندان خود اعتماد نداشته به برنامه های کمپیوتری ای نیاز دارند تا آنان را به خاطر جلوگیری از تهدید های داخلی بطور مداوم تحت بازرسی قرار داده تمامی فعالیت های شان را ثبت نمایند.

امریکا و جهان بعد از یازدهم سپتامبر تغییر کرده اند و زمان آنست که در باره منبع اصلی تهدید ها تغییر عقیده دهیم. امریکاییان برای برپا نگهداشتن این حکومت جاسوسی قیمت فزاینده تری چه از نظر پولی و چه از دست دادن حریم خصوصی شان پرداخت می‌کنند. تعداد روبه ازدیاد ادارات فدرال مستقل، یکجا و همگام کار می‌کنند تا جال حکومت جاسوسی قرن بیست و یکم را فشرده تر سازند.

گزارشونه

طالبانو د کنړ ولایت په ساو کلی کې شپږ تنه پخپلو وینو ولمبول



ساو کلی چې د کنړ ولایت د ناړۍ ولسوالۍ جنوب لور ته په پنځه کیلوميټرۍ کې پروت دی ډیری وگړي یی په کرکيلي او مالدارۍ بوخت دي، ددی کلی خلک زیاتره وخت د دولت او طالبانو تر منځ د جگړې بنسټ شوي ولې دا ځل دا جنایت له نورو په پرتله ډیر دردونکې دي دا ځکه چې د یوې کورنۍ شپږ غړي چې یو تن متعلم او یو تن محصل هم په کې شامل دی په مرمیو غلبیل شول.

دا پېښه د دو کورنیو تر منځ یو خوا لعل محمد چې په (کوسه لعل) شهرت لری سره دخپلو زامنو چې د وسلوالو طالبانو مهمه برخه جوړوي او بل لور ته د بزگر عین الله کورنۍ ده، سیمې د وگړو په وینا "دا یوه غریبه، آرامه او بی لوری کورنۍ وه چې خپلې ورځنې چاری به یی په کرکيلي تیرولې مگر څو واری د کوسه لعل په مشرۍ د طالبانو لخوا گواښل شوي و چې د طالبانو سره یو ځای شي او که نه نو خپل جایداد دی کوسه لعل (طالبانو) ته پریردی، مگر عین الله د کورنۍ لخوا د طالبانو دغه غوښتنه ونه منل شوه"، په پایله کې د روان کال د قوس میاشت په اتمه کله چې د بزگرعین الله د کورنۍ غړي د خپلې کروندې څخه د کور په لور په سراچه ډوله موټر کې سپاره و د طالبانو لخوا ودرول کیږی او په بی

رحمانه توگه چرماریکیری په دی پینسه کې شپیر واره کسانو ته مرگ ژوبله اوږی چې ددغې ډلې نه یواځې عبدالله د غلام غوث زوی او عرفان الله د غلام حبیب زوی تپیان او خلور نور هر یو غلام رسول او غلام حبیب د بزگرعین الله زامن، جمیع الله د غلام رسول زوی د شپیرم ټولگې زده کوونکې چې پلار یې هم ددی پینې قربانی و او عزت الله د غلام غوث زوی د کنړ د دارالمعلمین د دویم کال محصل د جنایتکاره طالبانو بنکار کیږي.

ددی مظلومه خلکو یواځینې گناه دا وه چې د طالبانو سره د همکارۍ څخه یې ډډه کړې وه او ځانته یې بې طرفه ژوند غوره کړي و مگر د ژوند کولو حق تری ځناوړه، جنایتکاره، انسان وژونکو طالبانو واخیست او د نوموړو مقتولینو کورنۍ یې د ویر په تغر کینولې.

هیږه دی نه وي چې دا ږومېې ځل نه دی چې بې گناه خلک ترور کیږی ددی نه مخکې د ازیرگل په کلې که د امریکایی ځواکونو هوایی بېمار کې بنځو او ماشومان ته مرگ ژوبله اوبستی وه، د روان کال په دوبي کې د یاد کلی دوه نفر سپینږیری هر یو هدایت الله معلم او حاجی اکبرخان د طالبانو لخوا د جرگی په پلمه ساخوږته دعوت کړل او بیا یې ووژل. پوښتنه داده چې آیا داسی کومه مرجع شته چې ددغه مظلوم ملت تپوس وکړي او ددغه انسان وژنی مخه ډب کړی او قاتلین مجازات کړي؟



از صفحات تاریخ ما

یادی از مزدوری رهبران تنظیمی به پاکستان

صبغت الله مجددی در ۱۹۹۰: «من بحیث رئیس دولت اختیارات یک میل کلاشنیکوف را ندارم. اختیار پنج روپیه کلدار را ندارم که بیک قوماندان کمک کنم. وزارت دفاع ما هیچ کاری کرده نمیتواند تا وقتیکه خود برادران پاکستانی ما فیصله نکنند.»



دبروز نوشته «چوچه های حرام پاکستان در سوگ پدرخوانده شان» را در سایت حزب خونم خواندم که چطور امروز دست پرورده های جرنیل های پلید پاکستانی با بیشمرمی تمام از قاضی حسین احمد، یکی از خاینان به وطن و مردم ما تجلیل به عمل می آورند. اما از این اخوانی های میهنفروش نباید گله داشت، وابستگی به نیروهای خارجی و خودفروشی مشخصه عمده افکار ارتجاعی و ضدانسانی اینان را تشکیل می دهد.

داستان مزدوری و سرخمی تنظیم های هفتگانه جهادی مستقر در پشاور به دولت

و استخبارات پاکستان، از حقایق تلخ و دردناک جنگ مقاومت ضد روسی مردم ماست. هفت تنظیم ساخت پاکستان و بخصوص چهار حزب بنیادگرای گلبیدین، سیاف، ربانی و مولوی خالص در آغوش آی.اس.آی رشد نموده و با دالر امریکا به اژدهای خونخوار مبدل شدند. اینان عملاً مبارزه آزادیخواهانه ملت ما را از پشت خنجر زدند و عامل سیه روزی های ملت ما اند.

پاکستان نه تنها به این تنظیم های جنایتکار و تاریک اندیش حزب و تشکیلات ساخت بلکه زمانی اینان را در دولت مسخره ای به نام «دولت عبوری» مجاهدین گردهم آورده بود.

در میزگرد های تلویزیونی، امروز تعدادی از این جهادی ها کاملاً از گذشته ننگین شان انکار نموده به چشم مردم خاک می‌پاشند. تنها با مروری بر نشریات این احزاب، به روشنی می‌توان به میزان بی‌اراده بودن و نوکری رهبران تنظیم ها به دولت پاکستان پی‌برد و ماهیت خاینانه دیروزی شانرا که آینه‌دار امروز شان است برملا نمود.



تصویری از وب سایت یکی از مقامات سابق استخباراتی پاکستان که احمدشاه مسعود و رحیم وردک را در یکی از مراکز آی.اس.آی نشان میدهد که جهت مذاکره با مقامات رفته بودند.

طشت های رسوایی نوکری رهبران جهادی را دگروال یوسف آی.اس.آی. در کتابش «دام خرس: داستان ناگفته افغانستان» سالها قبل از بام انداخته بود، اما من در زیر دو نمونه را از نشریه «مجاهد» ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان نقل می‌کنم و قضاوت را به خوانندگان می‌گذارم:

«مجاهد» به تاریخ ۱۷ جنوری ۲۰۱۳ نوشت:

«سال ۱۹۷۹ میلادی برای مجاهدین با یک خبر عاجل آغاز شد. به رهبران تمام تنظیم های جهادی مستقر در پشاور خبر داده شد تا با اعضای شورای اجرائیه شان به کمپ جلوزو در پشاور حضور بهم رسانند. این گردمائی توسط جنرال حمید گل رئیس اداره استخبارات نظامی اردوی پاکستان آی.اس.آی در روز اول جنوری که فقط شش هفته به

خروج نیروهای روسی از افغانستان باقی مانده بود، فراخوانده شد. در این جلسه برعلاوه از رهبران هفت تنظیم، یکصد و چهل تن از اعضای شورای اجرائیه آن تنظیم ها، از هر تنظیم بیست نفر، شرکت کرده بودند.

حمید گل طی سخنانی با تندی بسیار، رهبران مجاهدین را به خاطر اختلافات شان، مورد انتقاد قرار داد و از اعضای اجرائیه تنظیم ها خواست که بیش از این در انتظار وحدت رهبران شان نمانند و در مدت سه روز طرحی برای آینده افغانستان ارائه داده و دولتی تشکیل دهند. قرار براین شد تا یک شورای ۴۲۰ نفری که از هر تنظیم ۶۰ نفر در آن شرکت داشته باشند، تشکیل گردد. رهبران جهادی هرکدام دراین جلسه صحبت مختصری داشتند. سخنان حمید گل انعکاس از آن داشت که حوصله پاکستان از اختلافات مجاهدین بسر آمده است. وی از عدم موجودیت یک طرح از طرف اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان برای آینده افغانستان اظهار نگرانی شدید نمود.»

دولت عبوری مجاهدین تحت نظر حمیدگل ساخته شد که عملاً آی.اس.آی. قیضه‌اش را در دست داشت تا به وسیله آن هست و بود افغانستان را نابود نموده از کشور ما یک ویرانکده بسازد. هفت رهبر جهادی حیثیت مهره های بی‌اراده در آن را داشتند. برای اینکه بدانید این به اصطلاح دولت تا چه حد رسوا و دست نشانده بود، به بخشی از مصاحبه با صبغت اله مجددی، رئیس وقت دولت عبوری که در نشریه «مجاهد» (بخش اروپایی، شماره چهارم، میزان ۱۳۶۹ - سپتامبر ۱۹۹۰) انتشار یافته است توجه کنید:

«ما در این مرحله برای تشدید عملیات خود که باید به پیمانهِ وسیع صورت بگیرد، به مشکلات روبرو هستیم.

برای اینکه اکثر چیزها بدست برادران پاکستانی ما است و تمام کمکها که می‌آید بدست آنها قرار میگیرد. من بحیث رئیس دولت اختیارات یک میل کلاشنیکوف را ندارم. اختیار پنج روپیه کلدار را ندارم که بیک قوماندان کمک کنم. وزارت دفاع ما هیچ کاری کرده نمیتواند تا وقتیکه خود برادران پاکستانی ما فیصله نکنند. ما از برادران پاکستانی خواهش کردیم که حالا حکومت است، وزارت دفاع است باید این چیزها به وزارت دفاع سپرده شود و مطابق پلان وزارت دفاع باید کار شود.

مسئله دیگر اینکه کمکها روزبروز کم شده میرود، ممالک و کشورهاییکه کمک میکنند، میگویند ما تا حال فوق العاده کمک کردیم. برادران پاکستانی میگویند: نه، کمک نیست ما نمی‌فهمیم پیش ما حقیقت گم است.

تا جاییکه معلومات داریم دیوها کاملاً از مهمات پر است، لکن آنها بما داده نمیشود. نظر من اینست که چون روسها رژیم کابل را ماهانه تا ۴۰۰ میلیون دالر کمک میکنند در حالیکه به ما سالانه ۳۰۰ میلیون دالر کمک نمیشود که اگر وضع به همین طور ادامه یابد ما نمیتوانیم ده سال یک شهر را بگیریم.»

و اعتراف قاضی امین «وقاد» از گردانندگان خاین حزب خونخوار گلبدین که در همین شماره «مجاهد» انتشار یافته است:

«... متأسفانه ... وجود حکومت موقت و نام نهاد فعلی مایه یاس و ناامیدی مردم ما گردیده بخاطریکه حکومت عبوری موجوده بی‌حیثیت ترین حکومت در جهان معاصر است که از حمایت و پشتیبانی ملت مسلمان و مجاهد افغانستان بهره نداشته و حیثیت و اعتبار سیاسی و بین‌المللی را از دست داده فاقد هرنوع ابتکار عمل در میادین سیاسی و نظامی می‌باشد...»

با توجه به اینکه این تنظیم ها و رهبران شان از ابتدا به چاکری و وابستگی به یک نیروی بیرونی عادت کرده اند، امروز هم هرکدام خود را به این و آن کشور فروخته و بدون حضور نظامی امریکا و مداخله پاکستان و ایران، ادامه حاکمیت شانرا ناممکن می‌دانند.



دولت مستبد پاکستان با در دست داشتن هفت رهبر تنظیمی بود که توانست اهداف ویرانگرانه‌اش را در افغانستان پیاده نماید، زیربناهای کشور ما را نابود ساخته تا امروز در تحولات سیاسی کشور ما دست بالا داشته باشد.

گزارشها

دو نمونه از چپاول برادر و یازنه عظامحمد در بلخ

مدتی قبل در مورد چپاول و فساد عظامحمد والی بلخ گزارشی را در سایت شما خواندم که کاملاً با واقعیت های دردناک این ولایت همخوانی دارد و ما هر لحظه با دیدن اینهمه چور و فساد و بی قانونی در اینجا درد می کشیم.

این تنها شخص عطا نیست که غارتگری دامنه داری را راه انداخته است، سایر اعضای خانواده و نزدیکانش هم هرکدام با استفاده از مقام، قدرت، ظلم و امکانات عطای فاسد به سرمایه های میلیونی دست یافته اند.



مهمانخانه حاجی باقی یازنه عطا

من دو نمونه تازه آنرا به شما گزارش می دهم:

نمونه اول: یک مهمانخانه مجلل جدید در مزارشریف زیر کار است که عنقریب افتتاح خواهد شد. این تعمیر مربوط حاجی باقی شوهر خواهر (یازنه) عطا می باشد که همانند خود عطا از راه حرام به اینهمه سرمایه چنگ انداخته است.

قرار است ازین ساختمان به عنوان مهمانخانه عمومی برای

خارجی ها استفاده شود و از نظر امنیتی با سه دروازه فولادی و سایر تجهیزات مدرن محافظتی مجهز است. همچنان نیروهای شخصی امنیتی با موتر های ضد گلوله جهت حفظ جان مهمانان درین ساحه مد نظر گرفته شده است. موقعیت آن سرک دشت شور مقابل شفاخانه دوصد بستر نظامی سابق است

که در قسمت مرکز شهر مزار قرار دارد. نمونه دوم: شهر مزار در گذشته در یک ساحه کوچک قرار داشت، در اطراف آن چند دروازه موجود بود که یکی از مهمترین آنها دروازه بلخ محسوب می‌شد. فعلا در این ساحه صد ها دکان و ده ها مارکیت تجارتي موقعیت دارند.

عطا چند ماه قبل این ساحه را با راه اندازی یک پروسه داوطلبی نمایشی که بیشتر به مسخره بازی شباهت داشت برای بیست سال آینده به برادرش انجنیر سلطان به اجاره داد تا در زیر زمین آن یک مارکیت تجارتي اعمار کند (مردم مزار به این نوع جدید چپاول نام "مافیای زیر زمین" را گذاشته اند). از همین حالا قیمت هر دکان را به مبلغ ۴۵ هزار دالر امریکایی تعیین نموده اند.

معمولا وقتی اعضای فامیل عطا اینچنین پروژه هایی را راه اندازی کردند، عطا با استفاده از مقامش طوری راه سازی می‌کنند که سودآوری آنها بالا ببرد. حال هم به احتمال قوی ادارات مربوطه به تمامی مهمانان خارجی ای که به مزار می‌آیند قانونی وضع خواهند کرد که برای تضمین امنیت شان فقط به مهمانخانه حاجی باقی بروند در غیر آن در صورت هر حادثه‌ای آنان مسئولیت را به عهده نخواهند گرفت! به همین صورت زمزمه هایی به گوش میرسند که قرار است تمامی دکاندارانی را که در اطراف زیرزمینی انجنیر سلطان در سایر مارکیت ها مصروف کار و بار اند به زور وادار کنند تا در زیر زمینی جدید دکان بگیرند چیزیکه را که در رابطه به مارکیت ادویه فروشی آریا قبلا جبرا بالای عمده فروشان ادویه عملی شده بود.

مافیای عطا ساحات مختلف شهر و حومه آنها را زور تصاحب نموده و حتی دشت های اطراف شهر را بشمول ساحه دو راهی حیرتان تا به تاشقرغان، دشت بزکشی، دشت شور و... را که بخشی از آن شامل ملکیت شخصی مردم بوده و بخش دیگر مربوط به دولت می‌باشد به قبضه خود و اعضای باندش درآورد. در این ساحات چور شده شهرک های شخصی بنام های خالد بن ولید و شهرک آزادی (وابسته به قوماندان علم آزادی مشهور به علم سیاه) بپا کرده و ازین درک صدها میلیون دالر به جیب زدند.

مردم می‌گویند حال که دیگر زمینی به چپاول نمانده، عطا و باندش شروع به تسخیر زیر زمین کرده اند و پیاپی مارکیت های زیرزمینی ساخته به قیمت هنگفت به فروش می‌رسانند. همین اکنون در چار گوشه روضه پلان اعمار زیرزمینی ها روی دست گرفته شده. زیر زمینی باختر عملا فعال شده و زیر زمینی مندوی و سره میاشت و اخیرا دروازه بلخ که کارش تازه شروع شده نمونه هایی از نوع جدید زمین دزدی ها در بلخ اند.

مردم ازین چورکان و بی قانونی مفرط سخت به تشویش افتیده اند ولی چاره‌ای ندارند چون امپراتور بلخ هرچه دلش خواست همان می‌کند و کسی نیست تا از بچه فلم بپرسد که روزی در برابر خشم پرقدرت خلق زحمتکش افغانستان کاخ ستم و استبداد جهادی- مافیایی اش زیر و زبر خواهد گشت. زیرزمینی انجنیر سلطان برادر عطا که طی داوطلبی ساختگی برای بیست سال آینده آنها به اجاره اش درآورد.

از روی این دو مثال از صدها نمونه فساد عطا و خانواده‌اش به میزان بیشرم بودن رئیس اداره مبارزه با فساد بلخ پی ببرید که گفته بود «به جز مقام ولایت، تمامی ادارات بلخ غرق فساد اند»!

عطا و دیگر قومندان های سفاک زیر نام دستاورد «جهاد» بصورت سیری ناپذیر دالر جمعآوری می‌کنند، اما مجاهدان واقعی به این روز سیاه نشسته با گدایی حیات شانرا به پیش می‌برند.

لیکونکی: احمد فولاد

نسرین ستوده، آخندي وژنځاي يې د مقاومت په مورچل بدل کړ



د ایران اسلامي جمهوریت چې په سر کې یې انسان وژونکې آخندي افرایان ځای لري په سیمه کې یو وتلې فاشیست، جنایتکاره، بنسټپاله او بنځو ضد رژیم دی او هڅه کوي چې خپلو آخندي او بنسټپاله اندونو ته پراختیا ورکړي، او د نورو مترقې غورځنگونو لکه آزادي غوښتونکو، بشري حقونو او د بنځو چارو د فعالینو د مبارزې مخه ډب کړي. نو په دې موخه یې د یادو غورځنگونو ډیرې فعالین د زندانونو تر میلو شا اچولې دي، او په وار یو پسې بل اعداموي، چې هغې له ډلې یوه هم میرمن ستوده ده.

نسرین ستوده په کال ۱۳۴۲ د غبرگولی په نهمه نیټه د ایران په پلازمینه تهران کې په یوه مرفه او مذهبي کورنۍ

کې د زبېښاک، بی نیاوې او ښکیلاک ډکې نړۍ ته خپلې سترگې پرانستې. نوموړې حقوق پوهه او په څارنوالۍ کې د مدني ټولنې او بشري حقونو فعالینو، د قربانیانو او کوچنیانو د

وکالت دنده په غاړه لرله.

حقوق پوهه ستوده د خپل ژوند په اوږدو کې په ډیرو ټولنیزو، سیاسي او حقوقي بنسټونو کې غړیتوب لرو او تل لپاره یې هڅه دا وه چې د بنځو، ماشومانو او مظلومو خلکو ته د خدمت مصدر وگرځي. د مدافع وکالت سربیره د ټولنیزو چارو فعاله، د بشري حقونو د ملاتړ مرکز، د بنځو پر وړاندې توپیرپاله قانون پر ضد د یو میلیونو کسانو د امضاو کمپین او د ماشومانو نه د ملاتړ ټولنې غړی پاتی شویده.

د مسلکي او حقوقي کارونو تر څنګ مطبوعاتې کارونو سره یې ځانګړې لیوالتیا لرله، د ۱۳۷۰ لمریز کال په اوږدو کې د "دریچه گفتگو" خپرونې سره همکاره پاتې شوی او نوری ګڼې مقالې یې په جامعه، توس، صبح امروز او د آبان په خپرونو کې خپرې شوې.

نوموړې په خپلو کارونو کې ډیره چابک، رښتینې او زیارکښه ده، د وطن پالنې، خپلواکې، ټولنیز عدالت او د رښستنې دموکراسۍ په ګاڼه یې ایډیالوجی سمبال ده. د کار شعار یې د آخندي رژیم پر وړاندې د بنځو، ماشومانو، بیوزلو او آزادۍ غوښتونکو له حقوقو نه دفاع

کول دی. چې خپلو ډیرو مؤکلانو ته یې بریا هم ور په برخه کړې، چې له همدې کبله ۱۳۸۸ کال د بشري حقونو نړیواله جایزه یې هم تر لاسه کړې.

د ۱۳۸۸ کال د غبرګولی د لانجمنو ټول ټاکنو ورسته کومی پېښې چې رامنځ ته شوې، چې په پایله کې د جنبش ډیری فعالین د مرګ ژوبلې او حتی آخندي رژیم تری خپل زندانونه ډک کړل. نو میرمن ستودی هوډ وکړو چې ددی پېښې د قربانیانو او بندیانو د دوسیو وکالت په

"کله چې د خپلو مؤکلینو نه دفاع ونشم کړی نو د هغوي سره یو ځای اعدام کیدل غوره ګڼم."

نسرین ستوده

غاړه واخلي او دی کار ته یې مټې ټوټې وېشلې ډیر وخت په کې تیر نه و چې د مستبد رژیم چارواکو پر میرمن تور ولګاو ګواکې چې د "ملي امنیت او د موجوده نظام پر خلاف یې اقدام کړی او د بشري حقونو د ملاتړ کونکو ټولنې غړیتوب لري" نو په دی اساس نوموړې ته پرته له کوم دلیل او منطق د ۱۳۸۹ کال د وری د میاشتې په ۱۳ مه د شپږ کاله تعزیری بند، ۲۰ کاله د وکالت نه د محرومیت او تر ۲۰ کلونو پوری هیواد نه د وتلو په ممانعت او په ۵۰ زره تومانو نغدي جریمه د بې ستری په تور محکوم شوه.

میرمن ستوده چې خپل دونیم کاله عمر یې په کړاونو، ستونزو او رېږنو د جلاډي او انسان وژونکې ایراني رژیم په زندان کې تیر کړ، هیڅ وخت یې آه او پښیمانتیا څرګنده نه کړه، تل یې د خپلو کړنو دفاع او مبارزو او مظلومه خلکو ته خدمت کول خپل ویاړ ګڼي او فاشیست رژیم پر وړاندې په خپل دریځ ټینګه ولاړه ده. او وایي "کله چې د خپلو مؤکلینو نه

دفاع ونشم کړی نو د هغوي سره یو ځای اعدام کیدل غوره ګڼم". چې دا خپله د خپلواکۍ غوښتونکو غورځنگونو د مقاومت سمبول دی، چې مونږ ته الهام او ځواک رابخښي. ایران فاشیست رژیم چې ورځ تر بلې په سیاسي بندیانو باندې فشار او رپړونه زیاتوي او کوښښ کوي چې د ګواښ له لارې سیاسي زندانیان مبارزې پریښودلو ته اړباسي، چې ددی فشار یوه بیلګه هم د بندیانو د کورنیو مجازات کول دی. په اوسنۍ نړۍ کې دا ډول سزا ورکول بې ساری دي چې گرم یو څوک وي او سزا بل چاته ورکول کیږي، میرمن ستوده چې د ایران فاسد نظام هغه ګرمه پیژندلې د هغې په زنداني کولو سربیره د هغې په کورنۍ یعنی په خاوند رضا خندان او ۱۳ کلنۍ لور مهراوه باندې د ممنوع الخروج یا له هیواده دنوتلو دوسیه پرانستې، ددی کار په غبرګون کې میرمن ستوده دوه میاشتي وړاندې د نه خوړلو اعتصاب وکړ او زیاته یې کړه:

"د کورنیو د مجازاتو قانون په غبرګون کې چې زما کورنۍ هم د دغی قانون ښکار شوي نن ما خپل د نه خوړلو اعتصاب پیل کړ تر څو دغه سزا د مستبد رژیم ګواښونکې او زورونکې سیاست څخه لری کړای شي"

د نوموړی دغه اعتصاب یوه ونۍ نه، یوه میاشت نه بلکه هاند تر دوه میاشتو (۴۹ ورځې) دوام پیدا کړ، هغه زیاتوی :

"آیا د کورنیو سزا ورکول ناڅاپي کار دي؟ ۴۹ ورځې د بیلابیلو مسایلو په ځانګړي ډول د کورنیو دسزاوړکولو په غبرګون کې چې ډیری اندیښنې یې هم د ځانه سره لرلې، ولې دغه ټولې د یو سپیڅلې او سرتاسري غوښتنه وه، چې د کورنیو مجازاتو ته باید "نه" ووايم او ځان په هغه آزادۍ باورمنده کړم چې پایله یې قانون، عدالت او ریښتیني دموکراسي ده."

مګر ۴۹ ورځې اعتصاب وړدول هم آسان کار نه دی ځانته حماسه او قربانی غواړي، چې په دې اړه آغلې داسی وایي:

"مګر زه ولی حاضر نه وم چې اعتصاب ته د پای ټکي کیږدم؟ زه د خپلو مؤکلینو او په سلګونو نورو سیاسي بندیانو سره یو ځای یواځې په خپلو سپیڅلو کړنو د میلو تر شا ترڅې ولې با ارزښته ورځې شپې سبا کوم. د مدني، سیاسي فعالینو او عقیدتي زندانیانو، بهایي او مسیحي هیواد والو چې د ځینو د وکالت ویاړ هم زما پر غاړه وه اوس هم د هغوې سره یو ځای په ویاړ حبس زغمم، هغه کسان چې یواځې د خپلو عقیدو په باور د ژوند کولو نه بې برخي او په غیرعادلانه توګه باندې محکوم شوي. مګر ددی ټولو زیاتیاو سره سره آخندي رژیم د هغوي د کورنیو سزا ور کولو ته ملا وتړله پومبې یې زما خاوند وڅاره او وروسته یی ورته دوسیه جوړه کړه او زما د کورنۍ غړي یې ونیول او دویم ځل لپاره یې زما ۱۲ کلنۍ لور ته دوسیه پرانستله او ډیر په بیشرمانه توګه هغه ماشومه یې ممنوع الخروج اعلان کړه، نو په دې توګه

ما خپل اعتصاب ته دوام ورکړ تر څو بالاخره دغه غوښتنې ومنل شوي او ما هم خپل ۴۹ ورځنې اعتصاب پای ته ورساوه.

د نسرين ستوده د اعتصاب پای ته رسيدل د هغې خاوند رضاخندان په خپل فيس بوک پاڼه کې تاييد کړی او د ټولو هغو مدني، بشري ټولنو، بنځو چارو فعالينو او د هيواد بهر او دننه کسانو چې د نسرين سره په دې قضيه کې مل وه مننه وکړه.

ميرمن ستوده؛ چې پخپل کوتلې عظم او ارادې؛ د فاشيست رژيم پر وړاندې په دې ترينگرو شرايطو کې چې هره ورځ د سياسي زندانيانو د اعدام خبرونه خپريري خپلې مبارزې ته بې پايښت ورکړ، چې د حماسې او مقاومت بيلگه گرځيدلې، نو هر با احساسه او وجدان لرونکې انسان ته پکار ده چې د ستودې په شان کسانو څخه ملاتړ او د هغوي لار ټينگه کړي تر څو اخندي بنسټپاله مستبد رژيم رانسکور او يو ملي ډيموکراتيک نظام که کابل وي او که تهران رامنځ ته کړي او حق حقدار ته وسپاري.



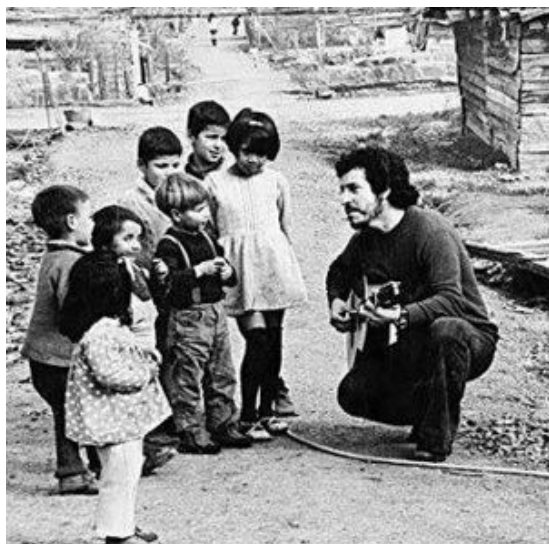
«حزب همبستگی افغانستان» انعکاس رسانه‌ای تظاهرات تقبیح سياهروز
های ۷ و ۸ نور و عکس العمل جنایتکاران بر آن را در یک جزوه پنجاه
صفحه‌ای منتشر کرده است.

آنها از ما تقاضا کنید.

نویسنده: همرزم

ویکتور خارا با مسلسل گیتار در برابر بیعدالتی

گیتار من دولتمندان جنایتکار را به کار نمی‌آید
که آزمند زر و زورند.
گیتار من به کار زحمتکشان خلق می‌آید.
تا با سرود شان آینده شکوفا شود.



ویکتور خارا (Victor Jara) چهره سرشناس، شاعر، ترانه سرا، آوازخوان و گیتار نواز کشور چلی بود که طی کودتای خونین آگوستو پینوشه یکی از جلادان سرسپرده "سیا" در سال ۱۹۷۳ در کنار هزاران هموطنش تیرباران شد. زندگی و مرگ حماسی‌اش باعث گردید که او به یک قهرمان ملی مردم چلی مبدل شود. ویکتور خارا در سپتامبر ۱۹۳۲ در روستای فقیر نشین چلی چشم به جهان گشود. اولین معلم زندگی‌اش، مادرش بود که با سرودن شعرهای بومی و نواختن گیتار محلی، روح و روان خارا را از آوان طفولیت با ترانه های روستایی (اشعار عامیانه) و نوازندگی آشنا کرد. در ۱۵

سالگی وقتی مادر مهربانش را از دست داد، خارا تنها ماند. بعد از ختم تحصیلات ابتدایی وارد رشته حسابداری گردید ولی زود رهایش کرد و در لباس مذهب درآمد تا روح بی‌قرارش را تسکین بخشد اما بعد از دو سال با مسایل مذهبی نیز وداع ابدی گفت و سرانجام به پوهنتون سانتیاگو در رشته تئاتر به

ادامه تحصیل پرداخت و جایگاه هنری اش را یافت. سالهای ۱۹۵۰ الی ۱۹۶۰ ناراضایتی های اجتماعی و فقر کمر شکن ناله های گرسنگی امریکای لاتین را به صورت موسیقی اعتراضی به نام "آوای نو"، که آمیزشی از موسیقی فولکلوریک و سنتی بود، بلند نمود که ویکتورخارا، ویولتاپارا^(۱) و تنی چند از جمله پیشکسوتان آن موسیقی پرجوش و خروش محسوب می شوند.

خارا که از میان مردم محروم برخاسته بود با لمس فقر روستا نشینان و بی عدالتی حاکم، دنیایش دگرگون شد و عشق و ضمیرش با درد اقشار محروم اجتماع گره خورده بود، با سلاح هنر رزمنده و مردمگرا به آگاهی و بسیج ملت در برابر استبداد حاکم همت گماشت. وی گروه موسیقی محلی ای را سازماندهی کرد تا در مناطق فقیر نشین کشور به اجرای هنر عامه پسند بپردازد. خارا در سراسر آهنگهایش که محبوب مردم ستمکش امریکای لاتین بخصوص چلی است، روح سرشار و عاصی دارد:

«شعر من در مدح هیچ کس نیست

و نمی سرایم تا بیگانه ای بگیرد

من برای بخش کوچک و دوردست سرزمینم می سرایم

که هرچند باریکه ای بیش نیست

اما زرفایش را پایانی نیست

شعر من آغاز و پایان همه چیز است

شعری سرشار از شجاعت

شعری همیشه زنده و تازه و پویا»

ویکتور خارا پس از فراغت از پوهنتون، سالهای پر بار عمر خویش را وقف موسیقی، تئاتر و مطالعه فرهنگ عامیانه کرد و بخاطر تحقیقات هنری به اروپا سفر نمود و دریافت که موسیقی اعتراضی کشور های اروپایی هم نمی تواند در شرایط سخت خیلی موثر باشد و به همین سبب اعتماد و رضایت خاطر او را به خود جلب نکرد بناء سلحشورانه پافشاری ورزیده میگفت:

«در برابر بی عدالتی و برای تحول کیفی و تغییر بنیادی، موسیقی می باید همانند چریک

مسلح خطرناک باشد به پهنای تامین قدرت ارتباطی اش با مردم.»

ویکتور خارا چهار البوم اجرا کرده است. در سال ۱۹۶۶ نخستین البوم وی حاوی سرودها و ترانه های میهنی انتشار یافت که حکایت از رنج کارگران و فقر حاشیه نشینان جامعه چلی داشت. در سال ۱۹۶۷ البوم دیگر خود را به مناسبت مرگ قهرمانانهای ارنستو چه گوارا اجرا و به او تقدیم کرد. خارا که مسیر حرکتش را هم در هنر و هم در اندیشه روشن نموده بود، نیازمندی جامعه را در آهنگ هایش چنان آواز می داد که مورد قبول اکثریت خاموش قرار می گرفت. این آواز سرشار از نیروی مبارزه، اتحاد و همبستگی، اقشار زیر ستم را سمت و سو می داد. بطور نمونه ترانه ای اعتراضی به مناسبت قتل عام مردم چلی در "پارتومونت" بر دل ستمدیدگان چنان چنگ زد که هم عامل بسیج آنان گردید و هم به شهرت و محبوبیت خارا افزود.

وی در ترانه هایش عاشق نوازشگر درد زنان بافنده ی روستایی ست، زندگی محقرانه کودکان تهیدست را با عشق و آینده گره می زند، ماهیگران را به دریا دلی دعوت می کند و به کارگر تفهیم می کند تا بازوان قدرتمندش را بشناسد و با همبستگی، همدیفانش را به وحدت و مبارزه در مسیر زندگی فرا می خواند.

من از اضطراب و سرور می خوانم

من می‌خوانم چون خواندن باقیست
تا اثر خود را بر زمان باقی بگذارم
برای گفتن حرف های ممنوع

۱۹۶۹ سال پرکشمکش و جدال خونین در چلی به حساب می‌آید. تمام گروه‌ها و احزاب دموکرات و «چپ» بر گرد ائتلاف بزرگ «اتحاد مردم» جمع شده، برای انتخابات ۱۹۷۰ سالوادور آلنده، شخصیت ملی و آزادیخواه را به ریاست جمهوری نامزد می‌کنند. در نتیجه آلنده قدرت سیاسی را از طریق انتخابات مشروع بدست می‌گیرد. طی کمپاین و رقابتهای انتخاباتی درست در همین سال، خاری شورانگیز در استادیوم چلی کنسرت بزرگی را برپا می‌نماید که سبب خشم دشمن در کمین نشسته می‌گردد و در آینده نه چندان دور زمینه قتل وی را در همان مکان فراهم می‌سازد.

طی سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ زمینه تماس و کار با مردم مساعد می‌گردد. ویکتور خارا و گروه موسیقی‌اش با اراده و عزم محکم و هنر انقلابی به سراسر چلی سفر کرده، در محلات کارگری، محیط روشنفکری و کوچیهای اطراف و اکناف شهر کنسرت‌های پر شوری را براه می‌اندازد.

کاخ سفید که هیچ دولت مردمی و مستقل را تحمل نمی‌تواند، علیه سالوادور آلنده دست به کار شده توسط جنرال پینوشه، دولت دموکراتیک چلی را در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ طی کودتای خونینی واژگون کرد و آلنده را به قتل رسانید. این بود که بار دیگر در این کشور تحت نظر مستقیم سی. آی. ای. دیکتاتوری بر دموکراسی سایه انداخت و دوره سیاه دیگری آغاز گردید. در همین روز (که حالا از آن منحصیث یازدهم سپتامبر اول یاد می‌کنند) خارا و هزاران جوان رشید دیگر چلی بدست نوکران امریکا وحشیانه به قتل رسیدند.

دولت دست‌نشانده پینوشه ۱۶ سال تمام سرنوشت مردم را با تلخی و تندروی در قبضه گرفت و حتا موسیقی سنتی که آمیزش نوگرایانه با موسیقی اعتراضی یافته بود قدغن اعلام شد.^(۱)

«کتاب جمعه» به سردبیری احمد شاملو در شماره اول (۴ اسد ۱۳۵۸) خود اتفاق اندوهناک شهامت حماسی و شهادت ویکتور خارا این اسطوره بی‌مانند و فناپذیر را تحت عنوان «در استادیوم سانتیاگو اتفاق افتاد...» چنین درج نموده است:

«ویکتور خارا - گیتاریست، شاعر، آهنگساز، و آوازخوان چلیائی - از چهره‌های مبارز نهضت «وحدت خلقی» سالوادور آلنده بود. پس از کودتای سازمان جاسوسی «سیا» در چلی (۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳)، او را همراه پنجاه هزار تن از جوانان مبارز آن کشور در استادیوم بزرگ سانتیاگو زندانی کردند. رئیس زندان که سرودهای هیجان‌انگیز «خارا» را شنیده بود، به هنرمند گرفتار نزدیک شد و از او پرسید آیا حاضر است برای رفقاییش گیتار بزند و سرود بخواند؟

پاسخ ویکتور خارا مثبت بود:

- البته که حاضرم!

رئیس زندان به یکی از گروه‌بانان گفت:

- گیتارش را بیار!

گروه‌بان رفت و تبری با خود آورد و هر دو دست ویکتور را با آن قطع کردند. آنگاه رئیس زندان به طعنه گفت:

- خوب، بخوان! چرا معطلی؟

ویکتور خارا، در حالی که دستان خونریزش را در آسمان حرکت می‌داد از همزنجیران خود خواست که با او همصدائی کنند، و آنگاه آواز پنجاه هزار دهان به خواندن «سرود وحدت خلق»

که ویکتور خارا تصنیف کرده بود در استادیوم سانتیاگو طنین افکند:

مردمی یکدل و یکصدا
هرگز شکست نخواهند خورد...

هنوز سرود به پایان نرسیده بود که گروه‌بانان جسد نیمه جان ویکتور خارا را به گلوله بستند.»

بعد از این کودتا خونین، جسد خارا را از کنار جاده‌ای در سانتیاگو یافتند که نشان ۴۴ گلوله در آن نمایان بود. امروز استادیومی که خارا و هزاران تن دیگر در آن شکنجه و اعدام شدند، به نام ویکتور خارا نامگذاری شده است.

به تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۲ مطبوعات جهان گزارش دادند که یک قاضی در چلی درست ۳۹ سال بعد از کشته شدن خارا، دستور بازداشت هشت افسر سابق ارتش متهم به قتل وی را صادر کرده است. برای یکی از این افسران به نام پدرو بارینتوس که در خارج از چلی زندگی دارد، حکم بازداشت بین‌المللی نیز صادر شده است. مردم چلی بعد از گذشت اینهمه سالها نیز نمی‌گذارند که قاتلان فرزندان صدیق شان بدون محاکمه و مجازات از جهان بروند.

یاران و هم‌زمان ویکتور خارا که تصادفاً از دم تیغ جلادان پینوشه جان سالم بدر بردند و یا به تبعید رانده شدند، نه همسان تعدادی از هنرمندان بی‌مایه وطن ما که تنها در صدد حفظ جان خود بر آمدند، سکوت در ازای ستم و ستمگران را ننگ ابدی دانسته به موسیقی اعتراضی خود در همان تبعیدگاه‌ها خروشنده تر از هر زمان دیگر ادامه دادند و انقلاب موسیقی اعتراضی را به سرزمین امریکای لاتین به صورت گسترده تر و کوبنده تر توسعه دادند که منجر به آگاهی و تغییرات بزرگ اجتماعی در نیم قاره مرکزی شد و اینک به الگوی الهامبخش تمام جنبش‌های آزادیبخش ملی - دموکراتیک در سراسر دنیا مبدل گشته است.

ویکتور خارا با درک دقیق از هنر و رسالت هنرمند تا پای جان برای ملت و مردمش خواند و در راهش مصمم رفت و به اسطوره ماندگار تاریخ درخشان امریکای لاتین و ملل در بند مبدل شد که هرگز نمی‌شود کتمان‌ش کرد. اما در سرزمین ما که بیشتر از تمام امریکای لاتین خون ریخت؛ ملت ما رنج و ستم مضاعف متجاوزان و ایادی کف‌تارصفت شان را نیز بار بار تجربه کردند ولی با تأسف هرگز صدایی نه به عظمت آواز مردمی ویکتور خارا، بلکه به گونه اعتراض کوچکی هم برنخواست تا درد جانکاه ملت دردمند را برای بسیج همگانی به نغمه‌ای ریزد و رهگشا گردد.

تعدادی به اصطلاح هنرمندان «میهن در خون» ما به دربار جنایت زانو زده اند و در وصف تاراجگران، آدمکشان و ویرانگران سرودند و یا بدون خستگی در وصف معشوقه‌های خیالی تن به اجرای ترانه‌های مبتذل، بی‌خاصیت و تجارتي سپردند. عده‌ای نیز از حقایق و نگویندگی ملت اسیر طی دهه‌های مکرر جنایت و بربریت، با اغماض و بی‌تفاوتی گذشتند و سکوت مرگبار را بر لب کوبیدند تا «مخاطبی نشود».

تجاوز امریکا به افغانستان و سیاست «دموکراسی» و «بازار آزاد» علاوه بر استعمار، اسارت، ویرانی، خونریزی، ترورپروری و مزدور منشی، مشتی از وطن فروشان رانده شده خلقی و پرچمی را که از ترس ملت به تب لرزه در آمده بودند بار دیگر جان تازه بخشیده پُر رو شان کرد تا در زیر یک سبده با «برادران» بنیادگرا و چتر غارتگرایانه امریکا تمام حاصل خونه‌های ریخته سه‌دهه مصیبت را لگد مال نمایند. اینان اقتصاد افغانستان را چپاول کردند، سیاست را به فساد آلودند و فرهنگ را با فحشا و ابتذال کشاندند تا جامعه را «مدرن» جلوه داده باب بلعیدن اربابان شان از هر لحاظ مساعد سازند. «انجمن قلم افغانستان» که در محوطه چنین افراد بی‌تعهد و سرکاری خلاصه می‌شود همایش «ما

برنده می شویم" را به مناسبت یاد بود از ویکتور خارا همانند محفل سالمرگ "چه" برگزار نموده که جز توهین و اهانت به راه، هنر و اندیشه های مردان سترگ تاریخ چیزی درخور سخن نداشت. بدبختانه باید گفت دشمنان سوگند خورده هنر رزمندگی و هنر موسیقی انقلابی و مردمسالار همانند روشنفکران مرتد دست به دامن رژیم آدمکش جمهوری اسلامی ایران، بنیادگرایان متعصب پاکستانی و مشت از اراجیف خود فروخته وطنی ما با توسل به هنرمندان ستیزگر چون ویکتور خارا، چه گوارا و... شده، به تعبیر ساده عقده تحجری خود را با امپریالیزم امریکا ارضا می سازند ولی نمی دانند که این قهرمانان جانباخته همانقدر که ضد استعمار بودند به همان پیمانه از افکار متحجر و ضد مردمی بنیادگرایی مذهبی نیز تنفر داشتند و هر دو را بالای جان ملتهای در بند دانسته دو روی یک سکه می پنداشتند. و پایان سخن اینکه وطن ما با تمامی ستمها و خیانت هایی که دیده، هنوز ویکتور خارایی که موسیقی را نه فقط بعنوان تفریح و سرگرمی بلکه وسیله ای جهت بسیج و آگاهی مردم در برابر نابرابریهای اجتماعی به کار گیرد، در پیرامون خویش سراغ نداریم که بس رنج آور و دردناک است. نمونه هایی از اشعار و تصانیف به یاد ماندنی ویکتور خارای رزمنده را که امروز مرزها را درنور دیده توسط احمد شاملو و محمد زرين بال به فارسی ترجمه گردیده است، در اینجا می آوریم.

بیانیه

نه برای خواندن است که می خوانم
نه برای عرضه ی صدایم.
نه!

من آن شعر را با آواز می خوانم
که گیتار پُر احساس من می سراید.
چرا که این گیتار قلبی زمینی دارد.
و پرنده وار، پرواز کنان در گذر است.
و چون آب مقدس
دلاوران و شهیدان را به مهر و مهربانی تعمید می دهد.
پس ترانه ی من آنچنان که «ویولتا» می گفت هدفی یافته است.

آری گیتار من کارگر است
که از بهار می درخشد و عطر می پراکند.

گیتار من دولتمندان جنایتکار را به کار نمی آید
که آزند زر و زورند.
گیتار من به کار زحمتکشان خلق می آید.
تا با سرودشان آینده شکوفا شود.

چرا که ترانه آن زمانی معنایی می یابد
که قلبش نیرومندان در تپش باشد.
و انسانی آن ترانه را بسراید
که سرود خوانان شهادت را پذیرا شوند.

شعر من در مدح هیچ کس نیست
و نمی سرایم تا بیگانه ای بگرید.
من برای بخش کوچک و دور دست سرزمینم می سرایم
که هر چند باریکه ای بیش نیست
اما ژرفایش را پایانی نیست.

شعر من آغاز و پایان همه چیز است.
شعری سرشار از شجاعت
شعری همیشه زنده و تازه و پویا.

انسان خالق است
همانند بسیاری دیگر،
من عرق ریختن آموختم،
نه فهمیدم که مدرسه چیست
و نه دانستم بازی چه معنا دارد.

در سپیده دم،
آنها مرا از رختخواب بیرون کشید
و در کنار پدر
با کار بزرگ شدم.

تنها با تلاش و پشتکار
به عنوان نجار و حلب ساز
به عنوان بنا و گچ کار
و به عنوان آهنگر و جوشکار
سخت کوشیدم.

آی پسر! چه خوب می شد اگر من
سواد می داشتم و آموزش می دیدم
زیرا که در بین تمام عناصر
انسان یک خالق است.

من خانه ای بنا می کنم.
یا جاده ای می سازم.

من به شراب مژه می دهم.
من دود کارخانه را بلند می کنم.
پستی های زمین را مرتفع می کنم.
ارتفاعات را مسخر می کنم.
و به سوی ستارگان می تازم.



حماسه ویکتور خارا از دید کارتونست فرانسوی
کارتون از «کتاب جمعه» به سردبیری احمد شاملو

و در انبوه جنگل، کوره راه باز می‌کنم.

من زبان آقایان را آموختم.
و همین‌طور زبان مالکین و اربابان را
آن‌ها اغلب مرا کشتند
چرا که من صدایم را علیه آن‌ها بلند کردم.

اما من خود را از زمین بلند می‌کنم
زیرا که دستانی مرا یاری می‌دهند،
زیرا که من دیگر تنها نیستم
زیرا که ما اکنون بسیاریم...



پرسش
پرسش من این است:
هرگز به فکر تان رسیده است که
این سرزمین مال ماست؟
مال کسی‌ست که
بخش بزرگی از آن را در اختیار دارد

پرسش من این است:
هرگز به فکر تان رسیده است
دست‌هایی که در این زمین کار می‌کنند
مال ماست؟
و حاصل آن نیز، مال ماست؟

حصارها را ویران کن!
آن‌ها را در هم بکوب!
این سرزمین، مال ماست.
به «پدرو» و «ماریا»
به «خوان» و «خوزه»

اگر آوازم کسی را آزار می‌دهد
اگر کسی باشد که تحمل شنیدن آوازم را نداشته باشد
اطمینان داشته باشید که او یک «یانکی» است
یا که یک مالک و فئودال بزرگ کشور است

حصارها را در هم بکوبید!
آواز من
شعر کبوتری‌ست در جستجوی آشیانه.
رها می‌شود

تا بال می‌گشاید
تا پرواز کند
پرواز.

آواز من، آوازیست آزاد و رها
که ایثار می‌کند
به آن کسی که به‌پا خاسته است.
به آن کسی که قصد پرواز به بلندای جاودانگی دارد.

آواز من زنجیریست که نه بدایتی دارد و نه نہایتی.
در آواز من تمام مردم را خواهی یافت.



بگذار تا با هم بخوانیم سرود خلق را
چرا که آواز، کیوتریست که
برای رسیدن به دریا پرواز می‌کند.
رها می‌شود
بال‌هایش را می‌گشاید
تا پرواز کند
پرواز.

یادداشت‌ها:

(۱) خانم ویولتاپار (Violeta Parra) (۱۹۱۷ - ۱۹۶۷) از سن ۱۲ سالگی به الهام از مادر دهقان و پدرش که معلم موسیقی بود به سرودن اشعار رو آورد که نمایانگر زندگی مشقت بار توده‌های مظلوم سرزمینش بود. از زمزمه‌های محل آغاز کرد و به یکی از بنیادگزاران موسیقی مدرن امریکای لاتین و چهره تابان و سرشناس ترانه‌های اعتراضی چلی مبدل شد. سفر او به سراسر چلی، زندگی‌اش را دگرگون کرد و به وی تعهد و هویت تازه بخشید. خانم پارا در سن ۵۰ سالگی در سال ۱۹۶۷ به دلایل نامعلوم خودکشی کرد.

(۲) آگوستو پینوشه (۲۴ نوامبر ۱۹۱۵ - ۱۰ دسمبر ۲۰۰۶) دیکتاتور و کودتاجی چلی که طی کودتای نظامی به حمایت مستقیم امریکا دولت قانونی و دموکراتیک چلی را که در انتخابات برنده شده بود سرنگون کرد و بر اریکه قدرت تکیه زد. در طول ۱۶ سال اقتدارش آزادی‌ها مدنی را از ملت سلب کرد، بیشتر از ۳۰ هزار انسان آزاده و مبارزه را به کام مرگ برد و هزاران هزار دگر را متواری و تبعید نمود.

در سال ۱۹۹۰ قبل از ترک مقام مصونیت خویش را طی قانونی پاس داشت ولی بعدها محاکم ملی و بین‌المللی مصونیت قانونی وی را ملغا اعلام داشته خواهان محاکمه وی شدند که جنبه عملی هم بخود گرفت. جنرال پینوشه به نقص حقوق بشر، کشتار دستجمعی، شکنجه، اختلاس، آدم‌ربایی و ترور، جنگ آفرینی، و سانسور رسانه‌ها به محکمه کشانده شد و هنوز محکمه جریان داشت ولی عمر فرسوده‌اش مجال نداد تا چندسالی را پشت میله‌های زندان که روزی خود آفریدگارش بود سپری نماید در سن ۹۱ سالگی در اثر سکته قلبی مرد و جایگاه جلا د مردم را بخود اختصاص داد.

د کابل ښاروال ۴۸ میلیونه افغانۍ غلا کړي!



د ۸ صبح ورځپانې د مرغومي په پنځمه د کابل ښاروال محمدیونس نواندیش د اختلاس په اړه یو څېړنیز راپور خپور کړی.

د کابل ښاروال محمد یونس نواندیش؛ چې د رشید دوستم چوپړه دی، درې کاله مخکې د ۲۰۱۰ کال د جنوري په میاشت کې د حامد کرزي لخوا په دنده وگمارل شو. نوموړي په کال ۱۳۹۰ کې د هوایي ډگر- انټرکانټیننټال هوټل

د سړک د خځلو لیږد لپاره ۴۸ میلیونه افغانۍ په غیر قانوني توګه یو ترکي شرکت «کاپي انټرنشنل» ته ورکړې دي.

د دې پروژې په اړه ملي امنیت، د فساد سره د مبارزې عالي کمیټې او ان تردې چې جمهوري ریاست ځانته ځانته څېړنې او ارزونې کړي دي. د ملي امنیت عمومي ریاست دا پېښه یې له نیردې څارلې. د ملي امنیت لاسوندونه ښايي، چې ښاغلي نواندیش د پالیسي او انسجام رئیس په مرسته ۴۸ میلیونه افغانۍ په غیر قانوني توګه «کاپي انټرنشنل» شرکت ته ورکړي.

د کابل ملي امنیت ریاست په ۱۳۹۰/۵/۵ نیټه په خپل ۹۲ ګڼه یادداشت کې د هیواد ملي

امنیت عمومي رياست ته ليکي: «په کال ۱۳۸۴ کې له هوايي ډگر څخه تر انټرکانټيننټال هوټل پورې د ۷۰ متره سړک د جوړېدلو په خاطر يو تړون د کابل ښاروالۍ او کاپي انټرنشنل شرکت ترمنځ نږدې ۱۷ ميليونه امريکايي ډالرو په ارزښت لاس ليک شوی دی.»

د دې لاسوند په اوږدو کې راغلي: چې کاپي انټرنشنل کمپنۍ د پاليسۍ او انسجام رئيس انجينير شاه ولي او د کابل ښاروال نوانديش دواړو سره جوړجاړی او اړيکې درلودې، دواړو د استعمال په جوړجاړي کې له ۴۸ ميليونو زياتې پيسې چې په تړون کې نشته همدې شرکت ته ورکړي دي.

د دې پيښې د لا څيړنې لپاره د فساد سره د مبارزې عالي ادارې هم درې مياشتې وړاندې يو شپږ کسيز پلاوي ته چې د ملي امنيت، کنټرول او تفتيش او د فساد سره د مبارزې عالي ادارې څخه جوړ او دنده يې ورکړه، خو دغه پيښه وڅيړي.

دې پلاوي خپلې پايلې داسې بيان کړي:

«له هوايي ډگر څخه تر شهيد درې لارې پورې چې څلور کيلومتره اوږدوالی لري، د سړک په اوږدو کې هيڅ ډول خاوره او خټلو شتون نه درلود او د بره کي له څلور لارې تر د باغ بالا نل خولې پورې چې کومې خټلې او خاورې وې، هغه هم د کابل ښاروالۍ د کار حفظ او مراقبت رياست لخوا وړل شوي وو او د ياد سړک پاتې برخه؛ چې د شهيد له درې لارې تر بره کي پورې بشپړ شوې وه، نو د ۴۸ ميليونه افغانينو ورکړې درخواست د کمپنۍ او ښاروالۍ په گټه يو ډول جوړجاړی دی، د خاورو او خټلو په نوم چې پيسې کاپي انټرنشنل شرکت ته ورکړل شوي، بې موده دي.»

د دې لاسوند په متن کې راغلي چې د کابل ښاروال، د «کاپي انټرنشنل» شرکت رئيس، د انسجام او پاليسۍ رئيس او د کابل ښاروالۍ مالي او فني چارو مرستيالان د هيواد د جزاء قانون د ۲۷۱ مادې پر بنسټ د ۴۸ ميليونه افغانينو د درغلۍ په تور تورن پيژندل شوي. له فساد سره د مبارزې عالي ادارې د عدالت د ټينگښت په موخه دغه دوسيه لوي څارنوالۍ ته هم استولې ده.

د کورني دولت د دې پر ځای چې دغه خاينان محاکمه او له کاره بې گوښه کړي، د هغوی د کار موده نوره هم اوږدوي او هغوی پر ډول ډول مډالونو او بريالیکونو ستايي، دا د دې لپاره، چې د عبدالرشيد دوستم له دې لوټمارۍ او اختلاس څخه بې برخې پاتې نشي او هغه هم د نورو ځناورو په څير له ځان سره شريک وساتي. رومبۍ يې هغه خپله په قدرت کې راگډ کړو او وروسته بيا د هغه بالکيان د واليانو، قومندانانو او آن د کابل ښاروال په توگه وټاکل شول، خو د ولس وينې پرې وڅښي.

ترجمه از منابع بیرونی

پل کریگ: در جهان غرب، حقیقت هیچ معنی ندارد

نویسنده: پل کریگ رابرت | مترجم: شبیر احمد



پل کریگ رابرت، از سیاستمداران کهنه کار امریکاست که در پست های مهم دولتی و از جمله معاون وزارت خزانه امریکا وظیفه انجام داده است. او با شناختی که از ماهیت درونی سیستم حاکمه امریکا دارد در کنار کتاب های بیشماری که نوشته، هرچند گاهی در وب سایتش مقالاتی انتشار می دهد که برای درک گوشه هایی از گنبدیگری های دستگاه جنگ افروز امریکا آگاهی بخش و جالب توجه اند.

وی به تاریخ ۲۸ دسامبر ۲۰۱۲ طی مقاله ای تحت عنوان «برنامه های پیش طرح شده بر حقیقت مسلط اند» از دروغپردازی و

حیله گری های دولت و مطبوعات امریکا پرده برداشته که ترجمه قسمت های کوتاهی از آنرا به خوانندگان سایت پرمحتوای «حزب همبستگی افغانستان» تقدیم می کنم:

در جهان غرب، حقیقت دیگر هیچ معنی ندارد. جای آنرا برنامه های پیش طرح شده گرفته است. برنامه های از پیش طرح شده (با آنچه به آن آجندا می گویند) بسیار اهمیت دارند، چرا که برای واشنگتن راهی را باز می کند که به وسیله آن هژمونیش را بر جهان و مردم امریکا اعاده نماید. یازدهم سپتامبر یک «پرل هاربر جدید»^(۱) بود که محافظه کاران جدید آنرا زمینه ای برای جنگ برنامه شده

شان بالای کشورهای اسلامی اعلان نمودند. برای محافظه کاران جدید، جهت پیشبرد این برنامه لازم بود که ابتدا مردم امریکا به این برنامه دلبستگی حاصل کنند.

وزیر خزانه داری دوران اول جورج دبلیو بوش، پاول اونیل گفت که قبل از یازدهم سپتامبر اولین جلسه کابینه در باره ضرورت اشغال عراق بود.

در ابتدای یازدهم سپتامبر افغانستان مقصر شناخته شد، بعد این تقصیر بسوی عراق تغییرجهت داده شد. تجهیز قوای واشنگتن علیه افغانستان قبل از یازدهم سپتامبر روی کار گرفته شده بود. تجاوز

رژیم جورج بوش به افغانستان (عملیات آزاد سازی) به تاریخ هفتم اکتوبر ۲۰۰۱، کمتر از یک ماه بعد از یازدهم سپتامبر صورت گرفت. برای هر فرد آشنا به مسایل نظامی هویداست که غیرممکن است بتوان در ظرف سه هفته برای اشغال کشوری در آنطرف جهان آمادگی گرفت.

«لایحه پاتریوت»^(۱) کاخ سفید مثال دیگرست که پلان گذاری قبل از یازدهم سپتامبر را نشان می دهد. این لایحه حاوی تدابیر وسیع برای برقراری دولت پلیسی، ممکن نبود که در مدت کوتاهی بعد از یازدهم سپتامبر تحریر گردیده به کانگرس ارائه گردد. این لایحه قبلاً نوشته شده بود

و در روک میز در انتظار فرصت مناسب بود. چرا؟ کی آنها نوشته بود؟ چرا هیچ تحقیق رسانه ای در ارتباط به تهیه پیشاپیش این قانون دولت پلیسی صورت نگرفته است؟

شواهد در باره اینکه پاسخ به واقعه ای که دولت آنها غافلگیرکننده نامید قبلاً برنامه شده بود می رساند که این حادثه بر اساس طرح هایی که قبلاً در کتابها موجود بود طراحی گردید.

به حادثه تیراندازی در مکتب سندی هوک توجه کنید. این تیراندازی به بهانه ای برای «مترقی ها» بدل شده که تنفر شانرا از تفنگ و سازمان مدافع آزادی اسلحه سبک (NRA) تبارز دهند و برنامه کنترل اسلحه خود را از پیش برند. تعداد کمی از آنانی که این تراژدی نفس شانرا بند ساخته، عملاً با والدین یکی از اطفال کشته شده شناختی دارند. آنان هیچ عکس العمل مشابه در مورد کشتار بیشمار کودکان مسلمان به وسیله دولت امریکا اظهار ننموده اند. تنها دولت کلنتن پنجاههزار کودک عراقی را با تحریم های غیرقانونی اش کشت. و وزیر داخله هرزه کلنتن، یک قهرمان فمینیست گفت او تصویر می کند که این تحریم ها ارزش این را دارد که نیم میلیون کودک عراقی قربانی آن گردند.

به یکبارگی، بیست کودک امریکایی برای «مترقی ها» دارای ارزش فوق العاده گردید. چرا؟ به خاطری که این کشته ها در خدمت برنامه آنان قرار می گرفت - کنترل اسلحه در امریکا.

وقتی من می شنوم که مردم در باره «خشونت اسلحه» صحبت می کنند، در حیرت می مانم که با زبان ما چه شده است. اسلحه یک وسیله بیروح است. یک شی بیروح نمی تواند مسبب خشونت گردد. این انسانها اند که خشونت به بار می آورند. سوال وابسته به آن اینست: چرا انسانها خشونت به بار می آورند؟ این پرسش واضح ندرتا مطرح می گردد. در عوض، اشیای بیجان به خاطر اعمال انسانها مقصر دانسته می شوند.

امریکایی ها سیر قهقرایی شانرا در نیرنگ و حکومت استبدادی در آخرین سالهای قرن بیستم در دوران تجاوز دولت کلنتن علیه صربها و تحریم های جنایتکارانه بالای عراق آغاز نمودند. این جنایات جنگی به وسیله مطبوعات و خط گزاران سیاست خارجی به مثابه دست آورد بزرگ برای دموکراسی و

امریکایی ها سیر قهقرایی شانرا در نیرنگ و حکومت استبدادی در آخرین سالهای قرن بیستم در دوران تجاوز دولت کلنتن علیه صربها و تحریم های جنایتکارانه شان بالای عراق آغاز نمودند. این جنایات جنگی به وسیله مطبوعات و خط گزاران سیاست خارجی به مثابه دست آورد بزرگ برای دموکراسی و بشردوستی غرب مجسم گردید.

بشردوستی غرب مجسم گردید.

در اولین دهه قرن بیست و یکم، امریکایی ها مصونیتی را که قانون اساسی برایشان در نظر گرفته بود از دست دادند و بکسک جیبی شان برای مصارف جنگ های بی انتها باز گذاشته شد. آخرین گزارش ها حاکی از آن است که واشنگتن میخواهد در سی و پنج کشور آفریقایی نیروی نظامی اعزام نماید. و شاید بدتر از این در انتظار ما باشد.

یادداشت های مترجم:

(۱) حادثه پسرل هاربر به حمله جاپانی ها بر پایگاه دریایی امریکا در پسرل هاربر به تاریخ هفتم دسامبر ۱۹۴۱ در جریان جنگ دوم جهانی اطلاق می شود که بهانه ای برای امریکا به دست داد که داخل جنگ شده و متعاقباً علیه مردم جاپان از سلاح اتمی کار گیرد.

(۲) لایحه پاتریوت (Patriot Act) یا لایحه میهن دوستی به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۲۰۰۱ به بهانه «مبارزه علیه تروریسم» به مثابه قانونی در امریکا لازم الاجرا گردید و به مقامات و سازمان های امنیتی دست باز می دهد که زندگی شهروندان را زیر نظارت گرفته، افراد مظنون به تروریسم را بازداشت و تا مدت نامحدود در توقیف نگهدارد. این لایحه، قوانین مربوط به مهاجرت، امنیت، تابعیت شهروندان و بشمار مسائل دیگر را تغییر داد و عملاً دولت امریکا را به دستگاه پلیسی مبدل نمود. این لایحه از جانب اوباما نیز تمدید گردید.

اهداف «حزب همبستگی افغانستان»:

- افغانستان مستقل، آزاد، دموکراتیک و یکپارچه.
- وحدت ملی بر پایه استقرار و تحکیم دموکراسی استوار بر سکیولاریزم.
- تساوی حقوق زن و مرد و تمامی ملیت های کشور.
- مبارزه بر ضد هر نوع بنیادگرایی و مداخلات خارجی.
- خروج فوری نیروهای اشغالگر امریکایی و ناتو از کشور.

نویسنده: کاوه عزم

سربازان امریکایی، با افشای جنایات دولت شان علیه جنگ برمی خیزند

”مردان نظامی حیوانات گنگ و احمقی هستند که به عنوان وسیله‌ای در سیاست خارجی مورد استفاده قرار می‌گیرند.“

هنری کسینجر، سیاستمدار نام‌آور امریکا



کشورهای جنگ افروز بخاطر اهداف شوم شان نیروهای نظامی شان را گوشت دم توپ می‌سازند. این کشورها از جمعیت نادار و بیکار خود منحصی لشکری برای غارتگری و جنگ و کشتار سوءاستفاده کرده آنان را به کشتن می‌دهند تا زمینه حیات مشتی از سرمایه‌داران ظالم و سیستم استعماری شانرا مهیا گردد. این کشورها حاضر اند که بخاطر اهداف

آزمندانه خویش صدها میلیارد دالر را صرف

کرده و میلیونها انسان را سر به نیست کنند. بر اساس آمار سایت costofwar.com تنها در جنگ عراق و افغانستان، امریکا بالاتر از یک عشر چهار تریلیون دالر را به مصرف رسانده که از جمله حدود ۶۰۰ میلیارد در افغانستان و ۸۱۰ میلیارد در عراق را تا ختم سال ۲۰۱۲ خرج کرده است. طبق آمار رسمی دولت امریکا، ۲۰۳۱ عسکر خود را در افغانستان و ۴۴۸۷ نظامیان خود را در عراق تا اواخر سال ۲۰۱۲ از دست داده. این درحالیست که در ارائه آمار از جانب دولت امریکا همیشه دغلکاری در کار بوده بنا ارقام واقعی ممکن بسیار بیشتر باشد.

دستگاه حاکمه امریکا که چندین دهه است به زور جنگ و آدمکشی قلدرمنشی می‌کند، تلاش

می‌ورزد تا نیروی نظامی دو و نیم میلیونی اش از اهداف واقعی جنگ خبر نشوند. پنتاگون با تبلیغات و خبرهای دروغین، آنان را شستشوی مغزی داده طوری تربیت می‌کند که بر مردم کشور اشغال شده بدون هیچ ترحمی جنایت روا دارند. اکثر عساکر آمریکایی ضدجنگ می‌گویند که به ما هیچ اخباری داده نمی‌شود و نوشته‌ها و مجله‌های نظامی تنها موادی بود که جهت مطالعه در دسترس ما قرار می‌گرفتند.

موریتین یکتن از سربازان ضد جنگ ویتنام می‌گوید:

”دولت امریکا بسیار نژادپرست است و زمانی که با کشوری دشمنی می‌کند مردم آن را طوری نمایش می‌دهد و برخورد می‌کند که گویا حیوان هستند و زمانی که چنین ذهنیتی را ایجاد کردند بعد هر کاری را که بخواهد مقابل آنان انجام می‌دهد. تکنولوژی که در اختیار دارد این تصور را به وجود می‌آورد که شکست ناپذیر است. در جنگ ویتنام سربازان آمریکایی مردم ویتنام را با الفاظ زشتی صدا می‌کردند و آنان را در رده انسان‌ها قرار نمی‌دادند. آمریکایی‌ها به تکنولوژی خود خیلی می‌بالند برای مثال زمانی که روی یک ناو قرار می‌گیرند تصور می‌کنند که تمام دنیا در تصرف آنهاست ولی تاریخ نشان داده است این روش خاص امپراطورها هیچگاه به پیروزی نخواهد انجامید.“

ولی با گذشت هر روز و با اوج جنایات هولناکی که این کشورهای تجاوزگر و در راس آن امریکا در جهان انجام می‌دهند، بر آگاهی عساکر شان افزود شده و جو تفر از جنگ و آدمکشی در آنان قوت می‌گیرد. گفته مشهور است که «همه را برای همیشه نمی‌توان فریب داد» و خوشبختانه که در بین عساکر آمریکایی طی سالهای گذشته کسانی فراوان ظهور کرده اند که هنوز وجدان شان بیدار است و علیه قتل و کشتار و زورمداری دولت شان برخاسته اند.

در سال ۱۹۶۷ جمعی از نظامیان آمریکایی برگشته از جنگ ویتنام با به خطر انداختن جان شان محاکمه‌ای را بنام «سرباز زمستان» (Winter Soldier) راه اندازی کردند که جنایات امریکا در ویتنام را مستند ساخته خواستار مجازات جنایتکاران جنگی نشسته در پنتاگون و قطع قتل عام در ویتنام شدند. آنان از تمامی عساکر خواستند تا شهادت بخرج داده چشمدید خود را بیان کنند که در مدت کم بیش از چهل هزار نظامی به آنان پیوستند و به جنبش شکوهمند ضد جنگ در تاریخ امریکا مبدل گشت. فلم مستندی که از این جریان در آنزمان ساخته شده بود، امروز یکبار دیگر بینندگان زیادی را به خود جلب نموده که باعث وحشت دولت امریکا گردیده است.

ویلیام کریندل، عسکر ضد جنگ در یک سخنرانی خود در مورد جنگ ویتنام چنین می‌گوید:

”ما رفته بودیم تا به آنان صلح بیاوریم ولی نتیجه نشان داد که ما آتش برافروختیم. ما رفته بودیم تا از مردم ویتنام دفاع کنیم ولی نتیجه نشان داد که ما قتل عام کردیم. ما رفته بودیم تا از حقوق مردم ویتنام جنوبی دفاع کنیم ولی نتیجه نشان داد که بر آنان دیکتاتوری را تحمیل کردیم. رفته بودیم تا در بین شان اخوت و برادری را به میان بیاوریم و نتیجه نشان داد که تبعیض ایجاد کردیم.“

خوشبختانه امروز اکثریت مردم امریکا و دیگر کشورها به ماهیت این جنگهای اشغالگرانه و ضد انسانی پی برده و مخالفت شان را در تظاهرات و گردهمایی‌های وسیع ابراز می‌دارند. عساکر جنگ تبهکارانه امریکا در افغانستان و عراق نیز طی چند سال گذشته جنبش عظیم ضدجنگ را بدست گرفته و با ساختن سازمانهای بیشمار ضدجنگ به افشای سیاست‌های جنایتکارانه و امپریالیستی دولت شان توسل جسته اند.

مایک پرایز نر یکی از این عساکر، ماهیت جنگ امریکا را در یک سخنرانی مشهورش چنین بیان نمود:

”من خیلی تلاش کردم تا به خدمتی که انجام دادم افتخار کنم، اما احساسی جز شرمندگی ندارم.... به ما گفتند که علیه تروریزم می جنگیم، ولی تروریست حقیقی من هستم و تروریزم حقیقی این اشغال است.... نژاد پرستی، سلاح حیاتی مورد استفاده توسط این دولت است.... آنها به جامعه ای ضرورت دارند که حاضر باشند عساکر خود را به جاهای پرخطر روان کنند. و به عساکری ضرورت دارند که بدون چون و چرا حاضر باشند که بکشند و یا هم کشته شوند. .. بلیونرهایی که از درد و رنج انسانها سود می برند تنها پروای بسط دادن سرمایه خود را دارند، و کنترل اقتصاد جهان، بدانید که قدرت آنها در توانایی آنان است که ما را قناعت بدهند که جنگ، ظلم و استثمار به فایده ما است.... سربازان، ملوانان، تفنگداران دریایی، نیروی هوایی، هیچ چیزی برای به دست آوردن از این اشغال ندارند.“

دولت امریکا با عساکری که از جبهه جنگ برمی گردند و با جنگ ناعادلانه مخالف هستند برخورد غیر انسانی دارد. آنان زندانی می شوند، وظایف خود را از دست می دهند و در اثر بحران و فقر به لشکر بیکاران می پیوندند. طبق آمار «وبترین تودی» در سال ۲۰۰۶ بیش از ۵۰ فیصد فامیلهای این عساکر خانه های خود را از دست دادند و در فقر مطلق زندگی می کنند. آمار نشان می دهد که بیش از ۲۰۰ هزار این عساکر در پارک ها و بروی جاده ها بدون هیچ سرپناهی، بین کارتن ها می خوابند. تعدادی نیز به زیر نام مریض های روانی به دیوانه خانه ها فرستاده می شوند.

جنایات امریکا بارها توسط عساکر و مقامات ضد اشغال در رسانه ها و سایت های انترنتی فاش شده است. نمونه بارز آن در سال ۱۹۷۱ بود که دانیل السبرگ، یک تحلیلگر دفاعی پنتاگون که از مامورین بلندرتبه ارتش بود، اسناد محرمانه در مورد جنگ ویتنام را که به «اوراق پنتاگون» مشهور شد فاش ساخت که پایه های دولت امریکا را به لرزه درآورده بود. السبرگ این اسناد هفت هزار صفحه ای را در اختیار روزنامه «نیویارک تایمز» قرار داد تا بزرگ ترین رسوایی تاریخ پنتاگون رقم بخورد. به گفته



در حالیکه سران جنگ افروز امریکا توسط سربازان شان جنایتکار تلقی شده خواهان محاکمه شان می شوند اما غلامان افغان شان بر سینه های خونپرا اینان مدال می آویزند. کسری و نظایرش در برابر هزاران افغان بیگناه که قربانی جنایات امریکا شده اند تا ابد رو سیاه خواهند بود.

السبرگ، او جریانات پس پرده را مشاهده می کرد و با دیدن دروغها و نیرنگهای مقامات و اوج جنبش ضدجنگ ویتنام وجدانش تکان خورد و با این آمادگی که ممکن بقیه عمرش را در زندان بگذراند دست به این کار زد.

طی دهسال گذشته سربازان زیادی بر قدم السبرگ پا گذاشته و با استفاده از هر فرصتی اسناد جنایات امریکا را به رسانه ها و اینترنت انتقال داده باعث رسوایی پنتاگون شده اند. انتشار تصاویر بدرفتاری

با زندانیان در زندان ابوغریب در عراق، بخش ویدیو ها و تصاویر بیرحمی سربازان امریکایی در افغانستان، تولید دی وی دی هایی حاوی اعترافات سربازان برگشته از جنگ عراق و افغانستان، بیرون شدن فلم شاشیدن سربازان بر اجساد قربانیان افغان، درز تصاویر وحشتناک بدرفتاری و قتل جوانان و اطفال قندهار توسط «جوخه کشتار» امریکایی، انتشار صدها هزار سند رده بندی شده از جنگ عراق و افغانستان در سایت «ویکی لیکس» و افشاگری های سازمانهای ضدجنگ سربازان سابق امریکا و موارد بیشمار دیگر همه رساننده آنست که دولت امریکا دیگر قادر نیست با سرکوب، حیل و شستشوی مغزی، سربازانش را یکسره از وجدان تهی ساخته در ناآگاهی و جهالت کامل نگهدارد.

در اینجا به چند نمونه از گفته های عساکر ضد جنگ اشاره می کنم که آنان چرا و بخاطر چه مخالف جنگ و حمله بالای کشورهای دیگر هستند.

جان پارکر در تظاهراتی در لاس انجلس به مناسبت یازدهمین سالگرد اشغال افغانستان توسط امریکا گفت:

”دولت امریکا به جای اینکه چندین تریلیون دالر را صرف کشتن کودکان بیگناه کند، می تواند آن را صرف آموزش و تغذیه کودکان ما کند زیرا جمعیت افراد بی خانمان در امریکا روز به روز در حال افزایش و رسیدن به رکوردی جدید است و مردم در اینجا از نظام خدمات درمانی برخوردار نیستند و آنان همچنین از نظام آموزشی خوبی بهره مند نیستند و دلیل بهره مند نبودن شان از این خدمات این است که پولی را که به بانک ها می دهند صرف جنگ می شود و نه نیازهای آنان.“

ران گاجز، یکی دیگر از فعالان ضد جنگ می گوید:

”امروزه هیچ دولتی در جهان همانند دولت امریکا جنگ افروز نیست و دولتمداران این کشور می گویند جنگ را برای نجات افراد انجام می دهند اما این صحیح نیست. آنها جنگ را برای دستیابی به پول انجام می دهند و این پول مال شرکت هایی می شود که در زمینه ساخت بمب، هواپیما و تسلیحات فعالیت می کنند و شما می دانید که امریکا همیشه انگشت اتهام خود را به طرف کشورهای چون کیوبا، چین و روسیه می گیرد و آنها را به نقض حقوق بشر متهم می کند اما این در حالیست که در هیچ کشوری به اندازه امریکا حقوق بشر بوسیله دولتش نقض نمی شود.“

مایک پرایزner که در جنگ عراق شرکت داشتد چنین می گوید:

”اکثریت مطلق که در امریکا زندگی می کنند از این جنگ هیچ چیزی بدست نمی آورند، در حقیقت نه تنها چیزی بدست نمی آوریم بلکه بیشترین رنج را متحمل می شویم. ما اعضای خود را از دست می دهیم، رنج می کشیم، به امراض روانی دچار می شویم و جان های خود را از دست می دهیم. فامیل های ما باید بیرق ها را بروی اجساد ما ببینند. میلیونها نفر در این کشور بدون امکانات صحی، شغل و بدون دسترسی به تعلیم باید ببینند که چگونه این کشور بخاطر اشغال روزانه ۴۵۰ میلیون دالر را مصرف می کند. افراد نادار و بیکار را از این کشور بخاطر کشتن مردم نادار و بیکار دیگر کشورها فرستاده می شوند که ثروتمندان ثروتمندتر شوند. این عساکر درخواهند یافت که با مردم عراق نسبت به میلیونرهایی که اینان را به جنگ میفرستند شباهت زیاد دارند.“

ویکتور اگوستو کسی که با جنگ افغانستان مخالفت کرد و با این کار خود یک ماه زندان را نیز

سپری کرد چنین می گوید:

”من فکر نمی کنم که ما با این کار خود از جهان حفاظت می کنیم. ما تنها مردم را بدون دلیل موجه می کشیم و غم و اندوه را پخش می کنیم.“

ماتیس شیروس عسکر امریکایی که در جنگ افغانستان شرکت داشت و جنایات امریکا وی را واداشت تا با این جنگ مخالفت کند، در یک کنفرانس ضد جنگ در برابر ملالی جويا اظهار ندامت کرده گفت:

”من معذرت می خواهم، من از جنایاتی که اردوی ما در مقابل مردم و کشور شما انجام می دهد معذرت می خواهم، من معذرت می خواهم از اینکه من نقشی در آن داشتم.“

وی در سخنرانی دیگری می گوید:

”اوباما رئیس جمهور جنگ است و ما جنبش صلح هستیم، ما با حرکت خود دولت اوباما را رد می کنیم، ما حکومتش را رد می کنیم، جنگ تبعیض آمیزش باید به پایان برسد و آنوقت در این جهان برای همیشه صلح برقرار خواهد شد، تا آنروزی که در تمام جهان صلح بیاید ما به انقلاب خود ادامه می دهیم.“

روز ۲۰ مارچ ۲۰۱۰ هزاران نفر در قصر سفید بخاطر یک راهپیمایی به طرف واشنگتن دور هم جمع شده بودند. این بزرگترین تظاهرات ضد جنگ از زمان شروع جنگ افغانستان بود که بیش از ۱۰۰۰۰ تظاهر کننده در آن شرکت داشتند و ماتیس شیروس بیرق امریکا را درین تظاهرات به آتش کشید. وی می گوید:

”حینیکه پرچم امریکا در مشتم بالای سرم می سوخت و انگشتانم را غرق در شعله زرد نموده بود، هیچ دردی را حس نمی کردم و عذاب وجدان نداشتم. به چشمان جمعیت پنجهزاری نگاه کردم و در افسانه قتل عام فرو رفتم.“

در کنفرانس شیکاگو که سران ناتو برای طرح جدید جنگ افغانستان جمع شده بودند، جمع وسیعی ای از عساکر ضد جنگ در بیرون از ساختمان کنفرانس دست به اعتراض زده و تعدادی از آنان مدالهای شان را دور پرتاب کردند.

عذاب وجدان، دلیلی است که تعداد بیسابقه عساکر برگشته از ماموریت نظامی در افغانستان و عراق دست به خودکشی میزنند. بنابر گزارش سایت خبری ”ذیلی میل“ تنها در سال ۲۰۱۲ از ماه جنوری الی سپتامبر ۲۴۷ سرباز امریکایی خودکشی کرده و گفته که تلفات ناشی از خودکشی بیشتر از تلفات میدان جنگ است.

امروز در هر گوشه و کنار جهان سازمانها و کمیته های ضد جنگ وجود دارند که علیه جرایم جنگی و مستند سازی آن کار می کنند و خواهان توقف جنگ و برگشت عساکر به خانه هایشان هستند.

هر انسان شریف مالا مال از خشم و تنفر می شود وقتی وجدان بیدار این جمع سربازان مبارز و شرافتمند را با به اصطلاح تحلیلگران و روشنفکران آلوده فکر و خاین افغانستان مقایسه کند که با تمام چشم پارگی بیشمارانه ای حلقه غلامی اشغالگران را به گردن خود کرده حضور امریکا و ناتو را در افغانستان موهبتی برای مردم ما تبلیغ می کنند و بر جنایات و نیرنگهای آنان چشم می پوشند.

نویسنده: منان

ویرانگر «شیرپور» مدافع آثار تاریخی کشور شده نمی‌تواند



به تاریخ ۲۵ عقرب ۱۳۹۱ خبر آغاز کار بازسازی ارگ جیل السراج و محفلی که بدین مناسبت در آنجا دایر شده بود، از طریق رسانه ها پخش شد. درین محفل علاوه بر مخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ، جمعی از سران و قومندانان جمعیت اسلامی به شمول بصیرسالنگی والی کنونی پروان شرکت داشتند و هرکدام از علاقمندی شان به آثار باستانی و بناهای تاریخی کشور سخنپرازی کردند.

بصیر سالنگی از قومندانان شورای نظار به رهبری احمدشاه مسعود، از چهره های منفوری است که در زمان انتصابش به صفت قوماندان امنیه کابل، به مشوره جهادی های مشهور و در

رأس فهمیم خان و خانواده اش سر از پا نشناخته و به رسم غارتگرانی چون چنگیز و هلاکو با وحشت به تاریخ ۱۳ سنبله ۱۳۸۲ همراه با علی احمد جلالی وزیر داخله وقت به «شیرپور» یورش بردند و کاشانه مردم مظلومی را که در جنگ های تنظیمی به آنجا متواری و مسکن گزین شده بودند، ویران و زنان کودکان شان را با بیرحمی بیرون راندند. آنان با بلدوزر تمامی بنا های تاریخی را نابود نموده ساحه را برای چورکان شان آماده کردند.

عطش سیری ناپذیر غاصبین جهادی سبب شد تا این محل تاریخی همانند موزیم کابل که توسط تنظیم های جهادی تاراج گردید و آثار آن به باند های مافیایی بفروش رسانیده شد، از گزند تاراج

درامان نماند. فعلا در شیرپور از آن قلعه های تاریخی خبری نیست و دزدان جهادی همدست با تکنوکراتهای خاین پول حرام حاصل از مزدوری به امریکا و رشوه و قاچاق مواد مخدر را به کار انداخته قصر های مجللی اعمار نموده اند. حتی مطبوعات غربی از این قصر ها تحت نام "قصر های مواد مخدر" نام برده اند.

تنظیمی های یغماگر با اشغال کشور توسط ناتو و امریکا سوار بر اریکه قدرت در کنار دیگر غارتگری هایشان، "شیرپور" آن مهد تاریخی و یادگار شیر بچه های شهید کابل و غازیان جنگ ضد انگلیسی را نابود ساختند چون ارزشی به تاریخ و فرهنگ ما قایل نیستند و فقط به جیب ها و شکم گندیده خود فکر می کنند. بی جهت نیست که عامه مردم نام "چورپور" یا "موش پور" را روی قصر ها و بنا هایی که بروی اجساد شهدای جنگ استقلال طلبانه ی مردم کابل اعمار شد، گذاشتند. لست توزیع نمرات شهرک "شیرپور" در روزنامه ها و مطبوعات تصویری وسیعا منتشر شد. کسانیکه در ویرانی قلعه نقش بارز داشتند، فهمیم، وابستگانش و سایر اراکین دولتی از جمله بصیر خان سالنگی قومندان امنیه وقت کابل را می توان برشمرد.

آفتاب را نمی توان با دو انگشت پنهان کرد، بصیر خان سالنگی که از سواد و فرهنگ و ادب ابتدائی بهره ای نبرده است بنام جهاد و وسیله ساختن دین با اکت و اداهای عوامفریبانه از تاریخ ارگ جبل السراج و مقاومت مردم دلیر جبل السراج در برابر تهاجم سلاطین جهانخوار حرف می زند. دروغگوی حافظه ندارد! او فراموش می کند که قلعه شیرپور با سابقه و ارزش والاتر از بنای ارگ جبل السراج، سمبول مقاومت در برابر انگلیس ها زیر نظر و به فرمان خودش به ویرانه و بعد به لانه جنایتکاران تبدیل شد، پس چگونه می توان به ادعا های دروغین او در مورد ارج گذاری به آثار باستانی وطن باور نمود درحالیکه خودش گوی سبقت را از ویرانگران آثار تاریخی ربوده است.

بعید نیست آقای سالنگی با پولی که از توزیع زمین های شهرک گلغندی و اینک از جمع آوری اعانه به نام ارگ جبل السراج اندوخته است، هدایایی نثار آقای رهین این وزیر سازشکار و بی خاصیت کرده باشد که اینگونه بدون عار به درگاه یک جنایتکار می رود. نفرین بر آنانی که بنام جهاد مردم افغانستان و خون های بی حسابی که در جنگ ضد روسی ریخته شد معامله نموده، دکان و حساب باز کردند و به هر آنچه که خیانت و جنایت است دست یازیدند.

البته زمین دزدی بصیر سالنگی و دیگر دزدان جنگسالار داستان طولانی و دردناک دارد. اینان با استفاده از تفنگ و مقام شان تا توانستند چور و زورگیری نمودند. روزنامه «هشت صبح» به تاریخ ۲۸ سرطان ۱۳۹۰ به یک نمونه دیگر آن اشاره ای دارد:

«مسوولین ریاست ناحیه چهارم شهر کابل می گویند که آقای بصیر سالنگی والی ولایت پروان، در مربوطات این ناحیه با استفاده از قدرت دولتی و رنجرهای پولیس، یک ساحه ی سبز را که در نزدیکی بادام باغ قرار دارد، غصب کرده است. این ساحه در سرکی که از جانب کارته پروان به بادام باغ می رود، جوار تانک تیل نزدیک خانه های رهایشی قرار دارد که به گفته مسوولین این ریاست با وجود تقاضاهای مکرر آنان از آقای سالنگی به خاطر توقف کار احاطه این ساحه، افراد او شبانه به این ساحه می آیند و اطراف آن را احاطه می کنند. انجنیر محمد انور اصولی رئیس ناحیه چهارم شهر کابل می گوید: "ساحه ای را که آقای بصیر سالنگی در کنار خانه ی خودش در نزدیک بادام باغ احاطه کرده است، ساحه ی سبز می باشد."

بصیر سالنگی ها، عطا محمدها، یاسینی ها، قانونی ها، عبدالله ها، سیاف ها، گلبدین ها، خلیلی ها و سایر جنایتکاران ساخت ایران، پاکستان، عربستان، امریکا و انگلیس اند که به دهل باداران و بخاطر منافع خود ملاق می زنند. شخصیت های پوشالی می توانند چند صباحی در اغوای مردم موفق گردند ولی هرگز قادر نخواهند بود که تکامل تاریخ را سد و برای همیش در مسند قدرت باقی بمانند. روزی خواهد رسید که کاخ های ستم اینان به نفع ملت مصادره شوند و سرمایه های حرام و بادآورده از حلقوم خود و خانواده شان بیرون شود.

ترجمه از منابع بیرونی

صدایی برای صلح در افغانستان: «به این جنگ جنایتکارانه پایان دهید»

منبع: «کامن دریمز»، ۱۰ جنوری ۲۰۱۳
نویسنده: جون کیولی | مترجم: شبیر احمد

ملالی جویا علیه یک دهه جنگ، اشغال و تبلیغات برمی خیزد

ملالی جویا برای امریکا، ناتو و رهبران افغان یک پیام ساده دارد: بیرون شوید. او به امریکا و دیگر کشورهای غربی می گوید که از کشورش «بیرون شوند». و او به جنگسالاران، طالبان و بنیادگرایانی که دولت بر سر اقتدار را گردانندگی می کنند می گوید که از سر راه یک آینده صلح آمیز و شکوفا برای افغانهای عام کنار روند.

درحالیکه رییس جمهور حامد کرزی آماده می شود که با باراک اوباما ملاقات نماید و با نزدیک شدن ۲۰۱۴ گمانه زنی ها در باره نقش آینده امریکا رویه روشن شدن است، یکی از حامیان پیشواز صلح در افغانستان به باشندگان امریکا -آنانی که بیزاری شان از جنگ رو به افزایش است- پیامی دارد که ندرتا به گوش می رسد: افغانها خود در میان یک قدرت اشغالگر و دولت فاسد گیر افتاده اند، از جنگ، کشتار و نابودی حقوق و آرزوهایشان به جان آمده اند.

«ما از این به اصطلاح «دست همکاری» امریکا و ناتو که برای توجیه اشغال به کار گرفته میشود، به تنگ آمده ایم.» این را ملالی جویا در مصاحبه مفصلی با الیزا راسباخ گفته که به روز پنجشنبه در «کامن دریمز» انتشار یافته است.

جویا که به مثابه جوانترین عضو زن پارلمان افغانستان در ۲۰۰۵ به شهرت جهانی رسید، می گوید جنگی به رهبری امریکا در افغانستان که «تحت شعار دروغین حقوق بشر و دموکراسی به راه افتیده»

بسیار طولانی شده و آنچه اکثر افغانها خواستارش اند خروج کامل نیروهای امریکایی است تا افغانهای عام بتوانند وقار از دست رفته شانرا احیا کرده خود به حل مشکلات شان بپردازند.
در ارتباط به ملاقات اواما و کرزی، جويا به راسباخ توضیح می دهد که هر پیمانی که در واشنگتن بین این دو صورت گیرد، هیچ نقشی در بهبود زندگی اکثریت افغانها نخواهد داشت.
او می گوید:



پوستر از سایت «کمیتة دفاع از ملالی جويا»

«کرزی و اواما روی خطوط کلی معاهده‌ای برای قانونی ساختن پایگاه های دائمی امریکا در افغانستان کار می کنند. ولی تا زمانی که پایگاه های نظامی خارجی در کشور ما موجود باشند، ما از استقلال محروم خواهیم بود. و وقتی استقلال نداشته باشیم، هیچ چیزی نداریم و تمامی حرفها در باره دموکراسی، حقوق بشر و حقوق زنان یک طنز خواهند بود.»
جويا علاوه می کند که تا جاییکه به دولت امریکا مربوط می شود،

«خوشبختی مردم افغانستان برایش هیچ ارزشی ندارد.»

«تخبگان امریکا فقط یک ثبات نسبی می خواهند تا بتوانند به اشغال ادامه داده و پایگاه های نظامی شان را در افغانستان بدون دردسر زیادی نگهدارند. اگر «ثبات» با قدرتمند شدن بدترین دشمنان مردم افغانستان بدست آید، آنان حاضرند چنین کنند. هر چند برنامه امریکا برای مداخله و کنترل افغانستان بعد از یازدهم سپتامبر آغاز نشد، این امر به چندین دهه قبل بر می گردد.»

در باره داستانی که در امریکا و سایر جاها تکرار می شود که جويا با خروج تمامی نیروهای ناتو، افغانستان به سوی هرج و مرج کشانیده خواهد شد، جويا این فرضیه را بلادرنگ رد می کند. وقتی در باره امکان یک جنگ داخلی پرسیده شد، توضیح داد:

«جنگ داخلی قبلا جریان دارد، یک جنگ داخلی خطرناک. اگر نیروهای خارجی باشند یا بیرون شوند، جنگ ادامه خواهد داشت. حضور نیروهای خارجی تنها مبارزه ما برای عدالت را مشکلتر می سازد چون اشغالگران، جنگسالاران مرتجع را نیرومند تر می سازند و حال به تقویت طالبان نیز می پردازند.»

چنانچه تعداد زیادی از کارشناسان ادعا می‌کنند، اشغالگران خود باعث کمک، تقویت و حمایت نیروهای در حال محاصره طالبان می‌شوند.
«اگر این نیروها صادقانه بیرون شوند، کمر تروریست‌ها خواهد شکست.» جویا می‌گوید:

«ما از این به اصطلاح «دست همکاری» امریکا و ناتو که برای توجیه اشغال به کار گرفته می‌شود، به تنگ آمده ایم. مادر و پدر تمامی این فجایع خود اشغال و حمایت امریکا و ناتو از قاتلان مردم می‌باشد. وقتی اشغالگران بیرون شوند، بنیادگرایان ناتوان خواهند شد. اینان هیچ جایی در قلوب مردم ندارند و ستون فقرات شان خواهد شکست. اگر امریکا به کمک اش به تروریست‌ها و قاتلان پایان بخشد، دیگر آنان در موقعیتی نخواهند بود که دست به جنگ داخلی زده، افغانستان را مثل دهه نود میلادی ویران نمایند.»

وقتی در باره مسئله تحفظ حقوق زنان که معمولا به مثابه سندی نقل می‌شود پرسیده شد، جویا بیکبار دیگر علیه این حکایت که اشغال امریکا یک پیشرفت مثبت به آزادی‌های زنان بوده، موضع گرفت.
او می‌گوید:

«وضعیت زنان در افغانستان یک بهانه برای امریکا و ناتو بود تا کشور ما را مورد تجاوز قرار دهند. ولی این روشن بود که آنان به خاطر زنان نمی‌جنگند، چون جنگسالاران مرتجعی را بر قدرت نصب کردند که دشمنان قسم خورده زنان اند.»
در باره اعضای دولت بر سر اقتدار که جویا معمولا به سادگی از آنان منحيث «جنگسالاران» نام می‌برد گفت، این مردان «همانند طالبان زن ستیز اند و حقوق زنان را در افغانستان نمی‌خواهند. چند زن بنیادگرایی نمایشی که لباسهای زیبا بر تن می‌کنند نباید باعث فریب مردم گردند.»

اما ژرفترین پیام او احتمالا ساده ترین آنست. مردم عام کاملا از جنگ، کشتار و ویرانی به بینی رسیده اند. او به راسباخ می‌گوید:

«مردم افغانستان بیزار اند. آنان به علت وحشیگری‌ها و بیرحمی‌ای که طی یک دهه گذشته تجربه کرده اند، دیگر به هیچ صورت بنیادگرایی و اشغال برایشان قابل قبول نیست. حال، تمایل بیشتری به سمت ایده‌های مترقی و سازمانهای دموکراتیک موجود است. با گذشت زمان، من به ظهور یک آلترناتیو قوی مدافع عدالت در افغانستان امیدوار هستم. ایالات متحده امریکا مانع اصلی در راه رشد اینچنین نیروی دموکراتیک است.»

بعضی مردم فریب شعار ضدامپریالیستی طالبان را خورده اند، تعلیم و تربیه در واقع کلیدی برای زدودن اینهمه بدبختی‌ها و جهالت است. من به یاد دارم که روزی در کابل یک نفر به من زنگ زد و گفت: «خواهرم، من در کوه به سر می‌برم و با تو موافقم. تو علیه اشغالگران هستی، تو علیه جنگسالاران هستی. اما من به طالبان رجوع کردم تا از جنگسالاران انتقام بگیرم.» او در تلفن داستان طولانی‌ای را به من تعریف نمود. من برایش گفتم «لطفا از کوه پایین بیا. با طالبان همراهی مکن. رفتن با یک تروریست برای گرفتن انتقام از تروریست دیگر بی‌معنی می‌باشد. آنان ترا فریب می‌دهند.» او پاسخ داد: «بلی، من با تو موافق هستم، اما برای من راه دیگری موجود نبود.» و من با او به بحث رفتم. این بخش مهمی از نقش فعالان دموکراسی خواه را نشان می‌دهد.

وقتی زنان خواندن و نوشتن را یاد بگیرند، اکثرا به فعالان خارق‌العاده‌ای مبدل می‌شوند و

این زنان شجاع پروژه ها و سازمان هایی را رهبری می کنند که واقعا برای حقوق زنان و بشر کار می کنند، مانند راوا، اوپاک، انجمن اجتماعی دادخواهان افغان و چندتای دیگری که من می شناسم و مدافع عدالت اند. حال حتی زنان به جاده ها برآمده دست به تظاهرات می زنند، آنان برقع بر تن کرده علیه امریکا و ناتو و همچنان بنیادگرایان اسلامی دست به مقاومت می زنند. این یک نمونه مثبت و مایه امیدواری به شمار می رود. در تاریخ افغانستان، ما هیچگاهی اینچنین فعالیت ها توسط زنان را ندیده بودیم.

در نقاط مختلف افغانستان اعتراضات هرچند کوچکی راه می افتند. در کابل، جلال آباد، هلمند و فراه و مناطق فراوان دیگر، و برای نخستین بار زنان نیز به این اعتراضات می پیوندند. من امیدوارم که با گذشت زمان همانند کشورها عربی یک جنبش وسیع در افغانستان راه افتد. این زمانی را در بر خواهد گرفت.

همانگونه که نویسنده بزرگ آلمانی برتولت برشت گفته: «آنانی که مبارزه می کنند شاید بازنده شوند، اما آنانی که مبارزه نمی کنند قبلا بازنده اند.»

و بالاخره وقتی از او سوال شده که پیامش را مستقیما به رهبران سیاسی امریکا و دیگر کشورهای غربی که در تحرکات نظامی جاری ناتو در افغانستان دخیل اند برساند، جوبا بدون تعارف حرف زد:

«هرچه زودتر به جنگ جنایتکارانه در کشور من پایان دهید. جنگ شما که تحت شعار گول زننده حقوق بشر و دموکراسی راه افتید، در واقع جنگی علیه مردم فقیر افغانستان است. شما نه تنها نسبت به مردم افغانستان خائن هستید که به مردم خود نیز خیانت روا داشتید. شما از جیب های مردم نادار امریکا و اروپا دزدیدید و میلیاردها دالر را در کشتن و غارتگری به هدر دادید تا منافع یک اقلیت کوچک نخبه را پاسبانی کنید. شما ماشین عظیم جنگی و تبلیغاتی در دست دارید که دروغ هایتان را تحمیل نمایید. اما وجدان جهان، که تعداد زیادی از عساکر پیشین ضد جنگ را شامل می شود، علیه تان می باشد و شما با هیچ وسیله ای قادر به واژگونی آن نخواهید بود. بنا ماشین جنگی شما محکوم به فناست و مردم رنجبر جهان برنده خواهند بود.»

نویسنده: فرزاد

«گزارش بحران کابل بانک» سند خیانت حکام فاسد

حامد کرزی در سخنرانی ای به مناسبت روز جهانی مبارزه با فساد به تاریخ ۲ جدی ۱۳۹۱ گفت:

«فساد در افغانستان یک حقیقت است و یک حقیقت تلخ است، قسمتی از این فساد که در ادارات ماست و فساد خورد است، رشوت است، از خود ماست قسمتی دیگر فساد که فساد بزرگ است و به صدها میلیون دالر است او از ما نیست.»



او چپاول چندین میلیون دالری و زمین دزدی های وسیع خانواده خودش و ارگ نشینان دگر چون کریم خلیلی و قسیم فهیم را «فساد خورد» نامیده و عملا به آنان براءت می دهد. وقتی غارت چندصد میلیون دالری از نظر کرزی «فساد خورد» باشد، معلوم نیست فساد های در سطح بیرون از دولت که کرزی آنها «فساد بزرگ» می داند چه ارقام وحشتناکی را احتوا می کند که تا حال او و دولتش آنها را به ملت فاش نکرده اند.

مردم افغانستان تنها از روی چپاول حدود یک میلیارد دالر در «کابل بانک» که برادرش محمود کرزی و برادر معاونش حسین فهیم شامل آن اند به دروغین بودن اظهارات کرزی پی برده اند. اگر حمایت آقای کرزی و معاونش از برادران دزد شان نمی بود، باید این دو در پشت میله های زندان می بودند اما دیده می شود که در دوسیه بحران کابل بانک حتی نامی از دزدان اصلی برده نمی شود. در «گزارش بحران کابل بانک» که اخیرا از جانب «کمیته مستقل مشترک نظارت و ارزیابی مبارزه با فساد اداری» در ۱۰۴ صفحه انتشار یافته است هرچند واضحا معلوم می شود که به بخش هایی از حقایق پرده انداخته شده و از جمله نام هیچ یک از دزدان کلان برده نشده است، اما بعضی حقایق دردناک این بزرگترین کلاهبرداری مالی در تاریخ افغانستان درج گردیده است. با مرور این گزارش می شود به وضوح دست باز مافیای اقتصادی را در تار و پود دستگاه پوشالی کرزی دید و دریافت که با چی شیوه های نیرنگی داشته های ملت را غارت نموده به خارج انتقال می دهند.

«بعد از اینکه کابل بانک تحت متولیت قرار گرفت، کشف گردید که بیشتر از ۹۲ فیصد کتاب قرضه بانک یا ۸۶۱ میلیون دالر به نوزده تن افراد و تجارتهای وابسته صادر شده که نفع آن به جیب دوازده تن واریز می شود.»

درحالیکه باید متهمان این خیانت، محاکمه و جزا داده می شدند، کرزی شخصا بصورت غیرقانونی در حمل ۱۳۹۱ طی فرمانی به آنانی که قروض را می پردازند معافیت از محاکمه و بخشایش سود را اعلام نمود. این در حالیست که تنها سود حاصله از این مبالغ کلان به دهها میلیون دالر می رسد که کرزی هرگز حق نداشت آنها را به کسی ببخشد. بخش دیگر و تکاندهنده گزارش: درحالیکه متهمان اصلی دغلبازی کابل بانک آزاد میخرامند، وزارت مالیه با امضای تفاهمنامه ای با «د افغانستان بانک»، وعده سپرده که پولهای به غارت رفته «کابل بانک» را طی هشت

درحالیکه باید متهمان این خیانت، محاکمه و جزا داده می شدند، کرزی شخصا بصورت غیرقانونی در حمل ۱۳۹۱ طی فرمانی به آنانی که قروض را می پردازند معافیت از محاکمه و بخشایش سود را اعلام نمود.

سال آینده از بودجه ملت پرداخت نماید. اولین قسط این پول به مبلغ ۵۱ میلیون دالر در بودجه سال جاری اجرا گردید که پارلمان فاسد نیز به آرامی به این بودجه رای مثبت داد. در آخرین تحلیل دولت کرزی پولی را که باید به خاطر تعلیم و تربیه و صحت و پروژه های رفاهی مردم به مصرف می رساند، به جیب چند خاین ملی واریز نمود. این مردم بیچاره افغانستان بودند و هستند که بار دزدی سازمان یافته مافیای کابل بانک و سایر تظاولگری های بی مرز را متقبل می شوند.

این گزارش به کمک های چندین میلیونی کابل بانک به سیاستمداران افغان البته بدون ذکر نامشان اشاره دارد. از جمله نه عشار شش میلیون دالر «به زعامت افراد دخیل در سیاست» را شخص فرنود تصدیق نموده و گفته شده که «هفت شخص وجود دارند که از بانک مبلغ سه عشاریه یک

میلیون دالر مقروضند ولی به خاطر موقعیت های سیاسی شان هیچ اقدامی مبنی بر حصول این قروض صورت نگرفته است.» در ضمن «افراد متعدد دخیل در سیاست پرداخت های نقدی بلاعوض از جانب رییس اسبق اجرایی فقط از روی حسن نیت و ساختن متحدین سیاسی دریافت نموده اند.»

این بولهای که گزارش از آن منجیت «کمک بلاعوض» یاد کرده در واقع رشوه هایی بوده که به مقامات مهم و از جمله مسئولین د افغانستان بانک پرداخت گردیده تا در برابر تقلب های گسترده کابل بانک سکوت نموده و در همین حالت رتبه اعتبار بانک را بالا ببرند. شخص قدیر فطرت رییس وقت «د افغانستان بانک» یکی از متهمان این خیانت ملی است که فعلا در پناه اربابان امریکایی اش در آنکشور با دالر های حرام عیاشی دارد. گزارش یادشده دولت افغانستان را محکوم می کند که در دستگیری و برگرداندن فطرت به افغانستان تلاش جدی به خرج نمی دهد.

«وال استریت ژورنال» در گزارشی به تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ نوشت که مقامات افغان با گرفتن رشوه از کابل بانک جلو بازرسی دقیق آنرا گرفتند که منجر به تقلب و سقوط بانک گردید. این روزنامه به نقل از مقامات افغان و امریکایی نوشت:

«در میان کسانی که مظنون به گرفتن پول از کابل بانک اند، عمر زاخیلوال وزیر مالیه، فاروق وردک وزیر تعلیم و تربیه و حنیف اتمر وزیر داخله قبلی شامل اند.»

گزارش بحران کابل بانک در ارتباط به قدیر فطرت می نویسد:

«رئیس سابق د افغانستان بانک و معاون اول رییس اسبق مظنون به تسهیل، اخفا و خودداری عمدی از جلوگیری جرایم اختلاس، جعل و تطهیر پول بودند. همچنان آنها مظنون به بازداشتن اداره عالی نظارت در اجرای تحقیقات از طریق اراده گزارشات منحرف کننده و ارائه نادرست حقایق به منظور گمراه نمودن مقامات عالیترتبه میباشند. آنها همچنان به سهل انگاری در تحقیق سوابق تعلیمی، اجتماعی و مسلکی رئیس اسبق اجرایی کابل بانک و ادارات نظارتی در مطابقت با قانون اند.»

بنابر گزارش، شیرخان فرنود در حالی جواز کابل بانک را از د افغانستان بانک دریافت نمود که قبلا «در روسیه به خاطر بانکداری غیرقانونی، تطهیر پول، خریداری ملکیت به اهداف غیرقانونی و تنظیم یک اتحادیه جنایتکاران تحت جلب قرار داشت» و دولت روسیه انتریول کابل را نیز در جریان قرار داده بود.

در اواخر نوامبر ۲۰۱۲، شرکت کرول اسوشیتس از بازرسی مستقلی که از کابل بانک به عمل آورده گزارشی منتشر نمود. درین گزارش گفته شده که «چند سیاستمدار ارشد افغان از بحران کابل بانک سود بردند.»

این گزارش می افزاید که قسمت اعظم قرضه ها تنها به ۱۹ فرد یا شرکت داده شده بود. بازرسان این شرکت ۱۱۴ مهر را یافتند که گردانندگان کابل بانک برای قانونی جلوه دادن اسناد جعلی چندین شرکت دروغین از آنها استفاده می کردند. درین گزارش از محمود کرزی برادر رییس جمهور نیز نام برده شده است که قرضه های غیرقانونی بدست آورده است. حسین فهیم نیز از جمله شرکای کابل بانک بود که قرضه ها را تا کنون بازپرداخت نکرده است.

«نیویارک تایمز» در مقاله ای به تاریخ ۲۸ نوامبر ۲۰۱۲ نوشت:

«مداخله های ریاست جمهوری باعث شده که تلاشها برای حل تقلب عظیم در کابل بانک مختل گردند. حامد کرزی و جمع کوچکی از بلند پایه ترین دستیارانش به سارنوالان دیکته

می کنند که علیه کی باید اقامه دعوا صورت گیرد و چه کسی معاف گردد.»

در محکمه اختصاصی کابل بانک، شیرخان فرنود فاش نمود:

«از نظر من چهار بازیگر در بحرانی ساختن کابل بانک دست دارند، اول حاجی حسین فهیم، دوم خلیل الله فیروزی، سوم سارنوالی و چهارم خود رئیس جمهور کرزی من واضح و بدون ترس می گویم اول حاجی حسین فهیم برادر مارشال محمد قسیم فهیم ۱۷۸ میلیون دالر از بانک گرفته است.»

فرنود به محکمه گفت بیست میلیون دالر از پولهای گم شده در پیکارهای انتخابات حامد کرزی به مصرف رسیده اند. در ضمن ادعا نمود که به وزیر مالیه عمر زاخیلوال نیز پول پرداخت شده است. او با اشاره به خلیل فیروزی گفت:

«از این پول ها دولک دالر به عمر زاخیلوال دادی که حاضر هستم ثابت کنم و هشت لک هم به داوودزی.»

بحران «کابل بانک» اوج چپاولگری در دستگاه فاسد و حاکم را می رساند و از آنجاییکه دولت هنوز هم در برابر این خیانت بزرگ از معامله گری کارگرفته دست مظنونین اصلی را باز گذاشته، احتمال تکرار اینچنین خیانتها در سایر بانکها و ادارات مالی کشور شدیداً ممکن است که بازهم مردم مظلوم افغانستان متضررین اصلی یک چنین دغلبازی خواهند بود.



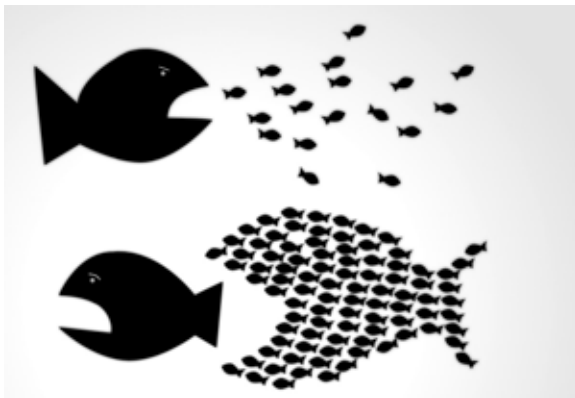
«وال استریت ژورنال»، ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱:

«در میان کسانی که مظنون به گرفتن پول از کابل بانک اند، عمر زاخیلوال وزیر مالیه، فاروق وردک وزیر معارف و حنیف اتمر وزیر داخله قبلی شامل اند.»

لیکونی: احمد فولاد

سرود: متحد خلک به هیڅکله ماته ونه خوري

متحد خلک به هیڅکله ماته ونه خوري
وطن یو موټی کیږي، له شماله تر جنوبه راپاخیږي
پاخیږه او سرود ووايه، موږ بريالي کیږو
د پیوستون جنډې په څپیدو دي



آزادي غوښتونکي سرودونه، د خلکو اعتراضې غورځنگونه د بې عدالتۍ او ستم پر وړاندې مبارزې ته پیاوړي کوي او هڅوي، چې د دغه سرودونو څخه یو «متحد خلک به هیڅکله ماته ونه خوري» (El pueblo unido jamás sera vencido) هغه سرود دی چې د څلورو لسیزو په تیریدو سره بیا هم د آزادی او په وطن مینو مبارزینو په زړه کې ځانگړی ځای لري او د سیاسي مقاومت بڼه یې ځانته غوره کړې ده.

دا سرود د پومبني ځل لپاره یو شیلیایي شاعر او سندري جوړونکي «سرجیو اورتگا» (Sergio Ortega) لخوا په ۱۹۷۳ کال کې د سالوادور آلنده ډموکراتیکې واکمنۍ پر مهال د واټیز شعر څخه د الهام په اخیستلو جوړ شو. اورتگا؛ دا سندره د دوو ورځو په اوږدو کې

جوړه كړه او د اول ځل لپاره د كيلاپايون ډلې؛ د نامتو سندرې جوړونكي او ترانه ويونكي ويكتور خارا په ملگرتيا په يو ستر كنسرت كې اجرا كړه.

ډيرى كړنې تل پاتې او اغيزمنډې وي، لامل يې هم څرگند دى، چې د زړه آواز په زړونو خور لگي. هغه مينه او ليوالتيا، چې دا سرودونه يې هغه وخت رامنځته كړي، په تل پاتې كارنامو يې بدل كړل او وروسته له هغې هر كال د اوريدلو او د اړيكو ټينگولو وړتيا لري. دا سرود د اجرا كيدو څخه څو مياشې وروسته د همدې كال سپتمبر په يولسمه، كله چې جنرال آغوستو پينوشه د امريكا پرمټ د نظامي کودتا د لارې د سالوادور ولسي دولت رانسكور كړو. د پينوشه په ديكتاتورۍ كې په شيلې كې د دغه سرود په وييلو بنديز ولگيد. ليكن د نړۍ په گڼو هيوادونو كې دغې سرود پراختيا پيدا كړه او ډير خلك يې يووالي او سياسي مبارزې ته را وهڅول.

په ايران كې د ايران محصلينو نړيوال كنفرانسيون هم له دغه سرود څخه په الهام اخيستې د ۱۳۵۷ انقلاب په لړ كې د «بر پاخيز» (را پاخه) سرود اجرا كړ، چې د انقلاب د دورې د غښتلي او مشهور سرود بڼه يې خپله كړه. دوه كاله وروسته دغه سرود د خپل چپي شعر له امله په ايران كې منع شو، ليكن څو كاله مخكې د اوكرين خلكو په خپلو لاريونونو كې د همدې سرود د روسي نسخې څخه كار واخيست.

او په افغانستان كې هم په همدې كمپوز په دري ژبه «د افغانستان د ښځو انقلابي ټولنې» (راوا) لخوا د «خورشيدى آزادى، طلوع كن در سياهى» په نوم سرود خپور كړ. دا مهال يو ځل بيا په نړۍ او په ځانگړي توگه په عربي هيوادونو كې د پاڅون خپې را پورته شوي او د انقلاب نعرې وهل كيږي، نو د دې سرود اړتيا لا ډيره بريښي. دا سرود مخكې له دې څخه په نړيواله كچه په ډيرو سايتونو او وبلاگونو كې په مختلفو ژبو، لكه هسپانوي، انگليسي، روسي، فارسي او ... داسې نورو ژبو باندې ژباړل شوى و، ليكن په پښتو ژبه د لومړي ځل لپاره په دې مطلب كې تاسې ته وړاندې كيږي.



متحد خلك به هيڅكله ماته ونه خوري
متحد خلك به هيڅكله ماته ونه خوري
پاڅيره او سرود ووايه، مور، بريالي كيږو
د پيوستون جنډې په خپيدو دي
او په لاريون كې ته له ما سره يو كيږى
نو سرود او خپانده بيرغ به دې اوگورى
د سباوون رڼا
د ژوند كولو خبر راكوي
پاڅيره او مبارزه وكړه
خلك به بريالي كيږي

راتلونکي ژوند به ښه وي
د خپلو نیکمرغيو لپاره
د زرگونو جنگياليو غږ به راوچت شي
ووايه د آزادۍ سرود
په ارادې سره وطن به بريالي کيږي
او اوس خلک پاڅيدلي، په لوړ اواز وايي: مخ پروراندې مخ پروراندې
متحد خلک به هيڅکله ماته ونه خوري
متحد خلک به هيڅکله ماته ونه خوري
وطن يو موټی کيږي، له شماله تر جنوبه راپاڅيږي
د مالگې له کانونو جنوب تر ځنگلونو
په هيواد کې د کار او مبارزې يووالی رانغاړي
قدمونه يې له راتلونکې خبر را کوي
پاڅيره سرود ووايه، خلک بريالي کيږي
اوس په ميليونونو خلک حقيقت څرگنده وي
عدالت او پوهه پر لاس، پولادي لښکر په خوتيدو دی
په چټکتيا او بې ډارۍ ښځې له کارگرو سره يو کيږي



سرجيو اورنگا

نویسنده: واحد منصوری

بازهم چانه زنی برای ازدیاد معاشات دالری مقامات

حکومت طرح تازه قانون ازدیاد معاشات و امتیازات مقامات عالیرتبه دولتی را جهت تصویب به پارلمان فرستاد. چند ماه پیش از فرستادن این طرح به پارلمان، کرزی طرحی را رد کرد که بر بنیاد آن برای معلولین و ورثه شهدا پنج هزار افغانی معاش ماهانه در نظر گرفته شده بود!!

در این طرح معاشات ماهانه چنین در نظر گرفته شده است:

- برای رئیس جمهور ۴۸۷ هزار افغانی
- برای معاونان ریاست جمهوری ۲۷۶ هزار افغانی
- برای وزیر، مشاور، امنیت ملی و لوی سارنوال ۱۹۵ هزار افغانی
- برای روسای نهادهای مستقل از ۱۶۲ هزار تا ۱۳۰ هزار افغانی
- برای معینان وزارت ها ۱۲۶ هزار افغانی
- برای وزیر مشاوران ۱۳۰ هزار افغانی
- برای روسای شورای ملی ۲۲۷ هزار
- برای معاونان شورای ملی ۱۶۲ هزار افغانی
- برای منشی ها ۱۵۶ هزار افغانی
- برای سایر اعضای شورای ملی ۱۵۱ هزار افغانی
- برای رئیس ستره محکمه ۲۲۷ هزار افغانی
- برای سایر اعضای ستره محکمه ۱۹۵ هزار افغانی
- برای والی ولایت های درجه اول ۹۷۵۰۰ افغانی
- برای والی ولایت های درجه دوم ۸۱۰۰۰ افغانی
- برای والی ولایت های درجه سوم ۶۵۰۰۰ افغانی





در حالیکه میلیون‌ها خانواده بی‌بضاعت در زمستان سرد کودکان شانرا برای کارهای شاق می‌فرستند تا از گرسنگی نمیرند، اما حکام ضد مردمی و فاسد تنها به فکر جیب و شکم خود اند و از حق ملت دزدی کرده به سرمایه خود می‌افزایند.

زیر بال باداران خارجی شان بروند و با دالر های بادآورده در اثر خیانت به ملت عیاشی کنند. زمانیکه طرح تازه حکومت روی میز اعضای ولسی جرگه قرار گرفت، طبق معمول اکثریت اعضا قبل از آنکه به فکر رد و یا تصویب این طرح شوند زمینه را برای افزایش امتیازات خود مساعد دیده یک بار دیگر چانه زنی برای معاشات خود را آغاز نمودند.

مار های خفته در آستین مردم گاهی خود بخشی می‌کنند و با تصویب قانون جنایت های خود را می‌بخشند و گاهی هم برای آسودگی خود پاسپورت سیاسی می‌گیرند و نمبر پلیت های "و-ج" و "م-ج" نصب می‌کنند. پاسپورت سیاسی برای کار و بار قاچاق هیرویین در خارج و نمبر پلیت های ویژه برای خود کامگی ها در داخل. معاشات دالری بلند، موتر های ضد گلوله، منازل و قصر های میلیون دالری، سفر های تفریحی به دوبی و پاریس و لندن و واشنگتن و دهها امتیاز دیگر همه برای رفاه وزرا و وکلا و روسای است که تکیه بر کرسی های بلند دولتی زده اند.

افزایش چهل درصدی حقوق اعضای پارلمان در افغانستان:

چندی قبل کمیسیون امتیازات و مصونیت ولسی جرگه فیصله کرد که باید امتیازات اعضای مجلس افزایش یابد. بر اساس این فیصله:

• شصت و هفت هزار و پنجصد افغانی تنها خرج دسترخوان هر عضو مجلس در نظر گرفته شده است.

- سی هزار افغانی کرایه منزل
- دوازده هزار افغانی برای روغنیا موتو
- هفت هزار افغانی برای مصرف تلفن

در این طرح برای رئیس جمهور حدود ده هزار دالر، معاونانش هر یک حدود پنج هزار دالر، رئیس و دیگر اعضای ستره محکمه هرکدام حدود چهار هزار دالر معاش پس از پایان دوره کاری شان نیز مشخص شده است. در کنار معاش، برای تمامی اینان خانه، امنیت، خدمات صحتی، موتر و پاسپورت سیاسی به صورت مادام‌العمر در نظر گرفته شده است.

گل رحمان قاضی، رئیس کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی در دفاع از این کیسه‌بری نوین مقامات از جیب ملت می‌گوید «تضمین آینده مقام ها، برای آرامش فکری آنها و برای جلوگیری از فساد اداری داشتن همچنین تضمینی ضروریست.» اما او به این حقیقت چشم می‌پوشد که این مقامات غرق در فساد هرکدام میلیون‌ها دالر در دوران حاکمیت خود از راه نامشروع به جیب زده اند و آینده شان از نظر اقتصادی کاملاً تضمین. اما از چیزی که اینان تضمین ندارند و هراس اند، تنفر و دادخواهی ملت است که شما با دادن پاسپورت سیاسی بعد از خدمت به اینان زمینه فرار از محاکمه را مهیا می‌کنید تا با خاطر آرام همانند صدیق چکری، قدیر فطرت، نادر آتش، زلمی حقانی و به

هم اکنون یک عضو پارلمان ماهوار یکصدو سی هزار افغانی معاش دریافت می کند که با افزایش چهل درصدی آن به درخواست کمیسیون امتیازات و مصونیت ولسی جرگه این رقم می شود یکصد و نود دو هزار افغانی.

کابینه و پارلمان در یازدهمین سال حکومت مافیایی کرزی پا لچ کرده اند تا آخرین شانزده پولی دخل دولت را به جیب زنند. در حالیکه مردم حتی مجبور شده اند تا کودکان دلبنده خود را به فروش برسانند تا از گرسنگی نمیرند.

برخی رسانه ها در افغانستان اخیرا گزارش دادند که یک خانواده در مزارشریف از فرط بینوایی مجبور به فروش کودک یک ساله خود در بدل ۱۳ هزار افغانی شد. همچنان همین گزارش ها حاکی از آن است که یک خانواده دیگر در چاریکار مرکز ولایت پروان کودک شش ماهه خود را در بدل هفت هزار افغانی به فروش رسانید. این خبر های تکان دهنده نهایت اوج بدبختی و بیچارگی افغانها در این کشور جنگ زده و فقیر را نشان می دهد. اما به قیمت فقر مردم مظلوم ماست که قدرتمندان بر سر اقتدار با گذشت هر روز چاقتر شده بر سرمایه های حرام شان افزود می گردد.

در برخی ولایت های افغانستان مردم زمستان سردی را پشت سر می گذرانند. برف در ولایت های بدخشان، ارزگان، دایکندی، غور و بادغیس راه های اکثر ولسوالی ها به مرکز این ولایت ها را مسدود کرده و مردم در گرسنگی بسر می برند.

همه روزه بر آمار شش میلیون بیکار که همین حکومت جنایت پرور آنرا ارایه کرده افزوده می شود. عاید روزانه چهارده میلیون افغان تنها صد افغانی یا معادل آن (دو دالر) است.

سه صد هزار کارمند رسمی دولت از چهار تا هجده هزار افغانی ماهوار معاش دریافت می کنند، معاشی که بخور نمیر است و حتی کرایه یک ماهه خانه هم نمی شود.

قیمت گاز، تیل، آرد و روغن به طور سرسام آور افزایش یافته و مردم دیگر توان خرید را از دست داده اند.

زندگی مردم را می توان تنها با گذراندن یک شب در کمپ هلمندی ها در منطقه چهارراهی قمبر کابل از نزدیک دید. هلمندی هاییکه چند سال می شود با دست خالی و شکم گرسنه انتظار کمک از این حکومت فاسد را دارند و روزی نیست که از طریق تلویزیون ها ناله شانرا به گوش کرزی و کابینه چپاولگرش نرسانند.

طرح افزایش معاشات از سوی کرزی در حالی به پارلمان می رود که هنوز ارگ نشینان، هم کاسه هایشان و باداران خارجی اینان حساب شصت میلیارد دالر کمک شده به افغانستان را نپرداخته اند. دولت مافیایی کرزی هنوز حساب میلیارد ها دالر عواید گمرک های افغانستان را نپرداخته و میلیارد ها دالر دیگر که به نام تکس و مالیه و تعرفه از انجو ها و موسسات داخلی و خارجی اخذ شده گم و غیب است.

اینجاست که باید ۹۹ فیصد مردم مظلوم برخیزند و حق شانرا از حلقوم ا فیصدی های ظالم بگیرند. تنها درینصورت است که حق به حقدار می رسد و وطن ما می تواند از شر شکم گنده هایی که سیلی ناپذیر شیره ملت را می مکند رهایی یابد.

از سایت های دیگر

پنج مشکل در راه نوشتن حقیقت

نویسنده: برتولت برشت | مترجم: مصطفی رحیمی

امروز نویسنده‌ای که بخواهد با دروغ و نادانی مبارزه کند و حقیقت را بنویسد باید دست کم با پنج مشکل درافتد. برای چنین نویسنده‌ای شجاعت^(۱) گفتن حقیقت لازم است، در حالی که حقیقت را همه جا خفه می‌کنند. هوشیاری باز شناختن حقیقت لازم است، در حالی که همه جا آن را پنهان می‌دارند. این هنر لازم است که از حقیقت سلاحی ساخته شود. نیروی تشخیص دادن و انتخاب کردن کسانی لازم است که حقیقت در دست آنان موثر و کاری واقع شود. و سرانجام بسیاری تدبیر لازم است تا حقیقت میان چنین مردمی گسترش یابد. این مشکلات برای کسانی که در حکومت فاشیستی چیز می‌نویسند عظیم است. عین این دشواری برای کسانی که از وطن رانده شده‌اند یا فرار کرده‌اند و برای کسانی که در دموکراسی‌های بورژوائی بسر می‌برند نیز وجود دارد.



طرح از «کتاب جمعه»

۱- شجاعت حقیقت گویی

این نکته که نویسنده باید حقیقت را بگوید، امری بدیهی به نظر می‌رسد. یعنی نویسنده باید نه بر حقیقت سرپوش گذارد و نه

خاموش بنشیند و نه هیچ چیزی بنویسد که مخالف حقیقت باشد. نویسنده نباید در برابر قدرتمندان سر فرود آورد، همچنان که نباید بی‌قدرتان را فریب دهد. طبیعتاً سر فرود نیابردن در برابر قدرتمندان بسیار دشوار است و فریب دادن بی‌قدرتان بسیار سودبخش. ناخوشایند بودن در دیده‌داریان، گذشتن از هرگونه دارایی است.

انصراف از مزد کاری که برای آدمی تدارک دیده‌اند، در نهایت، انصراف از خود کار است؛ و گذشتن از شهرتی که قدرتمندان نثار می‌کنند، غالباً گذشتن از هرگونه شهرت؛ و این‌ها نیاز به شجاعت دارد. معمولاً دوران اوج ستمکاری دورانی است که در آن، مسئله عظمت و آرمان به نحو چشمگیری مطرح است. در این دوران، هنگامی که با سر و صدای فراوان از «روح فداکاری» به عنوان فضیلت

اولی تجلیل می‌کنند، شجاعت لازم است تا نویسنده‌ای از مسائل کوچک و کم اهمیت مانند خوراک و مسکن کارگران سخن بگوید. و هنگامی که دهقانها را غرق در افتخار و نشان می‌کنند، دلاوری بسیار لازم است تا کسی از ماشینهای زراعتی و علوفه ارزان دم بزند و با این اقدام، کاری را که آن همه قرن افتخار می‌سازند سبک کند.

هنگامی که بلند گوها فریاد بر می‌آورند که شخص نادان بهتر از آدم فهمیده است دلاوری لازم است تا کسی بپرسد: برای چه کسی بهتر است؟ هنگامی که از نژادها و ملت‌های «آقا» و از نژادها و ملت‌های عقب مانده دم می‌زنند پرسیدن این که آیا علت نابسامانی‌های فاجعه آمیز، گرسنگی و جهل و جنگ نیست، نشانه دلیری است. و نیز دلیری لازم است برای گفتن حقیقت درباره خود، به هنگامی که انسان شکست خورده است. بسیاری از ستم‌دیگران بر اثر ستم نیروی باز شناختن خطای خود را از دست می

امروز نویسنده‌ای که بخواهد با دروغ و نادانی مبارزه کند و حقیقت را بنویسد باید دست کم با پنج مشکل درافتد. برای چنین نویسنده‌ای شجاعت گفتن حقیقت لازم است، در حالی که حقیقت را همه جا خفه می‌کنند. هوشیاری باز شناختن حقیقت لازم است، در حالی که همه جا آن را پنهان می‌دارند. این هنر لازم است که از حقیقت سلاحی ساخته شود. نیروی تشخیص دادن و انتخاب کردن کسانی لازم است که حقیقت در دست آنان موثر و کاری واقع شود. و سرانجام بسیاری تدبیر لازم است تا حقیقت میان چنین مردمی گسترش یابد. این مشکلات برای کسانی که در حکومت فاشیستی چیز می‌نویسند عظیم است.

دهند. به نظر اینان ستم کشیدن یعنی بد مطلق بودن. ستمکاران شیرند چون ستم می‌کنند. اینان، یعنی ستم‌دیدگان، بدان سبب که دارای فضایی بوده اند ستم دیده اند. اما باید گفت که این فضیلت‌ها، فضیلت‌هایی بوده است در هم شکسته، منکوب شده و به خاکستر ناتوانی نشسته، و بنابر این جز فضایی زبون، فضایی بد، فضایی ناپایدار و نا استوار نبوده است. زیرا پذیرفتنی نیست که به ضعف فضیلت حکم کنیم، همچنان که به رطوبت باران. باید شهادت گفتن این نکته را داشت که آدم‌های خوب به سبب فضایل خود مغلوب نشده اند، بلکه به سبب ضعف و ناتوانی خود شکست خورده اند. بدیهی است که باید حقیقت را گفت، اما در مبارزه با دروغ نباید از حقیقت، کلیتی مبهم و متعالی و چند پهلو ساخت. این کلیت مبهم و متعالی و چندپهلو خاص دروغ است. هنگامی که گفته می‌شود فلان کس حقیقت را گفت یعنی این که ابتدا عده‌ای یا بسیاری، حتی یک نفر کلیاتی مبهم به هم بافته اند، یا صاف و صریح دروغی گفته اند، اما او حقیقت را گفته است؛ یعنی چیزی که کار برد عملی دارد، عینی است و انکار ناپذیر است؛ درست چیزی که می‌بایست گفته شود.

در آن بخش از جهان که هنوز گفتن چیزهایی مجاز است؛ با عبارت‌های کلی از بدی دنیا و پیروزی پستی شکوه کردن، نشانه شهادت نیست. بسیاری از نویسندگان خود را دلیر و با شهادت نشان می‌دهند، چنان که گویی لوله‌های توپ به سینه‌شان نشانه‌گیری شده است، نه دوربین‌های تماشاگران تئاتر. اینان

از خواست‌های مبهم و کلی در برابر مردمی سخن می‌گویند که مسالمت را دوست دارند. اینان با عبارات کلی عدالتی را می‌طلبند که برای کسب آن دست از پا خطا نکرده‌اند. و از آزادی مطالبه سهم خود از غنیمتی که دیرباز دریافت می‌کرده‌اند سخن می‌رانند. برای اینان حقیقت قاصدی خوش‌خبر است و بس. اگر حقیقت در رویدادها، در ارقام و اعداد، در واقعیات خشک و عربان باشد، اگر برای یافتنش نیاز به کوشش و بررسی باشد، اینان دیگر حقیقت را به رسمیت نمی‌شناسند. زیرا ایشان را به هیجان نمی‌آورد. اینان فقط صورت ظاهر و «ژست» نویسندگان حقیقت‌گو را دارند. اینان بدبخت‌اند زیرا نمی‌دانند حقیقت چیست.

۲- هوشیاری بازشناختن حقیقت

چون گفتن حقیقت بدان سبب که در همه جا خفه می‌شود، دشوار است، گفتن یا نگفتن آن در نظر بسیاری از کسان مسئله‌ای است اخلاقی. اینان می‌پندارند که در این باره تنها شهامت لازم است و مشکل دوم را از یاد می‌برند: مشکل کشف حقیقت را. نه، به هیچ رو نباید پنداشت که یافتن حقیقت آسان است.

پیش از هر چیز کشف این که کدام حقیقت ارزش گفتن دارد چندان آسان نیست. مثلاً امروز دولت‌های بزرگ و متمدن، یکی از پس دیگری در توحش‌ها فرو می‌روند. وانگهی هر کسی می‌داند که جنگ داخلی، که با وحشتناک‌ترین سلاح‌ها درگیر است ممکن است در صورت گسترش، امروز یا فردا، به جنگی خارجی تبدیل شود، جنگی که شاید از قاره‌ها جز تلی آوار چیزی به جا نگذارد. بی‌گمان این حقیقتی است اما بالطبع حقایق دیگری هم هست. مثلاً این امر البته نادرست نیست که بگوییم صندلی برای نشستن است و باران از بالا به پایین می‌بارد. بسیاری از نویسندگان حقایقی از این دست می‌نویسند. اینان به نقاشانی شبیه‌اند که بر کشتی در شرف غرق نقش «طبیعت بیجان» می‌کشند. نخستین مشکلی که از آن سخن گفتیم برای ایشان مطرح نیست، با وجود این وجدانی آرام دارند. اینان کاغذی سیاه می‌کنند، بی آن که از قدرتمندان گزند بیابند و نیز بی آنکه فریاد غرق‌شدگان گزند به خاطرشان برساند. پوچی کارشان در آنان بدبینی «عمیقی» به وجود می‌آورد، که به شیوه شایسته‌ای به پول نزدیکش می‌کنند، و دیگران، هنگامی که این استادان و شیوه فروش احساساتشان را می‌بینند، بهترین دلایل را برای چنین آزمونی می‌یابند.

دراین مورد، به آسانی می‌توان دریافت که حقیقت مورد گفت و گوی اینان از قماش حقیقت صندلی و جهت ریزش باران است. اما معمولاً این حقیقت‌ها دیگر گونه منعکس می‌شوند و مانند حقایق در مورد امور مهم جلوه می‌نمایند. خصوصیت آفرینش هنری این است که موضوع مورد بحث خود را اهمیت می‌بخشد. پس باید دقیق‌تر نگریم تا دانست که این نویسندگان چیزی جز این نمی‌گویند که «صندلی، صندلی است». و «در برابر این واقعیت که باران از بالا به پایین می‌بارد از کسی کاری ساخته نیست».

اینان حقیقتی که به گفتنش بیارزد نمی‌یابند. دیگران به راستی خود را وقف کارهائی آنی تر می‌کنند. اینان از قدرتمندان می‌ترسند ولی از فقر نمی‌ترسند، و با وجود این به یافتن حقیقت توفیق نمی‌یابند. نقص کار اینان نرفتن از پی معلومات است. اینان از خرافات کهنه و پیشداوریهای مورد احترام انباشته‌اند و غالباً به گذشته با نظری تحسین‌آمیز می‌نگرند. در نظر ایشان دنیا بسیار پیچیده است. اینان بدبیهیات و مسلمات را نمی‌دانند و ارتباط‌ها را نمی‌بینند. باید گفت که گذشته از شرافت، سواد و معلوماتی لازم است که می‌توان تحصیل کرد و شیوه و فنونی می‌باید که می‌توان آموخت. تمام کسانی که در این دوران، دوران پیچیدگیها و دگرگونیهای عظیم، چیز می‌نویسند به شناختن دیالکتیک ماتریالیستی و اقتصاد و تاریخ نیاز دارند. با داشتن حداقل اراده لازم ممکن است این معلومات از راه کتاب بدست آید، یا از راه کارآموزی عملی تحصیل گردد. بسیاری از حقایق ممکن

است از راه‌های ساده تری آشکار شوند. ممکن است کسی از جزئی از حقیقت به جزء دیگر آن برسد یا از معلومی به مجهولی پی ببرد. هنگامی که کسی در جستجوی چیزی است البته داشتن روش و شیوه ای لازم است، اما ممکن است کسی بی داشتن روش و شیوه کار نیز به مطلوب خود برسد و حتی ممکن است بی جستجو و کوشش نیز کسی به هدف نائل شود. اما از این راه‌های اتفاقی به هیچ‌وجه نمی‌توان به ارائه حقیقتی رسید که مردمان به یمن آن بدانند چگونه باید رفتار کنند. کسانی که جز به ثبت رویدادهای کوچک نمی‌پردازند شایستگی آن را ندارند که امور جهان را به صورتی ملموس درآورند. و حقیقت، درست به همین کار می‌آید و دیگر هیچ. اینان در آن اوج نیستند که بدانند حقیقت به چه کار می‌آید. اگر کسی حاضر به گفتن حقیقت باشد و شایستگی بازشناختن آن را نیز داشته باشد، باز با سه مشکل دیگر روبروست.

۳ - هنر این که از حقیقت سلاحی قابل لمس ساخته شود.

اگر باید حقیقت گفته شود از آن روست که برای رفتار آدمی در زندگی نتایجی از آن به‌دست می‌آید. ما در این جا به‌عنوان نمونه حقیقتی که از آن نتایج نادرست به بار می‌آید، یا اصلاً نتیجه‌ای از آن به‌دست نمی‌آید، از برداشت بسیار شایعی یاد می‌کنیم که می‌گوید رژیم وحشیانه‌ای که در بعضی از کشورها حکمفرماست، زاده توحش است. بنابراین استدلال، فاشیزم موجی از توحش است که با خشونت و شدت عامل طبیعی، بعضی از کشورها را فرا گرفته است.

بنابراین برداشت، فاشیزم راه سومی است؛ راهی تازه میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم، یا راهی که این هر دو را پشت سر گذاشته است. بنابراین عقیده نه تنها سوسیالیسم که سرمایه‌داری نیز می‌توانست بی‌وجود فاشیزم به زندگی خود ادامه دهد؛ و چیزهایی از این قبیل. طبعاً چنین اندیشه‌ای تایید فاشیزم است و تسلیم در برابر فاشیزم. فاشیزم مرحله‌ای از تاریخ است که سرمایه‌داری در آن وارد شده و در نتیجه امری ست تازه و در عین حال قدیمی. در کشورهای فاشیستی، دیگر سرمایه‌داری وجود ندارد مگر در هیأت فاشیزم، و ممکن نیست که با فاشیزم مبارزه کرد جز به‌عنوان بی‌شرمانه‌ترین، وقیح‌ترین، ستمکارترین و دروغ‌ترین صورت سرمایه‌داری.

بر این اساس چگونه می‌خواهند حقیقت را درباره فاشیزم بگویند و آن را مردود شمارند در حالی که می‌خواهند درباره سرمایه‌داری که به‌وجود آورنده فاشیزم است سکوت کنند؟ و این «حقیقت» چه کاربردی عملی می‌تواند داشته باشد؟

کسانی که مخالف فاشیزم‌اند بی‌آنکه مخالف سرمایه‌داری باشند و درباره توحش زاده توحش ناله و زاری می‌کنند به کسانی شبیه‌اند که می‌خواهند سهمی از کباب گوساله داشته باشند ولی به کشتن گوساله رضایت نمی‌دهند. اینان می‌خواهند گوشت کباب کرده داشته باشند ولی نمی‌خواهند خون ببینند.

برای این که خاطرشان آسوده باشد همین بس که قصاب پیش از آماده کردن گوشت دست‌هایش را بشوید. اینان مخالف روابط مالکانه‌ای که به‌وجود آورنده توحش است نیستند، فقط با توحش مخالفند. اینان در کشورهایی بر ضد توحش سخن می‌گویند که همان روابط مالکانه حکمفرماست ولی قصاب پیش از آماده کردن گوشت دست‌هایش را شسته است.

اعتراض شدید به اعمال وحشیانه ممکن است اثری موقت داشته باشد. تا زمانی که مخاطبان تصور کنند که چنین اعمالی در کشور ایشان اتفاق نخواهد افتاد. بعضی از کشورها هنوز این امکان را دارند که روابط مالکانه خاص خود را با وسایلی که با خشونت کمتر آمیخته است همچنان حفظ کنند. دموکراسی هنوز به این کشورها خدماتی می‌کند که کشورهای دیگر باید به خاطر این خدمات زور و خشونت به کار برند. یعنی در این مورد، دموکراسی ضامن مالکیت وسایل تولید است. انحصار

کارخانه‌ها و معادن و مالکیت ارضی همه‌جا با اعمال وحشیانه همراه است اما این اعمال گاهی کمتر و گاهی بیشتر به چشم می‌آید؛ و توحش آنگاه به چشم می‌آید که این انحصار نتواند جز با خشونت آشکار حمایت شود.

بعضی از کشورها که به علت توحش انحصارها، هنوز نیازی به انصراف از تضمین‌های صوری حکومت‌های لیبرال و جاذبه‌های هنر و ادبیات و فلسفه ندارند، با مهربانی به سخنان فراربابی که کشورهای خود را به انصراف از این جاذبه‌ها متهم می‌کنند، گوش می‌دهند؛ زیرا این کار در جنگ‌های بعدی به کارشان خواهد آمد. راستی آیا می‌توان گفت که حقیقت‌گوئی یعنی این که کسی، با سر و صدای فراوان، به این عنوان که آلمان «مهد حقیقی شر، جهنم روی زمین و اهریمن مجسم»^(۲) است، خواهان جنگی بی‌امان با این کشور شود؟ باید گفت که چنین کسانی ابله اند، ناتوان‌اند، مضرنده. زیرا حاصل این یاوه‌بافی‌ها جز این نیست که کشور آلمان باید از نقشهٔ جغرافیا محو شود؛ تمام کشور، با همهٔ ساکنانش. زیرا گاز کشنده، به هنگام کشتار، گناهکاران را از بی‌گناهان جدا نمی‌کند.

ظاهرینی که حقیقت را نمی‌شناسد با عبارات کلی و فاخر و نامشخص سخن می‌گوید. دربارهٔ آلمانی‌ها سخن پراکنی می‌کند. دربارهٔ شر، شر کلی نوحه می‌سراید؛ و شنونده در بهترین صورت حال، نمی‌داند چه کند. برود ترک تابعیت آلمان کند؟ اگر شخص او آدم خوبی بشود آیا دوزخ از روی زمین رخت برخواهد بست؟ عبارتهای مطمئن دربارهٔ توحش زادهٔ توحش از همین قماش است. اگر توحش از توحش زاده می‌شود، ناچار با اخلاق که زادهٔ فرهنگ و تعلیم و تربیت است نابود می‌گردد. همهٔ این‌ها که با عباراتی کلی بیان می‌شود، هدفی در جهان عمل ندارد و اساساً در این‌جا روی سخن با هیچ‌کس نیست.

این نوشته‌ها فقط چند حلقه از زنجیر علل را نشان می‌دهد و بعضی از نیروهای عامل را به منزلهٔ نیروهائی که نظارت و تسلط بر آنها محال است معرفی می‌کند. این نوشته‌های پر از ابهام و تاریکی نیروهائی را که به‌وجود آورندهٔ فاجعه هستند پنهان می‌دارد. با کمی روشنائی و روشننگری آشکار می‌شود که بعضی از آدم‌ها آفرینندهٔ جامعه‌ها هستند. زیرا ما در دورانی زندگی می‌کنیم که انسان سرنوشت انسان است.

فاشیسم فاجعه‌ای طبیعی نیست؛ فاجعه‌ای نیست که بر مبنای یک «طبیعت» دیگر یعنی «طبیعت» بشری آن را بتوان شناخت. بلکه، حتی در برابر فاجعه‌های طبیعی، چاره‌ای و تدبیری در شأن انسان هست که باید نشان داد. تدبیری که به نیروهای رزمندهٔ آدمی ندا در می‌دهد.

در بسیاری از مجله‌های امریکائی، پس از زلزلهٔ مهیبی که یوکوهاما را درهم کوبید عکسهائی دیده می‌شد که فضائی ویران را نشان می‌داد. زیر عکسها نوشته شده بود: Steel Stood (بولاد بر جا ماند). در واقع کسی که در نگاه اول جز ویرانی نمی‌دید، همین که متوجه آن عبارت می‌شد، درمی‌یافت که در آن میان ساختمانهائی هست که همچنان بایرجاست. در میان شرح و تفصیلی که می‌توان از زمین لرزه داد تشریح کار مهندسان ساختمانها دارای کمال اهمیت است. زیرا این کارها بر اساس نرمی خاک، نیروی لرزش زمین، حرارت ایجاد شده و جز آن‌ها محاسبه شده است، و این امر موجب می‌شود که در آینده ساختمانهائی ساخته شود که در مقابل زمین لرزه مقاومت کند. کسی که به تشریح فاشیسم و جنگ می‌پردازد، یعنی فاجعه‌های بزرگی که طبیعی نیستند، باید حقیقتی را آشکار کند که بتوان با آن کاری کرد. باید نشان داد که اینها فاجعه‌هائی هستند که دارندگان وسائل تولید برای توده‌های عظیم مردم که کار می‌کنند و فاقد آن وسایل اند، تدارک دیده‌اند.

اگر قصد گفتن حقیقتی دربارهٔ امری نامطلوب در میان است، باید آن را به شیوه‌ای گفت که علل آن به‌عنوان علل اجتناب‌پذیر بازشناخته شود. اگر این علل، به‌عنوان علل اجتناب‌پذیر بازشناخته شد، می‌توان با این امر نامطلوب مبارزه کرد.

۴- تشخیص لازم برای انتخاب کسانی که حقیقت در دستان به عاملی موثر تبدیل گردد.

اگر قصد گفتن حقیقتی درباره امری نامطلوب در میان است، باید آن را به شیوه‌ای گفت که علل آن به عنوان علل اجتناب‌پذیر بازشناخته شود. اگر این علل، به عنوان علل اجتناب‌پذیر بازشناخته شد، می‌توان با این امر نامطلوب مبارزه کرد.

عرف قرن‌ها تجارت کتاب در بازار عقاید و توصیف‌ها، در ضمن این که نویسندگان را از پروای سرنوشت بعدی نوشته‌هایش فارغ می‌کرد، این تصور را در او برمی‌انگیخت که همین که چیزی نوشته شد، واسطه یا مشتری یا سفارش دهنده آن را به همگان منتقل خواهند کرد. نویسندگان با خود می‌گفت: من حرفم را می‌زنم، هر کس بخواهد بشنود می‌شنود. در واقع او حرف می‌زد اما کسانی می‌شنیدند

که فقط می‌توانستند نوشته‌هایش را بخزند. حرف‌های او را همه مردمان نمی‌شنیدند و کسانی می‌شنیدند نمی‌خواستند هر چیزی را بشنوند. درباره این مسئله تا کنون زیاد سخن گفته اند، اما نه به اندازه کافی. (۳) در این جا تنها به گفتن این نکته اشاره کنم که «نوشتن برای کسی» تبدیل شده است به «نوشتن» و خلاص. نمی‌توان حقیقت را در هوا نوشت. مطلقاً لازم است که حقیقت را برای کسی نوشت. برای کسی که بتواند آن را بکار برد و مورد استفاده قرار دهد. حقیقت، فعل و انفعالی است مشترک میان کسانی که می‌خوانند و کسانی که می‌نویسند. برای گفتن حرف‌های خوب باید خوب شنید و حرف‌های خوب شنید. حقیقت باید از طرف گوینده سنجیده و محاسبه شود و از طرف شنونده به محک سنجش درآید. از نظر ما نویسندگان، نکته اساسی این است که بدانیم سخن را به چه کسی می‌گوئیم و چه کسی به ما گفته است.

ما باید حقیقت را درباره وضعی نامطلوب با کسانی در میان گذاریم که این وضع برای آنان بدترین وضع است، و نیز باید از آنان این امر را بیاموزیم. نه فقط ما باید کسانی را که عقاید خاصی دارند مخاطب قرار دهیم بلکه باید کسانی را نیز مخاطب قرار دهیم که به سبب موقعیتشان لازم است دارای چنین عقیده‌ای باشند. بدین گونه شنوندگان شما پیاپی تغییر می‌یابند. حتی با میرغضب‌ها نیز، آن گاه که پاداش دار زدن دیگر پرداخت نمی‌شود یا هنگامی که این حرفه اسباب دردسر زیاد می‌شود، می‌توان سخن گفت. دهقان‌های باویر با هر جنبش اجتماعی مخالف بودند، اما همین که جنگ زیاد طول کشید و جوانهایشان در موقع بازگشت، جائی در مزرعه نیافتند هدایت آنان برای جنبش ممکن شد.

برای نویسندگان، یافتن لحن حقیقت نیز بسیار مهم است. معمولاً لحن سخن‌ها کاملاً ملایم و شکوه‌آمیز است؛ لحن کسانی که آزارشان به مورچه هم نمی‌رسد. کسی که چنین صدایی را می‌شنود، اگر در بدبختی باشد، باز هم بدبخت‌تر خواهد شد. این زبان کسانی است که شاید دشمن نباشند اما بی‌شک همراهان مبارزه هم نیستند. حقیقت، مبارز طلب و رزمجوست. حقیقت، تنها با دروغ نمی‌ستیزد بلکه با پاره‌ای از آدمیان نیز که دروغ را می‌پراکنند در ستیز است.

۵- تدبیر کافی برای گسترش دامنه دار حقیقت

بسیاری از کسانی که از داشتن شهامت حقیقت‌گویی برخوردار می‌بالند و از اینکه آن را یافته‌اند خشنودند و شاید از کوشش لازمی که در راه دادن صورتی ملموس به حقیقت متحمل شده‌اند خسته‌اند،

با ناشکیبایی منتظرند تا کسانی که منافعشان مورد دفاع آنهاست حقیقت را بقایند. اینان لزوم به کار بردن حیل و تدبیر خاص را اضافه بر چیزهای دیگر برای گسترش حقیقت باور ندارند. چنین است که غالباً ثمره کارشان را از دست می دهند. در هر زمان که حقیقت دچار خفقان بوده یا پوشیده بوده برای گسترش آن تدبیر و حیل به کار رفته است.

در زمان ما کسی که به جای «توده مردم» می گوید «اهالی» و به جای «زمین» می گوید «ملک» با همین کار از پشتیبانی بسیاری از دروغ ها دوری می گزیند و از کلمات، جادوی متقلبانه آنها را می گیرد. عبارت «توده مردم» متضمن نوعی یگانگی است و یادآور منافع مشترک و باید تنها موقعی به کار رود که سخن بر سر توده های چند کشور است زیرا چه بهتر که در این مورد اشتراک منافع از آن استنباط شود. در صورتی که اهالی یک سرزمین منافع گوناگون و حتی متضادی دارند و این حقیقتی است که می خواهند پیوسته بپوشانند.

همچنین، سخن گفتن از زمین و ساختن پرده نقاشی در کشتزارها، چنان که با رنگ خود چشم را فرا خواند و با عطر زمین شامه را خوش آید، این خود مدد رساندن به دروغ قوی دستان است. زیرا سخن بر سر بارآوری زمین و عشق انسان ها به زمین و شدن کوشش آدمی نیست، بلکه اساساً بهای گندم و مزدکار مطرح است. کسانی که از زمین بهره می برند کسانی نیستند که از آن گندم می رویانند و بازار بوی خاک شخم زده نمی دهد، بوهای دیگری دارد. اما در این حال «ملک» کلمه درستی است و فریب دادن را دشوار می کند.

کسانی که جز به ثبت رویدادهای کوچک نمی پردازند شایستگی آن را ندارند که امور جهان را به صورتی ملموس درآورند. و حقیقت، درست به همین کار می آید و دیگر هیچ. اینان در آن اوج نیستند که بدانند حقیقت به چه کار می آید.

هرجا ستم حکم فرماست به جای «انضباط» باید از کلمه «اطاعت» به کار برد، زیرا انضباط بدون ستم نیز امکان پذیر است، بنابراین دارای نکته ای است که در کلمه اطاعت نیست. همچنین نوشتن «شایستگی بشری» بهتر از کلمه «افتخار» است. با این کار فرد بشری به آسانی از دیدگاه دور نمی ماند. ما همه به خوبی می دانیم که امروز چه رذلی به خود اجازه می دهد که رسالت دفاع از ملت را به عهده بگیرد. سیرهای تن پرور با چه کرامتی «افتخارات» را نثار کسانی می کنند که تن ایشان را پروراندن و لوی خود از گرسنگی به جان آمده اند.

ولادیمیر که از طرف پلیس تزار تحت تعقیب بود می خواست استعمار و ستمی را که حکومت روسیه بر جزیره ساخالین روا می داشت شرح دهد. ناچار به جای روسیه نوشت ژاپن و به جای ساخالین شبه جزیره کره. کارهای بورژوازی ژاپن همه خوانندگان را به یاد کارهای بورژوازی روسیه در ساخالین انداخت. اما جزوه از طرف پلیس ممنوع اعلام نشد زیرا ژاپن دشمن روسیه بود. بدین گونه بسیاری از چیزهایی را که نمی توان در آلمان درباره آلمان گفت، می توان درباره اتریش گفت. درواقع، افق بلند ادبیات چتر حمایتی است برای اندیشه. اما این نیز هست که غالباً موجب سوظن می شود. در این حال ممکن است آگاهانه سطح ادبیات را فرود آورد.

شکسپیر بزرگ، به علل کاملاً کم اهمیت تری در یکی از صحنه های نمایش نامه کوریولانوس، آنجا که مادر کوریولانوس با پسرش که به قصد جنگ رهسپار زادگاه خود روم است روبه رو می شود، آگاهانه از اوج گفتار می کاهد تا نشان دهد که سردار رومی نه به سبب دلایل استوار یا بر اثر عاطفه ای عمیق، بلکه به سبب ضعف منش، تسلیم عادت های جوانی خود می شود. همچنین در اثر دیگر شکسپیر نیز به نمونه جالبی از تدبیر و حیل برای نشر حقیقت برمی خوریم و آن خطابه آنتوان در برابر جسد

قیصر است. در این خطابه با اصرار تکرار می‌شود که بروتوس، قاتل قیصر، انسانی شرافتمند است. چکامه به تشریح خود اقدام‌کننده تاثیر می‌بخشد. سخنران، چنان سخن می‌گوید که رویدادها به جای او پیروز می‌شوند و فصاحت این رویدادها بسی بیش از فصاحت «خود او» است.

تبلیغ اندیشه و تفکر در هر قلمرویی که باشد در مسیر مصالح ستم‌دیدگان است و این کار بسیار ضروری است زیرا در زیر لوای حکومت‌هایی که در خدمت استثمارند اندیشه و تفکر، کاری پست تلقی می‌شود. کار پست یعنی آنچه برای کسانی که در سطح پایین اجتماع هستند مفید باشد. در این کشورها امور زیر نیز پست و مبتذل تلقی می‌شود: هم و غم دائمی بر آوردن نیازهای ابتدایی بشر؛ تحقیر افتخارات، افتخاراتی که به رخ مردمان کشیده می‌شود تا از مملکتی دفاع کنند که در آن خود از گرسنگی می‌میرند؛ بی‌اعتقادی به کاری که برای بشر مفید نیست؛ اعتراض بر ضد این اجبار که آدمی چون ابلهان زندگی کند؛ بی‌توجهی نسبت به خانواده، هنگامی که توجه به آن متضمن هیچ‌گونه فایده‌ای نیست. در این کشورها گرسنگان متهم به دلگی می‌شوند و کسانی که هیچ ندارند تا از آن دفاع کنند متهم به بی‌حمیتی. کسانی که نسبت به ستمگران مشکوکند متهمند که در نیروی خود شک می‌کنند. کسانی که در مقابل کار خود مزد می‌خواهند متهم به تنبلی می‌شوند و مانند این‌ها. در این گونه حکومت‌ها اندیشه و تفکر به‌طور کلی حقارت و پستی شمرده می‌شود و وجهه مطلوبی ندارد.

حکومت‌هایی که توده‌های مردم را به طرف شوربختی می‌رانند باید از این که مردم در میان بدبختی خود به حکومت بیندیشند جلوگیری کنند. اینان از سرنوشت شوم زیاد سخن می‌گویند. مسئول قحطی، سرنوشت شوم است نه حکومت‌ها. کسی که در جست‌وجوی علل قحطی است پیش از آن که جست‌وجوی به مرز حکومت برسد اسیر زندان می‌شود. اما به‌طور کلی می‌توان کلام را ظاهراً به لفاظی درباره سرنوشت آراست و در معنی نشان داد که شومی سرنوشت آدمیان، کار دیگر آدمیان است.



این کار را می‌توان به گونه‌های مختلف کرد. به‌طور مثال می‌توان داستان مزرعه‌ای را به‌فرض در ایسلند تعریف کرد. در دهکده از سرنوشتی که بر سر آن سنگینی می‌کند صحبت می‌کنند: زنی خود را در چاه انداخته است. مردی خود را به دار آویخته. تا آن که روزی زن و مرد جوانی عروسی می‌کنند. پسر دهقانی دختری را به زنی می‌گیرد که کشتزاری جهیزه اوست. سرنوشت شوم دهکده را ترک می‌گوید. در مزرعه راجع به این دگرگونی مساعد، گفت‌وگوها متفاوت است. بعضی واقعه را به سرشت پاک داماد نسبت می‌دهند و بعضی دیگر آن را به علت کشتزاری می‌دانند که جهیزه عروس بوده و موجب رونق و آبادی مزرعه شده است. می‌توان حتی در ضمن توصیف یک منظره، با مجسم ساختن آفریده‌های دست بشری در طبیعت، به هدف نزدیک شد. برای اینکه حقیقت گسترش یابد تدبیر لازم است.

خلاصه و نتیجه

حقیقت عظیم دوران ما (که شناسایی آن به تنهایی مشکلی را نمی‌گشاید ولی بدون آن نمی‌توان به هیچ حقیقت مهم دیگری رسید) آن است که قاره ما در توحش فرو می‌رود زیرا روابط مالکیت بر وسایل تولید، با زور و جبر حفاظت می‌شود. سخنان شجاعت‌آمیز مبنی بر این که ما در توحش فرو می‌رویم (که حقیقتی است) چه فایده دارد اگر علت این که چرا ما دچار این وضع شده‌ایم از آن سخنان به روشنی معلوم نگردد؟ ما باید بگوییم که اگر شکنجه می‌کنند برای حفظ روابط مالکانه است. البته ما با گفتن این نکته بسیاری از دوستان خود را از دست خواهیم داد. کسانی که مخالف شکنجه‌اند ولی می‌پندارند که بدون شکنجه نیز می‌توان روابط مالکانه را حفظ کرد (و این نادرست است).

ما باید حقیقت را درباره وضع وحشیانه‌ای که بر کشورمان حکم‌فرماست بگوییم تا عملی که نابودی توحش را در پی دارد امکان‌پذیر گردد، یعنی عملی که باید روابط مالکانه را تغییر دهد.

ما باید این حقیقت را به کسانی بگوییم که پیش از همه از وضع روابط مالکانه موجود رنج می‌کشند و بیش از همه از دگرگونی آن سود می‌برند، یعنی صاحبان کار و به کسانی که می‌توانیم به اتحاد با اینان دعوتشان کنیم، زیرا مالک وسایل تولید نیستند، هرچند که در فواید آن سهیم‌اند و نکته پنجم آنکه باید با تدبیر کار کنیم. این پنج مشکل را ما باید با هم در یک



زمان حل کنیم زیرا ممکن نیست در وضعی توحش‌آمیز حقیقت را بجویم و به کسانی که از این وضع رنج می‌برند نیندیشیم. هنگامی که پیوسته دودلی‌های ناشی از زبونی را طرد می‌کنیم و روابط حقیقی اجتماعی را با توجه به کسانی که آماده استفاده از این آگاهی هستند می‌جویم باید در این اندیشه نیز باشیم که حقیقت را به صورتی بدیشان بنمایانیم که چون سلاحی در دسترس‌شان قرار گیرد و در عین حال متوجه باشیم که تدبیر ما چنان باشد که کارمان از طرف دشمن کشف و خشی نگردد. خواستن این که نویسنده حقیقت را بنویسد، خواستن همه این‌هاست.

یادداشت‌ها:

- ۱- در این مقاله مشخص کردن کلمه‌ها و عبارتها از خود برشت است. - توضیح مترجم.
- ۲- مترجم فرانسوی یادآوری می‌کند که اشاره برشت به فراریانی چون تماس مان است. متاسفانه ما به تمام گفته‌های تماس مان در این باره دسترسی نداریم اما می‌توان گفت که برشت نیز، به نوبه خود، در این دوران نسبت به «تضمین‌های صوری حکومت‌های لیبرال» اندکی کم‌لطف بوده است. چیزی که بعدها تصحیح می‌کند و می‌گوید: «جنگ منحصر به جایی که در آن توپ و تفنگ بکار برده می‌شود نیست». - توضیح مترجم

۳- فصل سوم کتاب «ادبیات چیست؟» نوشته سارتر وقف این مسئله است. - توضیح مترجم

گزارشها

آقای خلیلی، یک «غده سرطانی» در کنار خود تان رشد کرده

کریم خلیلی، معاون دوم رئیس جمهور طی سخنرانی ای در مورد غاصبان زمین گفت:

«مافیای زمین مانند یک غده سرطانی در همه جا ریشه دوانده اند و در حال بلعیدن و غصب زمین می باشند.»



بلی معاون صاحب درست فرمودید، و این را هم باید بدانید که سرطان تداوی ندارد مگر اینکه غده برداشته شود. شما که به خاطر غصب زمین ها اشک تمساح می ریزید، حتما می دانید که یک «غده سرطانی» در خانواده خود تان رشد نموده است. اگر همکاری شما با برادر زمین دزد تان حاجی نبی نمی بود او هرگز نمی توانست یکونیم هزار جریب زمین را غارت کند.

در مورد فساد و چور و چپاول در دولت فاسد بارها سخن گفته شده و با نام و نشان در رسانه ها معرفی شده اند، ولی از هیچ فردی که در راس مافیای زمین قرار دارد تا حال بازخواستی صورت نگرفته است، چون اگر قرار باشد کسی درین ارتباط به میز محاکمه کشانیده شود، فوری پای برادران کرزی و معاونینش و در نتیجه خود این عالیجنابان به میان می آید که طی یازده سال گذشته با استفاده از مقام شان به خانواده خود دست باز دادند که هرچقدر میخواهند بقاپند و چپاول کنند.

با آنکه مشخص بود که خانواده نفر اول، دوم و سوم کشور در راس مافیای زمین قرار دارند، ولی

اینک بازهم مطبوعات گزارش می‌دهند که حاجی نبی برادر کریم خلیلی معاون دوم ریاست جمهوری ۱۵۰۳ جریب زمین دولتی را غصب کرده است.

زلمی زابلی رییس کمیسیون سمع شکایات مشرانو جرگه می‌گوید که نه تنها برادر کریم خلیلی در این چورکان دخیل است بلکه برادران کرزی نیز در غصب زمین ها دست بالا دارند. زلمی زابلی به تاریخ ۱۹ جدی ۱۳۹۱ به «رادیو آزادی» گفت:

«در مجموع ۲۱ هزار جریب زمین بود که مقدار زیاد آن را برادر خلیلی صاحب غصب کرده بود، بدون فیصله محاکم ثلاثه آن را دیوار کرده بود، ۶۰ جریب زمین ملکیت شرعی وزارت دفاع است که چندی قبل از سوی حاجی نبی غصب و یک شهرک بنام حاجی نبی ساخته شده، مقدار دیگر آن در شهرک امید سبز است، محاکم فیصله کرده که آنها دوباره گرفته شود. وی همچنان گفت که برادر معاون دوم ریاست جمهوری بیش از هزار جریب زمین را در دامنه کوه کروخ شهر کابل و بیش از یک هزار جریب زمین در ولایت بغلان را نیز غصب کرده است. تا زمانیکه زور خلیلی صاحب نباشد جناب حاجی نبی می‌تواند که یک هزار و پنجد و سه جریب زمین را غصب نماید؟ غیر مستقیم آنها حمایت می‌کنند.»

خلیلی در سخنرانی یاد شده خود با بیشرمی ادامه می‌دهد.

«مسئولین باید مشخص نمایند در شناسایی غاصبین کی ها مانع ایجاد می‌کنند؟ از طرف کدام مرجع همکاری نمی‌شود و چرا غصب زمین هر روز جریان دارد و هیچ گاه جلوگیری نتوانسته اید؛ باید اعلام شود پشت این گونه قضایا کی ها هستند؛ اگر دولت است باید اصلاح کند؛ اگر ادارات دخیل است باید روشن شود و اگر مافیا مستقل به این حد توانایی دارند نیز باید روشن شود.»

خلیلی یا کر است و یا خود را به یابوگری زده است. اگر برای تو هنوز مشخص نشده، مردم افغانستان تمامی غاصبین را به خوبی می‌شناسند. خودت یکی از اینان هستی. درین کشور فلاکت زده بارها و بارها نه تنها غاصبین زمین بلکه جنایتکاران جنگی و قاتلین هزاران نفر شناسایی شده و می‌شوند، به کدامیک جزا داده شده که به اینان داده شود؟ شیرپور چور شد و صدها فامیل بیچاره و فقیر به فریاد و اوایلا اعتراض کردند ولی تشنگان قدرت و دالر با بی‌رحمی تمام آنان را سرکوب کردند. بارها عساکر اردو ملی از برادران کرزی بخاطر غصب زمینها «آینو مینه» شکایت کردند ولی هیچ کس به داد آنان نرسید. از فساد کابلپانک که بویش تمام جهان را گرفته چیزی نمی‌گویم. از طرف دیگر خودت بارها از طریق رسانه ها نشنیده‌ای که حاجی نبی برادرت و برادران کرزی زمینها دولتی را غصب کرده و بالای آن شهرکها اعمار کرده.

اگر خود و برادرت با استفاده از مقام تان به فساد و غصب دارایی های عامه دست نمی‌زدید، پس اینهمه سرمایه و «شرکت غلغله» را آیا رژیم «ولایت فقیه» به شما بخشید؟ شما که همیشه داد از «جهاد فی سبیل الله» می‌زدید و گویا عمر تان در «جهاد» تیر شده، پس چطور است در حالیکه اکثریت مردم افغانستان در این جریان همه چیز خود را از دست دادند، اما تو و نظایرت از این «جهاد» سرمایه دار و میلیونر بیرون شدید؟ مگر نه اینست که این سرمایه ها را از راه حرام بدست آورده اید؟

بر اساس اسنادی موجود، بیشتر از یکونیم میلیون جریب زمین دولتی تنها در ۱۳ ولایت کشور غصب شده که اکثریت آن را مقامات مهم و یا نزدیکان شان بدست گرفته اند. یکی از این زمین دزدان ظاهر قدیر است که از بدمعاش های پارلمان است و چندی قبل تظاهرات مردم ننگرهار را علیه زورگویی و زمین دزدی او شاهد بودیم.

حامد کرزی در سخنرانی ای به مناسبت روز جهانی مبارزه با فساد به تاریخ ۲ جدی ۱۳۹۱ گفت:

«فساد زمانی در افغانستان از بین می رود که قانون یکسان و بر همگی تطبیق شود و تا زمانی این کوشش ما موفق نمی شود که یک مفسدی که وابسته به دولت افغانستان است معاف باشد و مفسدی دیگری که به خارجی است معافتر باشد و بیچاره ای که با هیچ کدام نیست او در زندان باشد، فعلاً حقیقت همین است.»

پس با توجه به همین حرف کرزی، مردم افغانستان اولتر از همه به شخص رئیس جمهور لعن و نفرین می فرستند که فاسدان اصلی را منحیث معاونینش نصب نموده و در برابر فساد و دزدی های گسترده خانواده خودش نیز آرام گرفته و قانون را بر هیچکدام آنان عملی نمی سازد.

در کشوری که حکام مستبدش قانون را همچون ورق پاره ای به بازی گرفته خود را بالاتر از قانون می شمارند، هیچ راهی برای کسب عدالت نیست، مگر اینکه مردم خود قانون را بدست گرفته برای کسب حقوق شان به زور بازوان شان دست به مبارزه و اعتراضات گسترده زنند. تا وقتی مردم افغانستان خاموش باشند، این خاینان جری تری گشته پنجالهای خونین شانرا عمیقتر بر جسم و جان مردم و وطن ما فرو خواهند برد.

نویسنده: واحد منصوری

افغانستان: بهشت مافیای مواد مخدر، جهنم جوانان معتاد



فرید در حالیکه به کُرزی لعنت می فرستد داستانش را به خبرنگار حزب همپسنگی بیان می‌دارد.

وضعیت ابتر و دردآور جوانان معتاد افغان و چهره های خسته و پژمرده آنان انسان را وحشت زده می‌سازد. گروه گروه جوانان در کنار جاده‌ای موسوم به کوته سنگی در کابل دور هم جمع شده و سرگرم استفاده از مواد مخدر هستند. این تنها هیروئین است که می‌تواند غم و درد این جوانان رانده شده از اجتماع را تسکین بخشد و لحظه‌ای از بدبختی های زندگی خود را فراموش کنند!

فرید جوان حدود ۲۸ ساله درحالیکه با سورنج کهنه و چرکین

مصروف تزریق هیروئین به رگ هایش بود اشک می‌ریخت، لعنت بر کُرزی می‌فرستاد و پیاپی صدا می‌زد که عامل بدبختی زندگی‌اش رئیس جمهور افغانستان است.

علی جوان دیگریست که نشئه هیروئین او را بیهوش ساخته و بر زمین افتاده است. با کمک مردم محل توانستم او را از زمین بلند کنم تا در یک گوشه دیوار کنار دریای گندیده زیر پل سوخته در غرب کابل آرام بگیرد. علی که به مشکل قادر بود چشمانش را باز کند وقتی متوجه کمره عکاسی شد رویش را با داستانش پنهان کرد. وقتی گفتم هدفم کمک به توسع اجازه داد از او عکس بگیرم. علی

زمانی مالک عکاسخانه‌ی مشهور به نام ساحل در غرب کابل بود. او می‌گوید فن عکاسی را در ایران آموخته و سالها در این رشته کار کرده است. علی به جرم افغان بودن از سوی پولیس ایران بارها شکنجه شده و مورد لت و کوب قرار گرفته. او می‌گوید زمانیکه در ایران بود به مواد مخدر روی آورد و در نهایت اعتیاد تحفه بزرگ دولت آخندی ایران برای اوهمین مرگ تدریجی بود که پس از رد مرز شدن بوسیله پولیس ایران آنرا با خود به افغانستان آورد. علی آرزو دارد تداوی شود و به زندگی عادی برگردد. اینان نمونه‌هایی از زندگی هزاران جوان معتاد به مواد مخدر در کابل است که این روزها در جاده‌ها، پارکها و در کنار رستورانها و پیاده‌روهای شهر انتظار مرگ را می‌کشند. زیر پل سوخته در غرب کابل، پل آرتل در کنار کوه شیر دروازه و پل محمود خان در حدود دو کیلومتری ارگ ریاست جمهوری سردخانه‌های امن برای این معتادان شده‌اند. یک سرباز پولیس در کوته سنگی گفت هر شب جسد دو یا سه نفر از معتادان را از زیر این پل‌ها بیرون می‌کشند و تحویل شاروالی می‌کنند. زمانیکه در سال ۲۰۰۱ امریکا و ناتو افغانستان را اشغال کرد افغانها با نام هیروینی یا "بودری" کمتر آشنا بودند آنهم بیشتر معتادان را در منطقه‌ی کارخانو در پشاور در دوران مهاجرت دیده بودند. اما حال، در سال ۲۰۱۲ کابل به مراتب وضعیت فاجعه‌بار تر از کارخانو دارد و لشکر معتادانش با آنجا قابل مقایسه نیست.

میزان تولید مواد مخدر در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲ به علت حضور امریکا و ناتو ۴۰ برابر افزایش یافته است و عملاً کشور ما به پایتخت مواد مخدر جهان مبدل شده است. با تولید بیش از ۹۰ فیصد مواد مخدر جهان، افغانستان ریکارد تازه‌ای درین زمینه ثبت نموده است. داشتن مقام اول در مواد مخدر و فساد، ننگ‌هایی‌اند که یازده سال اشغال و حاکمیت میهنفروشان برای وطن ما هدیه داد. میزان بیکاری، فقر و بیچارگی خانواده‌های افغان حتی از دوران حکومت طالبان که در تاریخ افغانستان مثال آن نبود افزایش یافته است. شش میلیون بیکار آمار تازه‌ای است که وزارت کار و امور اجتماعی افغانستان آنرا اعلام نموده است. کشت و تولید بی‌انتهای مواد مخدر، بیکاری، بحران اقتصادی و ادامه ناامنی و جنگ عواملی‌اند که صف معتادان در افغانستان را با گذشت هر روز طولی‌تر می‌سازند.

امریکا و غرب خوب می‌دانند که این صف هر قدر طولی‌تر شود و میزان بیکاری از این هم افزایش یابد می‌تواند دست‌گدایی افغانهای بیشتری را به سوی خود دراز ببیند و این کشور را برای سالهای طولانی در اسارت و بردگی نگهدارد.

آخرین آمار از وجود یک میلیون معتاد به مواد مخدر در افغانستان که از سوی وزارت مبارزه با مواد مخدر افغانستان و اداره مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد (UNODC) در سال ۲۰۱۰ ارایه شده چندان درست به نظر نمی‌رسد. با توجه به جمعیت وسیع جوانان معتاد در شهرها و ولایات و حتی وجود بیشمار زنان و کودکان معتاد در دور دست‌ترین ولایات افغانستان، نشان می‌دهد که تعداد معتادان ازین نیز بیشتر باشد.

ولایت‌های هلمند، قندهار، زابل، فراه و ارزگان در جنوب و جنوب غرب افغانستان مرکز اصلی کشتزارهای مواد مخدر‌اند. مناطقی که امنیت آن در دست نیروهای بریتانیایی و امریکایی است. مردم محل و شاهدان عینی در این ولایت‌ها می‌گویند بیشتر حاصلات خشخاش و تریاک از طریق میدان‌هوایی شیندند که بزرگترین پایگاه نظامیان امریکایی و بریتانیایی در غرب است به خارج انتقال داده می‌شود. تا کنون چند نفر از افغانهایی که به عنوان کارگر در این میدان‌هوایی مصروف کار با خارجی‌ها بودند به دلیل اینکه شاهد عینی پروازهای طیاره‌های مملو از بسته‌های مواد مخدر بوده‌اند، کشته شده‌اند. خبرنگاران و مردم عادی اصلاً اجازه ورود به این میدان را ندارند.

وزارت مبارزه با مواد مخدر افغانستان اخیراً اعلام کرد که ارزش تجارت مواد مخدر این کشور سالانه به هفتاد میلیارد دالر رسیده است که بخش اصلی این پول، به جیب مافیای بین‌المللی مواد مخدر و قاچاقچیان می‌ریزد. اما به یقین گفته می‌توانیم که ارقام واقعی به مراتب بالاتر از چیزبست که اعلام

شده و تعدادی از مقامات مهم دولت کرزی خود ریاست مافیای مواد مخدر کشور را در دست دارند. دهقانان نادار و درمانده افغانستان که بار اصلی تولید این مواد را به دوش دارند، فقط بخش ناچیز این درآمد هنگفت را بدست می آورند.

قاچاق مواد مخدر بخش مهمی از ماموریت امریکا و بریتانیا در افغانستان است. سنلس نهاد بریتانیایی بارها تلاش کرده تا کشت مواد مخدر در افغانستان را قانونمند سازد. این نهاد با مصارف میلیارد دلاری در میان دهاقین و زارعین افغان آنها را به کشت و زرع خشخاش تشویق کرده و پول ناچیزی به حاصلات آنها پرداخته است. اینان در حالی تحت نام قانونمند ساختن تولید آنرا در کشور رشد می دهند که قبلا کشورهای هند، ترکیه، تایلند و غیره تحت نظارت ملل متحد نیازهای دارویی جهان را با کشت قانونی خشخاش مرفوع می سازند. تولید یکساله تریاک افغانستان، برای همه نیازهای دارویی سه ساله جهان کفایت می کند، درین حال روشن است که اینان می کوشند کشتزار های خشخاش افغانستان را به خاطر ساخت مواد مخدر "قانونی" سازند.

مافیای مواد مخدر همه شریان های دولت حامد کرزی را در دست دارند. پولیس، اردو و امنیت در دست آنهاست و مقام های امنیتی ۳۴ ولایت افغانستان نیز به دستور همین مافیا نصب و عزل می شوند. مافیای درون دولت کرزی برای خرید و فروش، ترافیک و قاچاق مواد مخدر راه ها و شیوه های مختلفی را در اختیار دارند. بانکها، شرکت های امنیتی، شرکت های ساختمانی، شرکت های ترانزیتی و تجارتي، شرکت های هوایی، پولیس، اردو و امنیت همه در دست همین افراد قرار دارند. به فرض محال اگر جایی مشکلی پیش آمد، با پرداخت دالر به ادارات فاسد و گندیده دولت، هیچ مانعی ای برایشان وجود نخواهد داشت.

رسول سیاف، عطا محمد نور، عبدالرشید دوستم، قسیم فهیم، ظاهر قدیر، گل آغا شیرزی، زاهد الماس، دین محمد جرئت، بصیر سالنگی، حاجی نبی، امان الله گذر، پیرم قل، ایوب سالنگی، عبدالرؤف ابراهیمی، خانواده کرزی به شمول برادران و برادر زاده هایش و جنایت کاران جنگی و قاچاقبران بی شمار در صدر فهرست مافیای مواد مخدر هستند.

سیاف در بیش از یازده سال گذشته به منظور کاروبار امن و بدون پرس و پال قاچاق مواد مخدر شاهراه کابل - قندهار، کابل - غزنی، زابل - قندهار و قندهار - سپین بولدک در مرز میان افغانستان و پاکستان را در کنترل و اختیار خود قرار داده است. والی ها و قوماندان های امنیه ولایت های غزنی و زابل به دستور و خواست سیاف تعیین می شوند. از سال ۲۰۰۱ به این سو افراد مورد اعتماد سیاف مانند قاری بابا، اسدالله خالد، شیرعلم و والی کنونی محمد موسی اکبرزاده در پست ولایت غزنی جاده صاف کن معاملات مافیایی باند سیاف بوده اند.

اخیرا اسدالله خالد از مهره های اصلی قاچاق مواد مخدر به پیشنهاد سیاف به حیث رئیس اداره جاسوسی کرزی نصب شد.

خالد از جانب کرزی سال گذشته منحیث مسئول عمومی امنیت زون جنوب کشور نیز تعیین گردید. ناگفته مشخص است که وی مسئول پاکسازی شاهراه کابل - قندهار به منظور کار و بار قاچاق مواد مخدر برای سیاف است. در سال ۲۰۰۹ سیاف فردی به نام ضیاء مسعود را که از دستیاران نزدیک اسدالله خالد است به عنوان قوماندان امنیه زابل تعیین کرد. او مسئولیت مستقیم تامین امنیت کاروان های انتقالاتی مواد مخدر از زابل به سپین بولدک را برعهده داشت. مسعود حدود یک ماه پیش از سوی اسدالله خالد به عنوان رئیس اداره ۲۴ امنیت در شهر کابل تعیین گردید.

عبدالرزاق قوماندان امنیه قندهار فرد خونخوار و جنایت پیشه از دیگر سربازان گوش به فرمان سیاف است که مسئولیت انتقال مواد مخدر از سپین بولدک به شهر های کویت و کراچی پاکستان را برعهده دارد. در باره قاچاقبری و جنایات عبدالرزاق بارها در مطبوعات غربی و بخصوص استرالیا گزارش هایی به نشر رسیده اند اما او هنوز هم فرد قدرتمند در قندهار به شمار می رود.

گفته می شود سیاف مالک هشت کشتی انتقالاتی در بندر کراچی و برخی کشور های عربی است

که بیشتر به منظور کار و بار قاچاق مواد مخدر خریداری شده اند. قیمت هر کشتی ۱۲ میلیون دالر گفته شده که در مسیر آبهای آسیا - اروپا به کار انداخته شده اند.

به همین گونه مرز های شمال افغانستان از جمله بندر حیرتان، شیرخان بندر و بندر آقینه در اختیار و خدمت رشید دوستم و عطا محمد نور دو امپراطور ولایات شمال افغانستان قرار دارند. شرکت هوایی کام ایر که بیشترین سرمایه گذاری آن از سوی دوستم صورت گرفته مستقیماً در خدمت تجارت مواد مخدر قرار دارد. مسیر کشور های آسیای میانه، ترکیه و بالاخره روسیه و برخی کشور های اروپایی به

کمک قاچاقبران و مافیایی بین المللی مواد مخدر بروی شرکت کام ایر باز است. ایران هدف دیگر پرواز های مملو از صدها تن مواد مخدریست که از طریق طیاره های شرکت های خصوصی انتقال داده می شوند.

شبکه مافیای مواد مخدر در تخار و بدخشان بدست قسیم فهیم و افرادش قرار دارد که در این تجارت خانواده فوزیه کوفی و بخصوص برادرانش در آن سهیم اند. ضابط نذیر شاروال بدخشان از دیگر نمایندگان شبکه مواد مخدر فهیم در آن ولایت به شمار می رود. پ

خبرنگارانی که تلاش نموده اند تا کانال های باندهای مافیایی را تعقیب و گزارش دهند با تهدید و حتی مرگ مواجه شده اند. عبدالصمد روحانی خبرنگار بی.بی.سی. که روی گزارش تحقیقی در مورد مواد مخدر در هلمند کار می نمود، به تاریخ هفتم جون ۲۰۰۸ اختطاف و بطور وحشیانه ای به قتل رسید

شیرخان بندر در کندز نیز یکی دیگر از مسیرهای عمده قاچاق مواد مخدر محسوب می شود و از پلی که توسط امریکاییان با مصرف ۳۷ میلیون دالر بالای دریای آمو اعمار گردیده، جهت انتقال این مواد به آسیای میانه استفاده می شود، که از آنجا به بازار های عمده در روسیه و اروپا راه می یابند. یک خبرنگار محلی در هرات در سال ۲۰۰۸ شاهد پرواز یک طیاره کام ایر بود که به طور درست مواد مخدر را به ایران انتقال می داد. این خبرنگار چشم دیدیش را با ترس و لرز بیان کرد. او گفت ساعت ده و نیم پیش از چاشت بود که قوماندان میدان هوایی هرات به من زنگ زد و گفت که یک طیاره کام ایر را با مقدار زیاد مواد مخدر توقف داده است. او می گوید تصاویری در دست داشت که طیاره کام ایر بدون مسافر و مملو از بسته های مواد مخدر راهی تهران بود اما این تصاویر از او گرفته شد. طیاره مذکور در نهایت با مداخله شخص کامگار، دوستم و اسماعیل خان از میدان هوایی هرات به طرف تهران پرواز داده شد!

خبرنگارانی که تلاش نموده اند تا کانال های باندهای مافیایی را تعقیب و گزارش دهند با تهدید و حتی مرگ مواجه شده اند. عبدالصمد روحانی خبرنگار بی.بی.سی. که روی گزارش تحقیقی در مورد مواد مخدر در هلمند کار می نمود، به تاریخ هفتم جون ۲۰۰۸ اختطاف و بطور وحشیانه ای به قتل رسید. تام لیسیتر خبرنگار روزنامه «مک کلچی» که در هلمند و قندهار مصروف تحقیق روی مواد مخدر بود، توسط شخص ولی کرزی با خشونت و دشنام های رکیک تهدید به مرگ گردیده و ادار به خروج از افغانستان شد. او بعداً طی گزارشی به تاریخ ۱۰ می ۲۰۰۹ در روزنامه یادشده حقایقی را در مورد قدرت مافیا در افغانستان فاش نمود و منجمله از داد محمد خان رییس امنیت ملی هلمند نقل نمود که او یک قومندان طالبان را با مقدار زیاد مواد مخدر دستگیر نموده بود اما از جانب ولی کرزی تلفنی دریافت نمود که فوری او را رها کند. تام لیسیتر می افزاید که دادمحمد فقط چند روز بعد از افشای این راز به وی، بطور مرموزی به قتل رسید.

مافیای درون دولت کرزی برای خرید و فروش، ترافیک و قاچاق مواد مخدر راه ها و شیوه های

مختلفی را در اختیار دارند. بانکها، شرکت های امنیتی، شرکت های ساختمانی، شرکت های ترانزیتی و تجارتی، شرکت های هوایی، پولیس، اردو و امنیت همه در دست همین افراد قرار دارند. به فرض محال اگر جایی مشکلی پیش آمد، با پرداخت دالر به ادارات فاسد و گندیده دولت، هیچ مانعی ای برایشان وجود نخواهد داشت.

در مرزها و سرحدات ولایات شرقی افغانستان برای رفت و آمد وسایط نقلیه مملو از مواد مخدر گل آغا شیرزی والی ننگرهار و خانواده حاجی قدیر و برادرانش اصلا مشکلی وجود ندارد. قاچاقبران تورخم، کارخانو و مناطق سرحدی در آنسوی خط دیورند که بیشتر سرمایه داران و خان های قبیله ای آفریدی را دربر می گیرند از طریق قاچاق و تجارت مواد مخدر از جانب افغانستان آنهم به کمک والی ننگرهار و خانواده قدیر به سرمایه های میلیارد دالری دست یافته اند.

مرز های فراه و نیمروز در جنوب غرب افغانستان از دیگر راه های بیرون شدن مواد مخدر به ایران است که مافیای افغانستان در آن هیچ ممانعت و مشکلی نمی بیند. تنها کسانی که قربانی این تجارت هستند افغانهای فقیر و کارگرانی اند که سالانه دهها نفر از آنان به اتهام قاچاق مواد مخدر از سوی رژیم آذمخور ایران به زندان انداخته می شوند، سر بریده می شوند و به چوبه دار کشیده می شوند. طالبان نیز در قاچاق مواد مخدر دست دارند و تنها از عشر و ذکات این کشت حرام سالانه بیش از پنجصد میلیون دالر بدست می آورند.

وزارت فاسد مبارزه با مواد مخدر یا به مصداق دقیقتر وزارت رشد مواد مخدر یک نهاد سمبولیک و نمایشی بوده عملا هیچ نقشی در جلوگیری از تولید مواد مخدر ندارد. این وزارت پول ملت را برای کنفرانس ها، سفر های بیشمار خارجی، اعلانات تلویزیونی و غیره موارد بی ارزش به هدر می دهد. دستهای خونین امریکا، انگلستان و دیگر کشورهای غربی در تولید و قاچاق مواد مخدر افغانستان داستان طولانی و راز سرگشاده ایست که در مطلب دیگری به آن خواهیم پرداخت.



پل سوخته کابل جایی که دهها جوان معتاد شبها زیر آن پناه می برند و یک یکی به کام مرگ فرو می روند.

گزارشها

جنرال نذیر محمد، غده چرکین بر پیکر بدخشان



جنرال نذیر محمد نیازی شاروال بدخشان، که او را فرعون فیض آباد می‌نامند، بلایی به جان مردم مظلوم بدخشان است که در دامن حزب جنایت کار جمعیت اسلامی افغانستان پرورش یافته است. کار او همانند دیگر قومندانچه های این حزب، قاچاق مواد مخدر، اسلحه، آثار تاریخی، منرالها معدنی و قتل، اختطاف، چپاول، غصب دارایی های عامه، تجاوز به ناموس مردم، تهدید، زور گیری و بدمعاشی های دیگر است که فقیر ترین مردم بدخشان از آن رنج می‌کشند.

ظهور اینچنین عناصر پلید در بدخشان تصادفی نبوده، معلول شرایط سیاسی ایست که طی سی سال بر بدخشان حکم روایی می‌کند. این ولایت طی سه دهه مرکز حاکمیت برهان الدین ربانی و مرکز سگ مستی های حزب منفور جمعیت اسلامی بوده، و چنانچه تجربه نشان داده، این حزب بنیادگرای مزدورپیشه فقط همینگونه آدمهای قاتل و غدار به جامعه تقدیم کرده و بس. بیجا نگفته اند «از کوزه همان ترآود که در اوست».

جمعیت اسلامی برای شکستادن روحیه مخالفان و به میان آوردن جو وحشت، به انسانهای ظالم و وحشی ای چون جنرال نذیر نیاز داشت. تنها با توسل به اینچنین افراد جانی، جمعیت اسلامی و شخص ربانی می‌توانست حاکمیتش را در بدخشان حفظ نموده مخالفان را سرکوب کند. وقتی که ربانی کشته شد، قلاده نذیر به صورت عام و تمام به دست قسیم فهیم (فعلا معاون رییس جمهور) افتاد و حال او یکی از اعضای فعال شبکه مافیایی فهیم در بدخشان است.

نذیرمحمد که فرد کم‌سواد است و مکتب را تا صنف هشتم در مکتب متوسطه لنگر در سال ۱۳۵۸ تکمیل نموده، فعلا اسناد فراغت قلبی صنف چهارده دارالمعلمین را به همراه دارد. وی از قریه ده که

یفتل بالا مربوط مرکز بدخشان می‌باشد.

با اوج گیری جنبش مردم علیه تجاوز روس، او به پاکستان رفته، سند کورس های نظامی جمعیت را در سال ۱۳۶۱ بدست آورد و از آن تاریخ به بعد پیشوند «جنرال» هم به نامش علاوه گردیده و منحیت قومندان قطعه در جبهات جهادی حوزه مرکز بدخشان الی ۱۳۷۱ اجرای وظیفه کرد. بعد از شکست حکومت نجیب، منحیت قومندان کندک ترمیم فرقه جهادی حوزه مرکز بدخشان، در سال ۱۳۷۳ قومندان غند سوم ریاست جمهوری، در ۱۳۷۶ قومندان لوای حوزه مرکزی بدخشان و در سال ۱۳۸۰ معاون «۲۹ سلاح» در بدخشان تعیین گردید.

جنرال نذیر بعد از کشته شدن قومندانانی چون نجم الدین واثق، مولوی عبدالحکیم، قیام الدین خردمند، و منفعل شدن بصیر خالد (قومندان سفاک جمیعتی که زمانی به کمک شخص برهان الدین ربانی ترکتازی داشت اما فعلا از قدرتی برخوردار نیست) با ایجاد یک دسته جنایت کار که از هیچ جنایت و رذالت روگردان نبوده اند، به آدم مطرح در سطح بدخشان و بالخصوص فیض آباد مبدل شد. او همه ساله جشن های بزرگشی و محافل بزرگی را به خاطر تحکیم موقعیت فعلی اش برپا می‌دارد و در آن وکیلان، قاچاقبران، رهبران و جنایت کاران فراوانی را از هرگوشه افغانستان دعوت می‌کند. نذیر محمد هفت زن و بیش از سی پسر و دختر دارد و صاحب نواسه است ولی روز ها و شب هایش با فاحشه ها و بچه بیریش ها سپری می‌شود. این عمل او نزد مردم عامه چه که حتی برای تعدادی از پسرانش که در راه پرخیانت پدر روان اند، زجرآور است. پسرانش از زن بارگی ها و بچه بازی های او احساس شرم می‌کنند، ولی او که در مکتب اخوانیزم درس خوانده، باکی ازین بدنامی‌ها نداشته و هیچگاه دست بردار هم نیست. او نه تنها زن باز و بچه باز مشهور است، بلکه در کبک بازی، بودنه بازی، اسب بازی و سگ بازی دست کمی از «مارشال» ندارد!

در بدخشان بین سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷ که کشت، پروسس و قاچاق مواد مخدر به اوج خود رسیده بود، نذیر محمد و باند قاچاقچیاناش از جمله آدم هایی بودند که در راس این معاملات گنبدیده، پولهای کلانسی را با گرفتن حق العبور، «منطقه پولی»، توزیع جواز قاچاقبری برای قاچاقچیان و غیره به جیب می‌زدند. درعین حال او یکی از افراد کلیدی و مورد اعتماد در کار قاچاق مواد مخدر نزد فهیم در مربوطات فیض آباد می‌باشد که اموال قاچاق او را از فیض آباد به نادرشاه کوفی (برادر فوزبه کوفی) ولسوال کوف آب بدخشان و دیگر قاچاقبران این شبکه در ولسوالی های سرحدی وسیله می‌شود. نذیرمحمد که منحیت شاروال دو رنجر دولتی به خاطر امنیتش در اختیار دارد، از پولیس دولتی نیز به خاطر کارهای خاینانه‌اش سوءاستفاده می‌کند.

در این سالها باوجود اینکه قاچاق مواد مخدر و بازار گرم اسلحه از میان نرفته است، بلکه خرید و فروش اسلحه و مواد مخدر به شکل باورنکردنی افزایش یافته است. قاچاق اسلحه از طریق همان تیم های ارتباطی قسیم فهیم از مرز های تاجیکستان به فیض آباد و از آنجا به سایر نقاط افغانستان صورت می‌گیرد و حتی این اسلحه قاچاق شده بدست طالبان نیز می‌رسند که مطبوعات غربی نیز آنرا در گذشته باربار گزارش داده اند.

نذیرمحمد به امر فهیم به حیث شاروال بدخشان تعیین گردیده است. در چند سالی که او درین پست کار می‌کند، هیچ زمین دولتی از نظرش پنهان نمانده، زمین هایی را که ملکیت قبرستان، مکتب، شفاخانه و یا سایر مراکز عامه مردم بود بدون دغدغه به فروش رسانیده ازین درک صدها میلیون افغانی بدست آورد و این پروسه خاینانه متأسفانه تا هنوز با تمام شدت جریان دارد.

زمین هایی که برای اعمار دکان درج املاک شاروالی می‌شوند، صاحبان آن تنها زمانی می‌توانند شروع به کار نمایند که بخاطر بدست آوردن جواز، یک میلیون افغانی رشوه از طریق گماشته های نذیرمحمد به او پرداخت کنند. پولی که به اصطلاح بطور قانونی شاروالی از درک توزیع دکان ها اخذ می‌نماید شکل دیگری از رشوه گیری است که زیرنام شیرینی گیری در میدان باز اجرا می‌شود. اتفاقات زیادی هم رخ داده است که از درک فروش زمین، در بدل یک دکان از چندین نفر پول اخذ

گردد. خریداران در جریان اعمار دکان های خود پی می بردند که جنرال خاین بابت دکان شان از چندین نفر دیگر هم پول گرفته است که جدالهای حل ناشدنی ای را بین این خریداران به بار آورده است. زمین مکتب شهنه شهید، قبرستان خواجه معروف (که ملکیت شفاخانه مرکزی بدخشان است)، زمین های دشت قرغ که ملکیت های عامه مردم است و دیگر زمین ها از جمله ساحات غصب شده توسط وی می باشند. از زمین های چپاول شده دشت قرغ، خانواده برهان الدین ربانی نیز صاحب دهها نمره زمین شدند و در ضمن شمس الرحمن معاون والی بدخشان که از جمعیتی های منفور است، حدود بیست نمره زمین را به خودش اختصاص داد.

در منطقه دشت قرغ و اطراف میدان هوایی فیض آباد صدها نمره زمین را توسط قاری صمد و لنگ دولت که خود را نمایندگان معلولین بحساب می آورند بفروش رسانید که جنرال نذیر محمد گرداننده اصلی این چپاول بوده و قاری صمد و لنگ دولت پوشش به اصطلاح قانونی ماجرا می باشند که شاید بیش از دو نمره زمین نصیب شان نشده باشند.

از آنجاییکه والی، قومندان امنیه و دیگر مقامات دولتی بدخشان همه شرکای جرم و هم حزبی های نذیر اند، هیچکسی قادر نیست علیه او چیزی بگوید و یا جلو او را بگیرد. سال گذشته نامه ای از جانب یک «کارمند امنیت ملی» بدخشان در چندین سایت اینترنتی منتشر شد که نوشته به دلیل «عذاب وجدان» نمی تواند در برابر جنایات نذیر خاموش بماند، بنا به گوشه هایی از خیانت های او اشاره دارد که در بخش هایی از آن نوشته است:

«جنرال نذیر محمد که با حمایت مارشال فهیم معاون اول رییس جمهور، شهردار بدخشان تعیین شده است، عامل قتل، دزدی و بسا کارهایی که در بدخشان سبب آزار مردم و ناامن سازی می شود، شناخته می شود.

با مستقر شدن گروه بازسازی ولایتی آلمان ها در بدخشان، نذیر محمد برای قدرت نمایی آلمان ها را تهدید نمود که اگر به او پول ندهند و مسئولیت تأمین امنیت مرکز فرماندهی آلمان ها در بدخشان را به او ندهند، تأمین امنیت بدخشان برای آلمان ها سخت و هرباب بالای آن ها حمله خواهد شد. برای ثابت ساختن این گفته اش، هر از گاهی شبانه به سوی مقر فرماندهی آلمان ها و میدان هوایی و دیگر دفاتر موسسات بین المللی در فیض آباد، راکت فیر می شد که توسط نیروهای نذیر محمد صورت می گرفت.

گروه او در میان فیض آباد، ولسوالی های همجوار فعالیت دارند و در این چند سال بارها، پول همبستگی، معاش معارف و دیگر نهادهای دولتی توسط افراد او به سرقت رفته است. ادارات کشفی و امنیتی بدخشان از یک سو از ترسی که از او دارند، با نذیر محمد درگیر شده نمی توانند و از سوی دیگر آن ها با شرکت در مهمانی های نذیر محمد، خود را به او مدیون می دانند و در برابرش اقدامی نمی کنند.

حتا والیان بدخشان، از او دستور می گیرند که چه کاری کنند و چه کاری نکنند. اکنون که او نزدیک به یک سال است با حکم مارشال فهیم شهردار بدخشان شده، در حالی که او مکتب را تا صنف شش خوانده و سواد درست خواندن و نوشتن ندارد.

ملاصبور هم قومندان امنیت بدخشان، از افراد خاص مارشال فهیم است و مارشال به او دستور داده است که با نذیر محمد همکاری بوده و به او کاری نداشته باشد.

اما حادثه ی چهارشنبه، ۳۰ سنبله ۱۳۹۰، پرده از روی دزدی های او برداشت. چند نفر مسلح به رهبری دو محافظ خاص او به نام های مصور، فاک، پول همبستگی راغ را سرقت نمودند، وقتی پولیس خبر شد به تعقیب آن ها افتاد و سرانجام این افراد با پولیس درگیر شده و یک پولیس را زخمی نموده و اما خود ناچار پول و موتر را رها نموده و فرار نمودند. اکنون هردو محافظ نذیر محمد در قریه ی دیگه مربوط مرکز پنهان شده و موتر با وسایل آن ها در نزد پولیس است.

این حادثه به خاطر آنچه در بالا ذکر شد، خاموش مانده و شاید هم افشا نشود؛ اما من که به عنوان یک کارمند امنیت بدخشان هستم خدا را شاهد می‌گیرم که از جنایت‌های این آدم و چشم‌پوشی مقامات امنیتی بدخشان به عذاب وجدان دچار شدم.

آقای علی احمد لوگری رییس امنیت بدخشان، خودش خوب می‌داند که افراد نذیر به دستور او چه ظلم و جنایتی را در بدخشان مرتکب می‌شوند، اما متأسفانه به بی‌شرمی تمام خاموشی اختیار نموده است.»

در ماه جدی ۱۳۹۰ نامه‌ای به امضای «مردم بدخشان» در رسانه‌های بیشمار اینترنتی منتشر شد که از مظالم نذیر محمد ناله سر داده شمه‌ای از جنایات او را افشا کرده بودند. بخش‌هایی از این نامه:

«ما مردم بدخشان اعم از زن و مرد مویسفید و جوان، از رییس صاحب‌جمهور، مطبوعات و پارلمان افغانستان می‌خواهیم که به شکایت ما گوش نموده و جلو نذیر محمد ظالم را بگیرند. از جنایتها و فساد نذیر محمد که دختران جوان و بچه‌های جوان مردم بدخشان را به زور برده و بر آن‌ها تجاوز می‌کند صد‌ها دوسیه در کمیسیون حقوق بشر و سارنوالی وجود دارد اما به خاطر حمایت مارشال صاحب‌فہیم معاون اول رییس‌جمهور از او، هیچ کس جلو ظلم و ستم نذیر محمد را نمی‌گیرد.

در ماه گذشته جوانی به نام رامش از گذر افغانی که یک جوان با اخلاق و خوب بود به امر نذیرمحمد به قتل رسید. قضیه از این قرار است که شماری به نذیر محمد گفتند که این جوان می‌خواهد با دختر تو دوست شود نذیر محمد هم به افرادش امر کرد تا شب هنگام این جوان بیگانه را برده در باغی نزدیک به خانه‌ی نذیر محمد به دار آویختند که متأسفانه هیچ رسانه‌ای به این مسئله نپرداخت پولیس هم به جایی که نذیر محمد قاتل را زندانی کند، بر عکس به دستور نذیرمحمد، شماری از افراد صاحب‌رسوخ گذر افغانی مانند علم قصاب و خلیفه بابہ را که به امرهای نامشروع نذیر محمد گوش نمی‌داند، به دروغ به جرم قتل رامش، به زندان انداخت. ولایت بدخشان، سارنوالی بدخشان و محکمه همه از نذیر محمد می‌ترسند و در برابر ظلم او هیچ کاری کرده نمی‌توانند ولی برای ما کاملاً جای سوال است که چرا کمیسیون حقوق بشر، دفتر یوناما نمایندگی سازمان ملل و دیگر نهاد‌های بین‌المللی در برابر جنایت‌های نذیر محمد خاموش هستند؟

وکیلان بدخشان، هریک لطیف پدرام، فوزیه کوفی، زلمی مجددی، امان الله پیمان، ذکریا سودا، شاه عبدالاحد، نیلوفر ابراهیمی، صفی مسلم و سارنوال روف، شما در برابر مردم تان مسئول هستید چرا به خاطر جلوگیری از فساد و ظلم نذیر محمد کاری نمی‌کنید، ننگ بر شما که خود را نماینده مردم می‌دانید.»

جنرال نذیرمحمد حتا از طالبان در برابر حریفانش استفاده می‌کند. نمونه زنده‌اش حمایت او از کسی به نام مولوی علوی که از چهره‌های خطرناک طالبان بود و حالا در زندان پلیجریخی است. علوی پسر کاکای نذیر محمد است و با حمایت او چندین انفجار و حمله را در بدخشان انجام داد که سرانجام توسط نیروهای خارجی بازداشت شد ولی کسی نذیر محمد را پسران هم نکرد. همین‌طور در انتخابات ریاست‌جمهوری اول، موثر حامل والی بدخشان سید اکرام‌الدین معصومی و داکتر شمس را که به حمایت احمد ضیا مسعود تلاش می‌کردند، انفجار داد که در نتیجه داکتر شمس کشته شد. دوسیه این حادثه تا هنوز در امنیت ملی موجود است ولی متأسفانه به دلیل حمایت مارشال «صاحب» از نذیر محمد کسی ورقش را بالا نمی‌کند.

نذیرمحمد، پسران و افراد قسی‌القلبش، متکای تمامی جنایت‌کاران، دزدان، خلاف‌کاران، لومپنان

و لیجان نیز هستند. نذیر محمد جنایت کار با داشتن صدها میل اسلحه و افراد اوباش دست به هرجنایتی می‌زند و هرکسی که در برابرش حرف حق را بگوید به هزار توطئه و جنایت یا کشته می‌شود و یا خاموش ساخته می‌شود.

پسرانش وسایط شان را کنار تیل فروشی ها توقف داده و تیل مورد ضرورت همه روزه موترهای شانرا بدون پرداخت پول بدست می‌آورند و صاحبان تانک ها از ترس جان جرئت ندارند پولش را مطالبه کنند.



نذیرمحمد در مقابل رهایی مجرمین از چنگ دولت پول های هنگفت می‌ستاند مهم نیست که چه جرمی باشد از تجاوز، قتل، دزدی شروع تا هرنوع جرمی را درمقابل پول راه حل دارد، که طبعاً نوعیت و سنگینی جرم مقدار این پول را بیشتر می‌سازد.

در بزکشی ای که در بهار ۱۳۹۱ در میدان بزکشی فیض آباد برگزار گردیده بود، پسر نذیر محمد با شخصی درگیر می‌شود که در

این ساحه ملکیت نظامی در شهر کهنه فیض آباد بود که توسط نذیر به قدیرسفیدک به فروش رسید.

نتیجه یک نفر عادی کشته شده و بزکشی برهم می‌خورد. با آنکه یک فرد بیگناه در جنگ پسر نذیر کشته می‌شود، اما صدای اعتراض از هیچ جایی بلند نشد، نه از آدرس رسانه های محلی و نه از شعبه ولایت و مقامات امنیتی بدخشان.

نذیر با تمامی پلشتی ها و لومپنی هایش، تحسین نامه هایی از جانب پارلمان، ریاست جمهوری، مجلس سنا، و دیگر ارگان های مهم دولت افغانستان بدست آورده است. این «تحسین نامه» ها سندیست بر این حقیقت تلخ که در دولت پوشالی کرسی، هرچه خاین و جانی و دزد و قاتل است مورد ستایش و حمایت قرار می‌گیرد و حیات مردم مظلوم برای حکام فاسد و ضدملی کوچکترین ارزشی ندارد. بدخشان سالهاست که به مرکز آدمکشان و اوباشان جمعیتی مبدل شده و ستمکارانی بیشماری از نوع نذیر زندگی مردم مظلوم آن دیار را مصیبت بار ساخته اند. اما آنچه بیش از همه تنفرانگیز و منجرکننده است، ساخت و پاخت و همدستی جمعی از به اصطلاح روشنفکران بدخشان با این جانیان است. یکی از عناصر بی وقار و خودفروخته عبداللطیف پدرام است که با نذیرها شانه به شانه در محافل عیاشی شان حاضر می‌گردد، در محفل بزکشی نذیر در شیوه اشتراک نموده، به خاطر ربانی، رهبر این دزدان ختم و خیرات به راه می‌اندازد و کشته شدن او بوسیله برادران همفکر طالبش را «حمله به برج عزت افغانستان» نام می‌گذارد.

روزی خواهد رسید که مردم منکوب شده و ستمکش بدخشان یخن پدرام ها، پرتو نادری ها، شیوای شرق ها، شجاع خراسانی ها و دیگر روشنفکرنا های مرتجع و بی‌قلب را بگیرد که در زمانیکه جنگسالاران جمعیتی حیات مردم بدخشان را به بازی گرفته زندگی شانرا شکنجه‌بار ساخته اند، اینان به هرچه پرداختند جز دفاع از این توده های تحت ستم. اینان در پیشگاه مردم محکوم ابدی اند که در شعر و نوشته هیچکدامشان رنج و درد مردم انعکاسی نیافته و برعکس اینان برای خوش آمد اراذل اخوانی به آنان دمبک می‌زنند و در کنار شان می‌ایستند. در واقع این عناصر که دم از شعر و ادبیات و هنر می‌زنند، همفکران پلید اخوانی های جمعیتی اند و حنجره و قلم شانرا در خدمت دشمنان ملت گذاشته اند.

نویسنده: نوید نابدل

چوچه های حرام پاکستان در سوگ پدرخوانده شان



به تاریخ ۲۴ جدی ۱۳۹۱، جمعی از اخوانی های چاکرمنش افغانستان که اکثر شان وابسته به حزب اسلامی گلبدین بودند، در شهر کابل مراسمی را در بزرگداشت از قاضی حسین احمد، رهبر سابق جماعت اسلامی پاکستان که چندی قبل مردد برگزار نموده بودند. قاضی امین وقاد، حاجی فرید، قطب الدین هلال، مولوی شهزاده شاهد، نصیر احمد نوبدی و دیگر چهره های منفور از جمله سخنرانان این محفل بودند که در مدح حسین احمد حرف می زدند.

درحالی که دولتهای مستبد ایران و پاکستان از جمله دشمنان قسم خورده مردم ما بوده بیش از سه دهه است به وطن ما جهالت و کشتار و ویرانی صادر می کنند، اما جمعی از نوکران بی غیرت و خاین افغان شان امروز آنچنان دست بالا یافته و تا عمق در رژیم پوشالی کرزی نفوذ کرده اند که با خاطر آرام از پلید ترین شخصیت های ایندو کشور قهرمان تراشیده بزرگداشت به عمل می آورند.

سال گذشته جمعی از چاکران رژیم خونخوار آخندی ایران در گوشه و کنار شهر کابل پوسترهای خمیني جلاد را نصب کرده برای سالگرد گرفتند، وزارت تعلیم و تربیه در کتب درسی از ضیاءالحق پلید قهرمان تراشید و امروز از قاضی حسین احمد که دستان خونینی در قضایای افغانستان داشت، تجلیل صورت می گیرد.

جماعت اسلامی پاکستان و شخص قاضی حسین احمد نسبت به مردم افغانستان خیانت نابخشودنی مرتکب گردیده و بانی و پدرخوانده احزاب جهالت پیشه، خاین و خونخواری چون حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، طالبان و غیره به شمار می رود که مسبب نگوینختی ها و فجایع بی پایان در کشور ما اند. این حزب پلید با افکار منحنی اخوانی و تحجر مذهبی حتی در پاکستان بین مردم منفور بوده معمولاً در انتخابات بیش از یکی دو کرسی بدست نمی آورد. موسس این حزب، مولانا ابوالاعلی مودودی از گماشته های بریتانیا بود که علناً از استعمار انگلیس بر نیم قاره هند حمایت نموده با تاسیس کشور پاکستان مخالفت کرده بود.

قاضی حسین احمد فقط چند ماه قبل از مرگش، در دفاع از طالبان آدمخوار افغانستان حرف زده، قتل و کشتار آنان را «جهاد» و روا خوانده بود، این درحالی بود که او تحرکات طالبان پاکستانی در آنکشور را ناروا نامیده محکوم کرد.

قاضی حسین در کنار جنرال حمیدگل، نصیرالله بابر، نواز شریف، کرنل امام، مولانا فضل الرحمن، ضیاءالحق، دگروال یوسف، جنرال اختر عبدالرحمن و دیگر حکام حیلہ گر پاکستان، یکی از دشمنان و ویران کنندگان اصلی وطن ما بود که تنها یک مشیت وطن فروش و مزدور پاکستان می توانند از این عناصر رذالت پیشه بزرگداشت نمایند.

در جریان جنگ سرد که امریکا و غرب روی باندهای بنیادگرای افغانستان سرمایه گذاری نموده و از طریق پاکستان آنان را تجهیز و تسلیح نمود، جماعت اسلامی پاکستان نقش مهمی بازی نمود. این حزب که با دولت مستبد ضیاءالحق همدست بود، در ادارات دولتی و استخبارات آنکشور راه داده شده و کمک های سرشار «سی.آی.ای.» و غرب و بخصوص کمکهای مستقیم اخوان بین المللی را بدست می آورد.

جماعت اسلامی با نفوذی که در «آی.اس.آی.» داشت، مسئولیت تربیت و قدرتمند ساختن باندهای بنیادگرای افغانستان را بدست داشت. و شخص قاضی حسین احمد تلاش کافی نمود تا از میان احزاب ضدملی اخوانی افغانستان روی باند فاشیستی گلبیدین سرمایه گذاری نموده بیشترین کمکهای نقدی و تجهیزات نظامی را به دامن آن بریزد. از آنجاییکه «سی.آی.ای.» حزب گلبیدین را نوکر موثر و «نازدانه» تشخیص داده بود، به جماعت اسلامی نیز دست باز داده شد تا تمامی امکانات مالی و استخباراتی پاکستان را در اختیار این باند جنایتکار و ضدملی قرار دهد.

جماعت اسلامی در همدستی با ضیاءالحق، این جاسوس سرسپرده «سی.آی.ای.»، حزب اسلامی را از هیچ به قدرتمندترین، فاشیست ترین و پاچه گیر ترین نیروی سیاسی افغانستان مبدل نمود. «آی.اس.آی.» و پولیس پاکستان عملاً در خدمت تروریست های گلبیدینی قرار گرفته در کمپ های شمشتو، ورسک و غیره کشتارگاه هایی برای ساختن با خاطر آرام به سر به نیست کردن آزادیخواهان، ملی

گرایان و روشنفکران وطن ما دست زند و افغانستان را از وجود هزاران فرزندان وطن دوست و اصیلش محروم نماید.

امروز که خائنان در وطن ما دست بالا دارند، یک مشیت چوجه های حرام پاکستان و جواسیس «آی.اس.آی.» از لعنت شده ترین دشمنان وطن ما تجلیل به عمل می آورند، اما روزی خواهد رسید که تمام اینان همراه با اربابان شان به زباله دان تاریخ ما سپرده شده جزای این حرامزادگی های شرم آور شانرا ببینند.



گزارشها

تظاهرات خشماگین مردم علیه جنگسالاران در ولسوالی ینگى قلعه تخار

به تاریخ ۳۰ قوس ۱۳۹۱ (۲۰ دسامبر ۲۰۱۲) مردم ولسوالی ینگى قلعه ولایت تخار علیه جنایتکاران و قاچاقچیان مواد مخدر دست به تظاهرات باشکوهی زدند. مردم باشهامت زمانیکه از تقرری یک جنایتکار و قاچاقبر منفور به نام امام محمد به حیث قومندان امنیه ولسوالی شان آگاهی یافتند، به خشم آمده صدها تن با راه اندازی راهپیمایی، اعتراض شانرا بلند کردند. آنان علیه سران مافیای مواد مخدر، دزدان و جنایت کاران این ولایت چون قاضی کبیر مرزبان مشاور کرزی و وکیل در پارلمان، و خیرمحمد چریک قومندان امنیه ولایت تخار که در این تقرری ها نقش دارند خشم شانرا به نمایش گذاشتند.

امام محمد جنایت کار بی خیر از قدرت مردم گمان می کرد هرگاه حمایت مشتی قاتل، رهن و قاچاقبران را با خود داشته باشد،



می تواند به جنایت و رهنی اش اینبار در چوکات قومندانی امنیه ولسوالی ینگى قلعه ادامه دهد. ولی مردمی که سالهاست تیر پستی، جنایات و خیانت های شرفباختگان جنگسالار را بر قلب شان حس می کنند، با اتحاد و خیزش شان پیام دادند که دیگر تحمل اینهمه غداری ها را نداشته مقابل آن ایستادگی خواهند کرد. مردم طی سخنرانی هایشان

در این تظاهرات، بدون ترس و علنا خیر محمد تیمور مشهور به «چریک» قومندان امنیه برحال ولایت تخار، وکیلان پارلمان و بخشی از مهره های مهم دولت فاسد کرزی را تکیه گاه قاچاقبران، دزدان

و رهنسان تخار نامیده، اظهار نمودند که اینان در تعیین پلید ترین و بی ناموس ترین افراد به حیث قومندان امنیه، ولسوال، مدیر معارف و غیره پست های مهم دولتی سهیم بوده عمداً از طریق اینچنین عناصر پلید و لمین جو بی امنی، غارتگری، قاچاق مواد مخدر، قتل های زنجیره ای، غصب زمین های مردم، نابودی جنگلات، اختطاف، تجاوز به ناموس مردم و غیره ستمگری ها را دامن می زنند.

در مظاهره صبح پنجشنبه زنان و فرزندان اقارب شانرا در دوره قبل قومندانی ضابط امام محمد از دست داده بودند و با توسط امام محمد به قتل رسیده بود نام می گرفتند و با اشک و فریاد نفرت خویش را

علیه این اقدام خائنانه نظم موجود ابراز داشته احساسات تمامی مظاهره چیان را برانگیخته که هراشک وندای شان با صدای مرگ بر قومندان امنیه، مرگ بر قاضی کبیر مرزبان، مرگ بر ضابط امام محمد سایر مظاهرچیان همراهی میگردید.

درین تظاهرات که زنان نیز در آن شرکت داشتند سخن رانند و با گریه و ناله علیه ضابط امام محمد سخن می رانند و از فرزندان و اقارب شان که بدست او به قتل رسیده اند نام برده نفرت شانرا از این آدمکش حرفوی و شرکای جرمش ابراز می نمودند. آنان می گفتند

قاضی کبیرمرزبان، خیرمحمد چریک و امام محمد که مردم ینگی قلعه علیه شان برخاسته اند همه از تربیت یافتگان اخوانی مربوط باند های خونخوار جمعیت اسلامی و شورای نظار اند که تا دیروز جنایت و چپاول خود را «جهاد و مقاومت» می نامیدند و حال تحت پرچم «دموکراسی امریکایی» به فاشیزم شان علیه مردم مظلوم ادامه می دهند.

که این فرد قبلاً نیز یک دوره منحیث قومندان امنیه ینگی قلعه وظیفه انجام داده است که ظلم و ستم و جنایت به اوجش رسید و با استفاده از مقامش به بدمعاشی و زورگیری مشغول بود. آنان مثالهایی از کشتار و رهنزی او را بیان می کردند.

تظاهرات کنندگان یکصدا شعار می دادند که «مرگ بر قومندان امنیه»، «مرگ بر قاضی کبیر مرزبان»، «مرگ بر ضابط امام محمد».

قاضی کبیرمرزبان، خیرمحمد چریک و امام محمد که مردم ینگی قلعه علیه شان برخاسته اند همه از تربیت یافتگان اخوانی مربوط باند های خونخوار جمعیت اسلامی و شورای نظار اند که تا دیروز جنایت و چپاول خود را «جهاد و مقاومت» می نامیدند و حال تحت پرچم «دموکراسی امریکایی» به فاشیزم شان علیه مردم مظلوم ادامه می دهند.

خیرمحمد تیموری قبلاً به اتهام قتل چندین نفر بازداشت شده از وظیفه برکنار شد و قرار بود که به زندان برود و حتی محکوم به اعدام شود. به همینرو چهره کثیفش مدتی از انظار عامه دور بود و مردم تصور می کردند که شاید محبوس بوده و یا اعدام شده باشد. ولی دیری نگذشت که این قاتل به امر معاون اول کرزی، قسیم فهیم از بند رها شده منحیث قومندان امنیه ولایت تخار تعیین گردید و در کنار داکتر احمد مشاهد و دیگر شرکای جرم فهیم مشغول خیانت و دنائت است.

ینگی قلعه از ولسوالی هایست که هم سرحد با تاجیکستان بوده، مرزهایش به روی معاملات غیرقانونی باز است. بناءً ولسوالان، قومندانان امنیه و دیگر مقامات مهم آن از جانب مافیای حاکم در کابل تعیین می شوند تا زمینه را برای قاچاق بی دردسر مواد مخدر، اسلحه، سنگهای قیمتی، آثار باستانی و دیگر داشته های وطن ما مهیا سازند. از آنجاییکه این مقامات محلی از حمایت کامل مرکز و در داخل ارگ ریاست جمهوری برخوردار اند، بیهراس از کیفر و قانون به هر پلیدی و جنایت سازمان یافته دست می زنند که مردم نادار و ستمکش قربانیان اصلی این خیانت ملی به شمار می روند.

گزارشونه

د پاکستان توغندیز بریدونو تر شا

هغه څه چې لا تر اوسه یې رسنیو ته لار نه ده موندلې او یا هم خپله رسنیو د ګواښ یا تړلتیا له امله په خپلو خپرونو کې نه دي خپاره کړي په دې گزارش کې هڅه شوې، چې تاسې ته د رومېنې ځل لپاره په ریښتینې ډول وړاندې شي.

دانګام د کنړ ولایت ختیځ لور پاکستان سره په ګډه پوله پرته هغه سرحدی ولسوالۍ ده، چې تیرو دوو کالو راهیسې د پاکستانی ځواکونو او فاشیستي طالبانو د توغندیزو بریدونو شاهد ده، په تیرو دوو کلونو کې د پاکستانی ځواکونو په ږندو بریدونو کې د دانګام، نارې، شینگل او سرکانو ولسوالیو ولسونو ته درانده زیانونه اړولې دي. په لسګونو بیګناه خلکو خپل خوږ ژوند له لاسه ورکړی او په سلګونه نور تپیان شوې دي، د ځاني زیانونو سربیره یادو اغیزمنو خلکو خپل په سلګونه څاروي او کروندې هم له لاسه ورکړي او خپلو ټاټوبو څخه یا نورو سیمو ته کډوال شوي او یا هم د ځمکې لاندې سمخو ته د پناه وړلو ته اړ شوي دي، چې ددې بریدونو اصلي لامل پاکستانی طالبان او کرزې دولت په ګوته شوي.

پاکستاني طالبان «تحریک طالبان» وروسته له هغې افغانستان خاورې ته راننه وتل کله چې پاکستان د دغه وړانکارو پروړاندې په باجوړ، میدان، مهمندو، دیر او سوات کې چاڼیز عملیات ترسره کړل، د ډیورنډ له کرښې په راوختو سره سم د افغانستان ګوډاګي دولت استازي د کنړ والي «سید فضل الله واحدی» یو پلاوي ته دنده وسپارله، څو دغه انسان وژونکي طالبانو ته ښه راغلاست او په سیمه کې د دوی اوسیدل ډاډه او قانوني کړي. نو په دې موخه د پاکستانی طالبانو سره د یو تړون له مخې هغوې ټولو غړو ته د کډوالو د نړیوال معیار پرته په پټه د کډوالیتوب کارتونه وویشل او د نارې، آسمار، شینگل، سرکانو او دانګام په ولسوالیو کې یې ځای پر ځای کړل. دانګام د سیمې د اوسیدونکو په وینا تحریک طالبان، چې شمیر یې په دې سیمه کې ۳۰۰ تنو ته رسیږي او مشري یې مولوي امجد

(مولوي امجد چې په پاکستان کې د «قاري امجد» په نوم شهرت لري د خيبر پښتونخوا د دير ضلعي د معيارو په کلي کې زيږدلی دی، نوموړی د خپلو جنايتکاره او کرغېړنو کړنو له امله د پاکستان لخوا په تور لست کې شامل شو او په سر يې په لکونه کالدارې انعام ټاکلی دی) او کفرکش کوي، د هويت کارتونو پرته هغوی ته په منظم ډول راشن او مهمات ورکول کيږي او لږ تر لږه په مياشت کې يو وار د دولت د استازو سره ليدنې کتنې کوي. د سيمه ييزو خلکو په وينا د پاکستاني طالبانو په راتگ سره له يو خوا زموږ کورونه او کروندې لوټ شوې او له بل پلوه په دغه ولسوالۍ کې امنيتي حالات ترينگرې شول.

انجونې بنسونځيو ته تللی نشي، د دولتي دندو کارمندان خپلو کورونو ته را ستنيدلی نه شي. پاکستاني طالبانو تر دې مهاله په لسگونو بيگناه ځايي خلک وژلي دي. لکه څرنگه چې د افغانستان سيمه ييز دولت سره يې تړون کړی و، چې دوی بايد له پولې هاخوا يعنې پاکستان کې خپلو وړانکارو کړنو ته دوام ورکړي نه په افغانستان کې، مگر اوسيدونکي سرتېکوي او وايي، چې د دوی له راتگ وروسته موږ آرامه ژوند ندی ليدلی، پاکستاني ځواکونه ورځ تربلې خپلې پوستې مخکې راوړي او زموږ د عامو وگړو پرمخ يې خپله پوله



تړلې او هيڅوک نشي کولای چې خپلو خپلوانو سره چې د پولې بل لور ته پراته دي، راشه درشه وکړي. برسیره پردې پاکستاني ځواکونه هره ورځ په سلگونو مرمۍ، راکټونه او توغندي زموږ په کورنو او کروندو را توغوي او هيڅوک نشي کولای چې خپلې ورځنۍ چارې تر سره کړي. هغه کورنۍ چې د غم يا

بنادي له امله يې په کور کې گڼه گڼه ډيره وي، د پاکستاني پوستو لخوا چې د افغانستان په حريم کې جوړې شوې دي، د داشکې او سل ډزو په وسيله په نښه کيږي، له دې امله ډيری هغه خلک چې اقتصادي توان لري، خپل کورونه او باندې يې پريښې او امن ځايونو ته کډه شوي، ليکن هغه کورنۍ چې اقتصادي توان نلري، د پخوا په څير «روسي يرغلگرو وخت» د ځمکې لاندې تياره او ډارونکو سمخو کې اوسيږي او لا تراوسه له دې بريدونو خونديتوب نلري.

د دې کار په غبرگون کې د سيمې اوسيدونکي څو وار آسمار ولسوالۍ ته په لاريون راووتل او له دولت څخه يې وغوښتل چې پاکستاني طالبان له سيمې اوباسي او د پاکستاني ځواکونو توغنديز بريدونه ودروي.

پاکستان چې د تاريخ په اړدو کې يې زموږ په هيواد کې لاس وهنه، جنايت او بنسټپاله طالبان او انسان وژونکي جهاديان روزلي او ورڅخه يې د وسيلې په توگه کار اخيستی دی، تل يې هڅه کړې چې ژبني، مذهبي، سمتي او قومي توپيرپالنې په ذريعه افغان ملت د

ملي نفاق او افغانستان د ټوټه کیدو پر لور بوځي. مگر د دې دومره کرغېړنو کړنو وروسته بیا هم د پاکستان زړه یخ نشو او اوس هڅه کوي، چې پولې ته نږدې افغان قبایل له خپلو استوګنځایونو څخه په شا کړي، خو پاکستاني طالبان او القاعده «تحریک طالبان» هلته ځای په ځای کړي، یو خوا خپل هیواد کې ټیکاو رامنځته او بل خوا د افغانستان په خاوره کې ګډوډیو او لاس وهنو ته لاره هواره کړي.

مگر د افغانستان لاسپوڅی دولت چې خپله په دې جنایت کې شریک دی او نه غواړي چې دې کرکیچ ته د پای ټکې کیدي، د خپلو شومو سیاسي او ستراتیژیکو موخو ترلاسه کولو لپاره پاکستاني طالبانو ته یې پناه ورکړی او خپل ولس قرباني کوي.

دا ناورین چې له تیرو دوو کلونو راهیسې روان دی، د لاسپوڅي کرزي دولت پرته بادر یې «امریکا» هم د تیر په څیر د دې طالبانو ننگه کوي او په ښکاره توګه د دې پرځای چې مخه یې ونیسي ملاتړ یې کوي.

په هر حال په پای کې باید وویل شي چې د دې او دې ته ورته پیښو د ختمولو لپاره زموږ ولس ته یواځې یوه لار پاتیکیري او هغه هم د نړیوالو او سیمه ییزو ښکیلاکګرو پر وړاندې ملي یووالی او ملي پاڅون دی.



خلک د پخوا په څیر د ځمکې لاندې تیاره او ډارونکو سمڅو کې اوسیري او لا تراوسه له دې بریدونو خوندیتوب نلري.

نویسنده: واحد منصوری

وای به حال ملتی که «الگوی شفافیت» آن عمر زاخیلوال باشد!



«کر گفت و کور باور کرد». ضرب المثل معروفیست که گفته های اخیر عمر زاخیلوال وزیر مالیه با آن مصداق می یابد. او به تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۲ از آدرس «وزارت مالیه» مکتوبی به رسانه ها فرستاده و در آن ادعا کرده است:

«به تاریخ اول ماه اگست ۲۰۱۲ یکی از تلویزیون های داخلی کشور، صورت حال حساب های بانکی من را نشر کرد ... بعد از چهارونیم ماه تحقیق همه جانبه لویه سارنوالی افغانستان روز دوشنبه ۲۴ دسمبر ۲۰۱۲ نتایج تحقیقات خویش را اعلام نمود. از

قرار لویه سارنوالی بر می آید که همه اتهامات علیه من بی بنیاد بوده نه من و نه هیچ یکی از اعضای خانواده ام در فعالیت های مشکوک دست نداشته ایم.»

تلویزیون طلوع حدود چهار ماه پیش گزارش داد که حدود یک میلیون دالر به حساب بانکی شخصی عمر زاخیلوال واریز شده است. این تلویزیون اسناد و مدارک کافی در مورد این ادعا در اختیار داشت و آنرا به تصویر کشید. پس از انتشار این گزارش اداره مبارزه با فساد اداری اعلام کرد که از حامد کرزی رئیس جمهور، خواسته که وظیفه عمر زاخیلوال را به حالت تعلیق درآورد. عزیزالله لودین، رئیس این اداره از طریق رسانه های اعلام نمود که اتهامات گسترده ای در مورد فساد و رشوه ستانی در وزارت مالیه موجود است که برای بررسی بی طرفانه آن نیاز است تا مقام آقای

زاخیلوال به حال تعلیق درآید. آقای لودین افزود که این اتهامات، شامل موارد زیاد تخطی، رشوه‌ستانی و سواستفاده می‌شود که در نتیجه آن، میلیون‌ها افغانی از این وزارت مفقود شده است بخشی از مصاحبه لودین با بی بی سی فارسی به تاریخ ۲۲ اگست ۲۰۱۲:

«من فکر می‌کنم باید پرسیده شود و تحقیق شود که این پول از کجا آمده، برای چی آمده و کجا فرستاده شده. این مسایل را باید بپرسیم.... هفته گذشته به رییس جمهور گفتم که باید یک هیات از چهار نهاد ترتیب شود تا بعضی از مسایلی را در وزارت مالیه که به نظرم خلاف قانون است، بررسی کند و رییس جمهور هم با این نظر موافق بود و قرار است به‌زودی هیاتی کار خود را در وزارت مالیه آغاز کنند.»

حالا و با گذشت بیش از چهار ماه از این قضیه به نظر می‌رسد که شخص زاخیلوال، لوی سارنوال و کرزی دست یکی کرده و قصد دارند روی این رسوایی خاک ریخته و همانند دهها و صدها قضیه بدنامی دیگر این دستگاه گنبدیده به این مورد خیانت علیه ملت در وزارت مالیه نیز پرده اندازند. «خود کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش» ضرب‌المثل دیگرست که با این قضیه همخوانی دارد. کرزی برای زیر زدن مرداری وزیر مالیه‌اش، شخص الکو لوی سارنوال را مسئول تحقیق تعیین می‌کند. شخصیکه حاضر است چشم بسته هر قضیه‌ای را به نفع دستگاه حاکم فیصله کند. هر افغان بی‌طرف و دلسوز به حال ملت، اولتر از همه نحوه و چگونگی تحقیق لوی سارنوالی را مورد شک و تردید قرار می‌دهد. محمد اسحاق الکو لوی سارنوال و عمر زاخیلوال وزیر مالیه دو مهره اصلی تیم کرزی هستند که هیچ‌گاه حاضر نیستند روی منافع شخصی شان بر همدیگر اتهام ببندند و باهم همدیگر را متهم به این و آن کنند. در جریان چهارونیم ماه تحقیق آیا دروازه لوی سارنوالی بروی نهاد های بی‌طرف باز بوده؟ آیا در جریان این تحقیق به خبرنگاران اجازه داده شده تا از نحوه تحقیق و حساب های بانکی زاخیلوال نظارت کنند؟ آیا واقعا تحقیق صورت گرفته و یا اینکه قضیه صرفا با انتشار این اعلامیه خبری به نفع زاخیلوال اعلام شده؟ و از این دست دهها سوالی که بی‌پاسخ می‌ماند! به این جملات خنده آور و دردآور در نامه زاخیلوال توجه کنید:

«من افتخار می‌کنم که در دوره خدمت برای دولت، صدای خویش را برای اصلاحات، شفافیت و حسابدهی در همه ساحات حکومتداری بلند کرده‌ام و در این راستا همیشه فعال بوده‌ام. هرچند کمپاین افترآ آمیز علیه من، که ناشی از انگیزه های سیاسی و شخصی بود برای من و خانواده‌ام خیلی رنج آور بود امروز خوشنود هستم که این حالت برای من فرصت مهیا کرد که، با تقاضای داوطلبانه تحقیقات در مورد اتهامات وارده، یک بار دیگر الگوی شفافیت باشم. آرزوی من این است که مقامات عالی رتبه دولتی بر نقش پای من قدم خواهند گذاشت. قضیه من، همچنان نمونه خوبی خواهد بود از دست آوردهای ما در قبال تعهدهایی که به مردم افغانستان و جامعه جهانی مبنی بر خود را حسابده دانستن سپرده‌ایم.»

پس با این گفته های دانشمندانه زاخیلوال یک راز بزرگ بی‌پرده می‌شود که در اثر تلاشهای این «الگوی شفافیت» و قهرمان «اصلاحات، شفافیت و حسابدهی» بوده که دولت افغانستان امسال در زمینه شفافیت در سطح جهان بلا کرد و مقام اول را به خود اختصاص داد!! از حرفهای زاخیلوال چنین برمی‌آید که او و هم‌مسئله‌کنانش به «مردم افغانستان و جامعه جهانی» قلبا «تعهد» سپرده بودند که در زمینه شفافیت افغانستان در سکوی اول قرار گیرد و با جانفشانی های پیگیر موفق به این «دست آورد» شدند!!

مردم ما به اینگونه اظهارات بی‌شرمانه می‌گویند زهی دیده درآیی و چشم سفیدی!

زاخیلوال که اینچنین فاتحانه لقب «الگوی شفافیت» را نیز به خود اختصاص می دهد، اگر واقعا ذره ای غرور می داشت، وقتی بوی چندین مورد فساد و رسوایی های جنسی اش یکی پی دیگری در رسانه ها بالا شد، باید «به نقش قدم» و وزیر رژیم های دموکراتیک و مردمی پا می گذاشت و فوری از مقامش استعفا می داد تا زمینه تحقیقات بیطرفانه میسر می شد. اما او و تمامی مقامات دزد افغانستان آنچنان به کرسی ها خود را چسبانده اند که هزار رسوایی و بی عزتی و چاپلوسی را به جان می خرنند اما حاضر نیستند از مقام خود کنار روند.

ما همه شاهد بودیم که وقتی اتهامات فساد و داستان معاشقه اش با دختر ایرانی در «کافه میلانو» در جریان سفرش به واشنگتن در اپریل ۲۰۱۲ به رسانه ها درز کرد، او ابتدا شکیب نوری، دیپلمات در سفارت افغانستان در واشنگتن را به خاطر فاش نمودن این راز تهدید به مرگ نمود و بعد در جمع دیپلماتهای غربی در کابل به گریه و زاری پرداخت که مبادا به این علت کرسی وزارت را از دست دهد. چه بسا که این گریه ۴۵ دقیقه ای اش در برابر دهها دیپلمات غربی در کابل مفید واقع شده باشد و آنان لوی سارنوالی را حکم داده باشند که دوسیه به نفع زاخیلوال فیصله گردد.

قومگرایی و فامیل بازی وی در وزارت مالیه داستان دنباله دار و اسفناک دیگرست که بوی تعفن آن بارها به رسانه ها هم رسیده است که یک نمونه آن نصب دخترش به نام شیمیا زاخیلوال در پست مهم وزارت مالیه و دریافت معاش های بلند دالریست.

وقتی از سرتاپای دستگاه حامد کرزی گند فساد و چپاول می چکد، کدام احمق حتی به حکم لوی سارنوالی، این فاسد ترین اداره دولت اعتنا خواهد کرد؟ آیا این اداره تا حال یکی از شاه مهره های فساد و چپاول و شرفیاختگی در دولت کرزی را محکوم و به زندان فرستاده است که زاخیلوال را بفرستد؟ آیا سارنوالی خود باربار با قانون و حق مردم معامله نکرده و بیشمار دوسیه های خیانت ملی در پسخانه هایش خوراک موش ها نشده است؟

عزیز الله لودین رئیس اداره مبارزه با فساد پیش از اختلاس صدها میلیون دالری شخص زاخیلوال پرده برداشته است. وی در مصاحبه های بیشمار با رسانه ها گفته است که علیه زاخیلوال اتهام رشوه و اختلاس بیش از هشتصد میلیون دالری وجود دارد. به گفته لودین شخص وزیر مالیه تنها در دو گمرک حیرتان در شمال و ننگرهار در شرق افغانستان هشتصد میلیون دالر را به همکاری همدستان و مسئولان این گمرک ها که از سوی خود او گماشته شده اند به جیب زده است. از آنجاییکه دزدان دارایی ملت دست بدست هم داده این دستگاه مافیایی را اداره می کنند، زاخیلوال هم تا سالهای سال در این کرسی سودآور خواهد لمید و کسی توان شور دانش را نخواهد داشت. شیوه مدیریت دولتهای مافیایی به همین صورت است و بی مناسبت نبود که در اوج رسوایی های زاخیلوال، کرزی مدال افتخاری را نیز به سینه او آویخت!

فرض کنیم که یک میلیون دالر در حساب شخصی آقای زاخیلوال عاید سرمایه گذاری شخصی او، ارزش فروش طلای همسر او و معاش ده هزار دالری اوست که در زمان ماموریتش در اداره آیسا آنرا گرد آورده است اما این آقا حاضر است تا حساب هشتصد میلیون دالر سرمایه ملی را بپردازد که در زمان ماموریتش در وزارت مالیه چپاول شده است؟

اخیرا کرزی گفت که «نیروهای خارجی یکی از عوامل اصلی فساد در افغانستان هستند». مردم ما به خوبی می دانند که خارجی ها به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی شان می خواهند افغانستان تا فرق در گودال فساد و ابتذال و جنایت فرو رود و به همین علت روی فاسدترین ها و وطنفروش ترین های افغانستان سرمایه گذاری نموده آنان را در پست های مهم دولت پوشالی اش جا می دهد.

اما مردم افغانستان خاینان داخلی را مسئول اصلی اینهمه غداری ها و چپاولها می دانند. اگر غریبهها اینگونه غلامان حلقه به گوش در افغانستان نمی داشتند، هرگز موفق نمی شدند به این گسترده گی و آسانی وطن ما را میدان شطرنج بازبهای استعماری و چپاولگرانه شان سازند.

نویسنده: احمر

استاد شاه ولی ولی «ترانه ساز»، هنرمند آزادیخواهی که جایش خالیست



استاد شاه ولی ولی مشهور به «ترانه ساز» از هنرمندان وطن‌دوست و آزادیخواه افغانستان بود. او در سال ۱۹۲۷ میلادی متولد شد. پدرش، شاه محمد ولی خان دروازی، یکی از مشروطه خواهان مبارز و آگاه، وزیر خارجه و نایب السلطنه شاه امان الله خان بود که در زمان رژیم مستبد نادر خان به جرم آزادیخواهی و همکاری با امان الله خان اعدام شد.

با اعدام پدر، ترانه ساز از درس و تحصیل بنابر آزاد اندیشی و پیوندش با خانواده سیاسی مخالف رژیم نادرشاهی، محروم گردید. بعدها به

تحصیل مسلکی موسیقی پرداخت و در کنار فضل احمد «نینواز» به یکی از آهنگسازان و تصنیف نویسان شهیر افغانستان مبدل گشت که آهنگ های ماندگاری از او به جا مانده است.

استاد شاه ولی برای هنرمندان معروف آهنگ های دلنشینی ساخت. تعداد زیادی از آوازخوانان افغانستان با کمپوزهای وی به شهرت رسیدند. از جمله آثار مشهور او عبارتند از «چون جان خراباتم، جانان خراباتم» برای استاد سرآهنگ، «تو با منی، تو با منی» برای احمد ظاهر، «او بچه با تو نرقصم چه چه چه» برای استاد مهوش و «گوش کن دلم به هر تپش نام تو فریاد می کند» برای سلما و بیشمار دیگر.

یکی دیگر از آهنگ های مشهور به نام «گریه می کنم به خدا گریه می کنم» را برای احمد ولی ساخت که توسط هنرمندان پاکستانی نیز خوانده شد و پس از اشغال افغانستان بوسیله شوروی، تصنیف این آهنگ تغییر داده شد و توسط وحید زلاند دوباره اجرا گردید:

گریه میکنم، به خدا گریه می کنم
ای بی وطن برای تو من گریه میکنم

پس از تجاوز شوروی، تعدادی از هنرمندان افغانستان در رکاب میهنفروشان خلقی و پرچمی به بلندگوهای تبلیغاتی آن مبدل شدند و هنر شانرا علیه مردم و وطن شان به کار گرفتند، اما استاد ترانه ساز، سرودن به یک دولت پوشالی و جنایتکار را ننگ میدانست. او با آنکه زندگی مرفه داشت، از این زندگی دست شست و مثل میلیونها هموطن ما ترک وطن نموده با هنرش در کنار مقاومت مردم ما علیه روسها و چاکرانش قرار گرفت.

فیروزه ترانه ساز دختر استاد ترانه ساز در مصاحبه‌ای با ژورنالیست افغان ذبیح الله امانیار می‌گوید: «تصنیفها و آهنگهای حماسی این ابر مرد موسیقی در ایام جهاد اضافه تر از نعره های توپ و تفنگ و راکت و صفیر گلوله و طیاره اثر داشت و مجاهدین راستین را در میدان جهاد یاری می نمود.» در دیار هجرت در پاکستان، وی به ساخت آهنگ های میهنی آغاز نمود که توده ها مردم را به مقاومت و مبارزه بر ضد نیروهای اشغالگر شوروی و رژیم پوشالی و دست نشانده خلق و پرچم فرا می خواند و سرودهایش به مردم ما روحیه می بخشید که علیه نیروهای اشغالگر مبارزه نمایند:

تا یکنفرافغان است زنده افغانستان است
تسخیر کشورما ای دشمنان محال است
این آرزوی ناپاک چون خواب و چون خیال است
این بیشه یی شیران است، این جای دلبران است
این جای نیاکان است، این خانه یی افغان است
عمری قوای دشمن در این وطن زوال است
ضعف و شکست انگلیس این گفته را مثال است
این مامن افغان است، این جای دلبران است

استاد ترانه ساز همانقدر که به سنگرداران واقعی مبارزه ضدروسی مردم ما علاقه داشت و آنان را در آثارش تمجید و تشویق می کرد، از رهبران تنظیم های جهادی که خود را به پاکستان و امریکا و ایران و غیره فروخته بودند تنفر داشت.
فیروزه ترانه ساز در مصاحبه یادشده می گوید:

«بعد از آنکه چهره های اصلی سران جهاد به استاد معلوم گردید که خیانت بزرگی را به دلبران راستین راه آزادی و استقلال نمودند و کشور را به ویرانه یی مبدل ساختند و تعدادی از وطنداران را به شهادت و تعدادی را آواره دیار بیگانه نمودند، در همبستگی با شهدای راه جهاد و مقاومت مجاهدین واقعی قلم و صدایش را بلند نمود:

کله ها خالیست خالی آدم دانا کجاست
تا رهاوند مملکت را از تباهی ها کجاست
حامی آزادی ما شاه امان الله چه شد
همچو او مردی ضرورت این زمان اما کجاست

زمانیکه دانست پاکستان تصمیم گرفته به کمک عده یی از رهبران مجاهدین افغانستان را تجزیه و گویا صوبه یی پنجم پاکستان سازد استاد ترانه ساز ازین آرزوی بیشرمانه اطلاع حاصل و

صبر و قرار از دست داده بودند و چنان عصبانی شده دایم می‌گفتند: این بی‌حیایی را ببینید که پاکستان می‌خواهد عقابی را با چنگالش در زیر دامن کتان انگلیسی خود بپوشاند.»

استاد که خیانت، پستی‌ها و جنایات تیکه داران جهاد و به اصطلاح رهبران هفتگانه و هشتگانه را در برابر مردمی که به خاطر آزادی وطن جان می‌دادند ناظر بود، سخت مقابل این رهبران خودفروخته تنظیمی برآشفته و سرود:

از خودکش و بیگانه پرستی ای پست
در دست کسان آله یی دستی ای پست
بر ملت و میهن خیانت کردی
پستی، پستی رزبل و پستی ای پست

استاد، مردم افغانستان را خارج از مرزبندی‌های قومی، لسانی، مذهبی، سمتی و ملیتی به اتحاد و مبارزه علیه رهبران خودساخته تشویق می‌کرد:

متحد شوید همه گی متحد شوید
بهر نجات کشور ما متحد شوید
از این که من منم، تو کدامی و کیستی
من رهبرِ فالان گروهم تو چیستی
صرفنظر برای خدا متحد شوید
تا فرصت است به دست شما متحد شوید

ترانه ساز که همه زندگی و هنرش را در خدمت آزادی افغانستان به کار بسته بود، از اینکه جانفشانی‌های مردم افغانستان توسط مشت غارتگر و میهنفروش به کجراه کشانیده شد درد می‌کشید. او ناظر بود که اولاً با فروپاشی دولت پوشالی نجیب، دزدان تنظیمی بود و نبود کشور را غارت کردند و بعد طالبان این لشکر وحشت و جنایت پاکستان بر کشور حاکمیت یافتند که نتیجتاً افغانستان یکبار دیگر مورد اشغال امریکا و متحدانش قرار گرفت. او در آخرین روزهای عمرش سرود:

ای هموطن به عشقت شبها ترانه سازم
ز دیده اشکیارم تنها ترانه سازم
من از جفای اغیار محروم دانش هستم
ای هموطن عزیزم میسوزم آتش هستم
علمی دیگر ندارم تنها ترانه سازم
سازنده یی تو بودم دردیده افتخارم
جزمشت شعر و آهنگ چیزی دگر ندارم
در خدمت گذارم تنها ترانه سازم

استقلال افغانستان و بهروزی مردم ما یگانه آرزوی بزرگ این هنرمند وطن‌دوست و مردمی بود. او در آخرین سالهای زندگی شدیداً از وضعیت کشور ناامید بود. به گفته فیروزه «به یکی از دوستانش که بکابل رفته بودند سفارش کرده بودند تا مشتی از خاک وطن را برایشان بیاورد و به فامیل و همسرش

وصیت کرده بودند زمانیکه مرا بخاک میسپارید مشّت خاک وطن و بیرق ملی سیاه، سرخ، سبز آنرا یکجا با من دفن کنید.»

پس از چهل سال کار خستگی ناپذیر برای موسیقی و آزادی افغانستان، استاد شاه ولی ولی در سن ۸۱ سالگی در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۷ در شهر سانفرانسیسکو امریکا ما را با آهنگ های کم نظیر و نام همیشه جاودانش تنها گذاشت. متأسفانه او با تمام عشقی که به خاک وطنش داشت بالاخره در دیار هجرت در امریکا به خاک سپرده شد.

اگر چه دولت پوشالی کرزی و تبلیغاتچی هایش با طمطراق عوامفربانه گلو پاره می کنند که گویا در یازده سال اخیر در عرصه هنر و به ویژه موسیقی، افغانستان پیشرفت چشمگیری داشته ولی چینل های رادیویی و تلویزیونی را به گفته گروه «مورچه ها»، «خواندن های قرصکی و رقاصه های تاجیکی»، ملوث نموده؛ آهنگ های «خورشید من کجایی؟» و «این غم بی حیا مرا رها نمی-کند» مرحوم ساربان غیرسیاسی جلوه داده می شوند و پیشینه واقعی این آهنگ ها از دید مردم پنهان نگهداشته می شوند. آهنگ های «مطربان میهنفروش» ایرانی از تمام چینل ها قوله می کشند ولی از آثار جانبخش سیاسی-اجتماعی داریوش و شاهین نجفی خبری نیست. و طبعاً در چنین وضعیتی که موسیقی مثل هر هنر دیگر با دالر و زور در خدمت اشغالگران امریکایی و چاکرانش به خدمت گرفته شده است از مضمون تهی گردیده، از استاد ترانه ساز و سایر هنرمندان بزرگ و وطن دوست هیچ یادی صورت نمی گیرد. ما نباید بگذاریم که ارثیه و یاد ترانه ساز ها به فراموشی سپرده شود.



شاه ولی خان دروازی، پدر مبارز و آزادیخواه استاد ترانه ساز
که بوسیله رژیم نادرشاهی اعدام شد.

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛
اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما
را به دل دارید؛ اگر می‌خواهید علیه جنایات، خیانت‌ها و
میهن‌فروشی‌های اشغالگران و نوکرانش نقشی ادا کنید، به
حزب همبستگی افغانستان بپیوندید و در تکثیر و پخش
نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیع‌تر بکوشید!

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیس‌بوک: facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

تویتر: twitter.com/solidarity22

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش
به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌هواداران و دوستدارانش اتکا
دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917



Hambastagi Ghag *(The Voice of Solidarity)*

A publication of the Solidarity Party of Afghanistan

No.4, February 2013

www.hambastagi.org | info@hambastagi.org

«امروز اگر کسی بخواهد علیه دروغ و ناآگاهی مبارزه کند و حقیقت را بنویسد، باید دست کم از عهده پنج مشکل بر بیاید. در شرایطی که همه جا حقیقت را پنهان می‌کنند، می‌بایستی شهادت نوشتن آن را داشته باشد. در شرایطی که همه جا بر حقیقت سرپوش می‌گذارند باید هوش و ذکاوت بازشناسی آن را داشته باشد. باید بتواند هنرمندانه حقیقت را به سلاحی قابل دسترسی و کارا تبدیل سازد، و به اندازه کافی دارای قدرت تشخیص باشد تا آن را به دست افرادی بسپارد که از آن به شکل مؤثر استفاده کنند. باید به زیرکی آن را میان آنها منتشر کند.»

برتولت برشت

ادامه در صفحه ۷۳

